

سرمقاله

## بحران در چرخه «بازتولید قدرت» در عرصه حاکمیت مطلقه فقهاتی

در طولی ۴۰ سالی که از عمر رژیم مطلقه فقهاتی می‌گذرد، «بازتولید قدرت» این رژیم توسط دو مؤلفه مختلف آسمانی و زمینی صورت می‌گرفته است. مطابق مؤلفه «آسمانی بازتولید قدرت» رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۰ سال گذشته تلاش می‌کرده است تا ریشه و آبشخور مشروعیت حاکمیت مطلقه فقهاتی خود را از طریق آسمان تبیین و تعریف نماید. آنچنانکه در این رابطه در فرایند پسانقلاب (ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران) از سال ۵۸ (که سردمداران از راه رسیده موج‌سوار فقهاتی تصمیم به نهادینه کردن قدرت بادآورده سیاسی حاکم گرفتند، بر خلاف تمامی وعده و وعیدهای قبلی خود) در چارچوب خبرگان قانون اساسی تلاش کردند تا پروژه «ولایت فقیه» پیشنهادی مظفر بقائی - حسن آیت (با زبان حسینعلی منتظری) به عنوان «نردبان آسمانی مشروعیت نظام حاکم» مطرح نمایند، چراکه طبق ادعای خمینی (در سخنرانی‌های خود در سال ۴۶ که در نجف در باب «ولایت فقیه» مطرح کرده است و البته بعداً این سخنرانی‌ها توسط جلال الدین فارسی به صورت کتاب «ولایت فقیه» فعلی درآمد) فقیه یا فقها یا همان روحانیت حوزه‌های فقهاتی از همان قدرتی برخوردار می‌باشند که پیامبر در عرصه ولایت خود بر مسلمین برخوردار بوده است.

به هر حال از اینجا بود که روحانیت حاکم با نفی ختم ولایت پیامبر اسلام (نه ختم نبوت پیامبر) توسط انتقال ولایت پیامبر به خود در عرصه کلامی، مشروعیت حاکمیت سیاسی خود را در ۴۰ سال گذشته تضمین کرده‌اند. پر واضح است که مطابق رویکرد کلامی فوق روحانیت حاکم معتقدند که از بعد از وفات پیامبر اسلام، ابتدا این ولایت به عرصه امامت دوازده گانه شیعه انتقال پیدا کرده است و پس از غیبت کبری برای امام دوازدهم بوده است که این ولایت به روحانیت و فقهای حوزه‌های فقهاتی (که از قرن چهارم و دوران حاکمیت آل بویه نهادینه شده‌اند) انتقال پیدا کرده است.

۲

☀ به یاد «سربداران خاموش» سال شصت و هفت (شعر) ☀ مبانی تئوریک و معرفتی استراتژی ۱۸

☀ بازشناسی انقلاب مشروطیت ۱ ☀ علل و دلایل شکست انقلاب پنجاه و هفت ۷

☀ خروج امپریالیسم آمریکا از «برجام» ۳ ☀ درس‌هایی از تاریخ ۳۸

☀ انتخابات مجلس عراق ۲ ☀ شریعتی در آئینه اقبال ۳۶

☀ جنبش زنان در مسیر... ۵ ☀ اقبال پیام آور ۲۲

☀ چرا «جنبش کارگری»... دی ماه ۹۶ غایب بودند؟ ۹ ☀ بحث شناسی ۵

☀ پرسش و پاسخ شانزدهم ۶ ☀ درس‌هایی از نهج‌البلاغه ۸

☀ پروسس حیات «پیشگام» یا ۳ ☀ تفسیر سوره صف ۲

۳۰ سال گذشته کرده است. بطوریکه در این رابطه اگر دآوری کنیم که تمامی قطب‌های اسلام زیارتی و اسلام فقهاتی و اسلام مداحی‌گری (در طول ۳۰ سال گذشته عمر رهبری خامنه‌ای) به صورت سازمان‌های نهادینه شده حکومتی درآمده‌اند، داری خلاف واقع نکرده‌ایم.

باری، منهای مؤلفه «آسمانی مشروعیت» (حاکمیت نظام مطلقه فقهاتی) این رژیم (از فردای انقلاب ۵۷) جهت تکمیل چرخه «بازتولید قدرت» خود، چرخه زمینی بازتولید قدرت را در کنار چرخه آسمانی بازتولید قدرت به کار گرفت؛ و در عرصه تعریف چرخه زمینی بازتولید قدرت بود که از ۱۲ فروردین ۵۸ (با تکیه بر انتخابات و صندوق‌های رأی و تکیه شکلی بر مؤلفه لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری مثل قوای سه‌گانه و پارلمان و انتخابات و احزاب دست‌ساز و غیره) تلاش کرده است تا به صورت صوری به موازات چرخه آسمانی بازتولید مشروعیت خود (به عنوان سوپاپ اطمینان) بر چرخه زمینی بازتولید قدرت خود نیز تکیه داشته باشد. در نتیجه به همین دلیل از بدو تکوین این رژیم (در فرایند پساانقلاب ضد استبدادی ۵۷) تا به امروز در طول ۴۰ سالی که از عمر این رژیم مطلقه فقهاتی می‌گذرد، پیوسته این رژیم به عنوان یک «پارادوکس یا ساختار متناقض» بوده است؛ که آبشخور و ریشه این «تناقض ساختاری یا پارادوکس» در تحلیل نهائی بازگشت پیدا می‌کند به همان ساختار دو مؤلفه‌ای چرخه بازتولید قدرت؛ زیرا همین تناقض ساختاری در فرایند پسانهادینه شدنش در عرصه قانون و حقوق و قدرت، در ۴۰ سال گذشته به صورت جریان‌های متضاد درونی حاکمیت، (در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت) مادیت پیدا کرده است؛ و آنچنان تضاد جریان‌های درونی حکومت در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت در ۴۰ سال گذشته به صورت تصاعد هندسی رشد کرده است که آنچنانکه در سال ۸۸ شاهد بودیم، نبرد این جناح‌ها به عرصه آنتاگونیست و جنگ داخلی هم کشیده شد؛ و در سال ۶۷ - ۶۸ در جریان منتظری به حذف علنی قطب‌های قدرت نیز انجامید.

بنابراین در این رابطه بوده است که سردمداران حاکمیت در طول ۴۰ سال گذشته عمر خود «بزرگترین مشکل‌شان مبارزه با بحران در چرخه بازتولید قدرت چه در مؤلفه آسمانی آن و چه در مؤلفه زمینی بوده است» که البته هر چند ریشه بحران چرخه بازتولید آسمانی قدرت با ریشه بحران چرخه بازتولید زمینی قدرت متفاوت بوده‌اند ولی در تحلیل نهائی آبشخور مشترک هر دو بحران بازگشت پیدا می‌کند به «فقدان رویکرد دموکراتیک این رژیم» و تکیه یکطرفه این رژیم (در طول ۴۰ سال گذشته) بر «رویکرد و «استراتژی نظامی».

برای فهم این دآوری ما لازم است اشاره‌ای به مشکل ساختاری حرکت ۱۵۰ ساله تحول‌خواهانه مردم ایران داشته باشیم، چرا که به باور ما ریشه بحران ساختاری حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ سال گذشته مردم

بنابراین در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، روحانیت حاکم هویت تاریخی خود را به عنوان جانشین امام زمان (در زمان غیبت) تعریف کرده‌اند؛ و در این عرصه تا آنجا پیش رفته‌اند که برای خود حتی قدرت خدائی قائل شده‌اند. آنچنانکه دیدیم در سال ۶۴ خمینی در پاسخ به سید علی خامنه‌ای نوشت «قدرت ولایت مطلقه فقیه تا آنجاست که حتی برای حفظ نظام مطلقه فقهاتی حاکم می‌تواند حکم به تعطیلی نماز و روزه و حج مسلمانان را هم بدهد» و آنچنانکه در متمم قانون اساسی رژیم که در سال ۶۷ - ۶۸ تنظیم گردید، رسماً این ولایت به صورت مطلقه در قانون اساسی اعلام گردید و جایگاه مقام عظمای ولایت (که مشروعیتش از آسمان گرفته است) و رای قانون می‌باشد؛ و با آنکه طبق همین قانون اساسی بیش از ۵۰٪ قدرت سیاسی و اداری و اجرائی و اقتصادی و قضائی و نظامی و انتظامی و غیره مملکت در دست دارد، در برابر هیچ نهادی خود را مسئول و پاسخگو نمی‌داند؛ و در همه موارد حکم خود را و رای قانون و فصل الخطاب می‌داند.

باری در طول ۳۰ سال گذشته، از آنجائیکه از بعد از فوت خمینی (در خرداد ۶۸) دیگر جانشین او نه از قدرت کاریزمای او برخوردار بوده است و نه توان فقهی و جایگاه حوزه‌ای او داشته است، به همین دلیل خامنه‌ای (به عنوان جانشین خمینی) جهت «بازتولید قدرت مشروعیت آسمانی» خود (که در زمان حیات خمینی در چارچوب اسلام فقهاتی و اسلام روایتی تبیین کلامی - فقهی می‌شد) به سوی «اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری» روی آورد تا در سایه تحریک احساسات ضد تسنن پیروان اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری شرایط برای نهادینه کردن رهبری خود بر اسلام شیعه‌گری (در برابر اسلام اهل تسنن که بیش از ۸۰٪ کل مسلمین جهان را شامل می‌شوند) فراهم سازد.

در نتیجه بدین ترتیب بوده است که در طول ۳۰ سال گذشته عمر رهبری خامنه‌ای صدها میلیارد دلار از سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران هزینه تبلیغ و ترویج عملی و نظری اسلام زیارتی در کشورهای ایران و منطقه شده است. طبیعی است که تکیه خامنه‌ای بر اسلام زیارتی تنها در راستای «بازتولید مشروعیت آسمانی» قدرت خود می‌باشد و اگر می‌بینیم که حزب پادگانی خامنه‌ای هر سال با صرف هزاران میلیارد تومان همراه با بسیج تمامی امکانات کشوری و لشکری و تدارکاتی، بیش از دو میلیون نفر از مردم ایران را در اربعین روانه زیارت قبور ائمه در عراق می‌کند، انجام این ابرپروژه‌های نجومی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای تنها در راستای بسترسازی برای «بازتولید آسمانی» مشروعیت حاکمیت خود می‌باشد. البته به موازات صرف هزینه‌های نجومی فوق، حزب پادگانی خامنه‌ای اقدام به صرف هزینه‌های نجومی در عرصه‌های سازماندهی روحانیت (طرفدار حکومت) حوزه‌های فقهاتی و تشکیلات سراسری مداحان (طرفدار حکومت) و غیره در



ایران «دوری از رویکرد دموکراتیک و گرایش به رویکرد نظامی در دو عرصه حاکمیت‌های غاصب و جریان‌های جنبش سیاسی ایران بوده است». توضیح آنکه از زمانیکه عباس میرزا در برابر پرسش علت شکست ایران در جریان جنگ‌های با روسیه اعلام کرد که «فقدان توپ و توپخانه علت اصلی این شکست‌ها می‌باشد»، «استراتژی نظامی» (در اشکال مختلف آن) جهت ایجاد تحول در جامعه ایران در دستور کار تحول‌خواهان قرار گرفت؛ و از همان زمان بود که «استراتژی نظامی» جهت ایجاد تغییر و تحول به همان میزانی که برای تحول‌خواهان جامعه ایران مهم گردید، برای اصحاب بالائی‌های قدرت سه مؤلفه‌ای اهمیت استراتژیک پیدا کرد.

در این رابطه بوده است که در طول ۱۵۰ سال عمر حرکت تحول‌خواهان جامعه ایران، «استراتژی نظامی» در دو جبهه موازی بالائی‌های قدرت و پائین‌های قدرت حاکم بوده است؛ و البته این حرکت امری ذومراتب و سیال بوده است. به همین دلیل فرایندهای «استراتژی نظامی» در بالائی‌های قدرت آنچنانکه در عصر جدید با به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه قاجار در ایران شروع شد، در فرایند دیگر با کودتای نظامی رضاشاه توسط امپریالیسم انگلیس در سال ۱۲۹۹ ادامه پیدا کرد و در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا بر علیه دولت قانونی و دموکراتیک دکتر محمد مصدق، این «استراتژی نظامی» بالائی‌ها وارد فرایند جدیدی گردید که با سقوط رژیم توتالیتر و کودتای پهلوی در سال ۵۷ و جایگزینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «استراتژی نظامی» بالائی‌های قدرت در جامعه ایران، فرایند دیگری از سر گرفت و در سایه همین فرایند «استراتژی نظامی» در رژیم مطلقه فقهاتی بوده است که در طول ۴۰ سال گذشته شاهد بوده‌ایم که این رژیم از اسفند ۵۷ الی الان، در اشکال مختلف جنگ با اقلیت‌های قومی و پروژه صدور انقلاب فقهاتی خود و تکیه بر شکاف شیعه و سنی و پروژه اشغال سفارت خانه‌های آمریکا و انگلیس و عربستان از ۱۳ آبان ۵۸ الی الان و پروژه جنگ ۸ ساله این رژیم با رژیم صدام حسین و پروژه خانمان‌سوز انرژی هسته‌ای و پروژه سرکوب و قلع و قمع کردن جریان‌ها سیاسی از بعد از خرداد ۶۰ و پروژه شرکت در جنگ‌های نیابتی منطقه و طرح شعارهای «جنگ، جنگ، جنگ تا پیروزی» و با اینکه «جنگ با صدام برای ما نعمت خدائی بوده است» و غیره و غیره، «استراتژی نظامی» خود را دنبال کرده است. بطوریکه در این رابطه داوری ما بر این امر قرار دارد که اگر این رژیم هزار سال دیگر هم عمر بکند، باز علی‌الدوام بر طبل جنگ و سرکوب و قهر و خشونت و دشمنی، در چارچوب «استراتژی نظامی» خواهد کوفت؛ زیرا برای سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی در لباس‌های مختلف اصول‌گرا و اصلاح‌طلب و غیره راهی جز تکیه بر «استراتژی نظامی» وجود ندارد و برای «استراتژی نظامی» هیچ آلترناتیو دیگری

نمی‌شناسند؛ و هرگز و هرگز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نمی‌تواند به جای تکیه بر «استراتژی نظامی» بر «استراتژی دموکراتیک» و یا بر «استراتژی فرهنگی» و یا بر «استراتژی اقتصادی» تکیه نماید.

البته آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، به موازات تکیه حاکمیت‌ها بر «استراتژی نظامی» در ۱۵۰ سال گذشته (حرکت تحول‌خواهان جامعه ایران) جریان‌های جنبش سیاسی جامعه ایران اکثراً به صورت مستقیم و غیر مستقیم به جای تکیه بر «استراتژی دموکراتیک» و بر «استراتژی فرهنگی»، بر «استراتژی نظامی» متکی بوده‌اند؛ زیرا هر چند به دلیل جایگاه خودیژه عباس میرزا (در دستگاه سیاسی فتحعلی شاه قاجار) و به دلیل رویکرد ناسیونالیستی او در فرایند شروع حرکت تحول‌خواهان مردم ایران (در مرحله پساشکست جنگ‌های روسیه) تکیه او بر «استراتژی نظامی» نمی‌تواند معرف بنیانگذاری عباس میرزا به عنوان «استراتژی نظامی» در عرصه جنبش سیاسی مردم ایران هم باشد، اما به هر حال رویکرد میرزا یوسف مستشار الدوله در رساله، یک کلمه او در همین دوران نشانگر آن می‌باشد که شروع جنبش تحول‌خواهان جریان‌های سیاسی پیشقراول نهضت فرهنگی قرن نوزدهم مردم ایران (برعکس رویکرد عباس میرزا و رویکرد حاکمیت که بر «استراتژی نظامی» استوار بوده است) بر پایه تکیه بر «استراتژی فرهنگی» بوده است نه «استراتژی نظامی».

البته اگر حرکت سیدجمال در نیمه دوم قرن نوزدهم در کشور ایران در ادامه «استراتژی فرهنگی» پیشقراولان تحول‌خواهان مردم ایران به حساب آوریم، با عنایت به اینکه سیدجمال به جای تکیه بر «استراتژی فرهنگی» بر «استراتژی نظامی» در چارچوب «عساکر جرار و سلاطین جبار و روحانیت جلیله» تکیه می‌کرد، می‌توانیم از نیمه دوم قرن نوزدهم فرایند تکوین استراتژی پیشقراولان تحول‌خواهان جامعه ایران را به صورت دو مؤلفه‌ای «فرهنگی و نظامی» تعریف نماییم؛ که البته سیدجمال نماینده «استراتژی نظامی» بود و میرزا یوسف خان مستشارالدوله و در ادامه آن فتحعلی خان آخوندزاده و میرزا آقا خان کرمانی و غیره نماینده «استراتژی فرهنگی» بودند، البته اشکال میرزا یوسف خان مستشارالدوله در کتاب «یک کلمه» او که اولین رساله پیشقراولان فرهنگی جامعه ایران بود ه است (گفته می‌شود که دستگاه سرکوبگر قاجار پس از دستگیری میرزا یوسف خان مستشارالدوله به علت نوشتن رساله «یک کلمه» آنقدر با همین کتاب بر سر او زدن که بالاخره میرزا یوسف جان داد) این بوده است که گرچه یوسف خان در رساله «یک کلمه» (برعکس عباس میرزا که بن مایه انحطاط جامعه ایران و علت شکست ایران در جنگ‌های روسیه را در فقدان توپ و توپخانه تحلیل و تعریف کرده بود) بن مایه انحطاط جامعه ایران را در فقدان «قانون» تحلیل و تعریف کرده است، اما او هم مانند فتحعلی



خان آخوندزاده نتوانست در این رساله با اسلام فقه‌ای حوزه‌های فقهی مرزبندی نظری و تئوریک بکند، به همین دلیل میرزا یوسف خان در رساله «یک کلمه» (گرچه این رساله به تاسی از فرهنگ انقلاب کبیر فرانسه نوشته بود) فقه حوزه‌های فقه‌ای را هم جزء قانون مورد نظر خود به حساب می‌آورد در صورتی که اساساً ترم «قانون» (مولود انقلاب کبیر فرانسه) با ترم «احکام فقهی» (مولود حوزه‌های فقه‌ای) از فرش تا عرش متفاوت می‌باشند، زیرا «زیرساخت قانون بر پایه حق و حقوق می‌باشد در صورتی که زیرساخت احکام فقهی (حوزه‌های فقه‌ای) بر تکلیف و تعبد و تقلید استوار است.»

بدین ترتیب بوده است که استراتژی تحول‌خواهانه پیشقراولان جامعه ایران در قرن نوزدهم در دو مؤلفه متفاوت «استراتژی نظامی» سیدجمال و «استراتژی فرهنگی» میرزا یوسف خان مستشارالدوله و فتحعلی خان آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی تکوین پیدا کرده است؛ که در ادامه آن گرچه در فرایند اول انقلاب مشروطیت «استراتژی فرهنگی» بر «استراتژی نظامی» برتری داشته است؛ اما در فرایند دوم انقلاب مشروطیت یعنی در مرحله پسا به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی قاجار و استبداد صغیر، از آنجائیکه پیشقراولان (در چارچوب قیام ستارخان و باقرخان در آذربایجان) به صورت عکس‌العملی حرکت کردند، همین امر باعث گردید تا در فرایند دوم انقلاب مشروطیت (برعکس فرایند اول) «استراتژی نظامی» بر استراتژی قبلی فرهنگی پیشقراولان برتری پیدا کند؛ که البته این برتری «استراتژی نظامی» پیشقراولان در قیام‌های منطقه‌ای گیلان و خراسان و آذربایجان دهه آخر قرن سیزدهم (میرزا کوچک خان و کلنل پسیان و خیابانی) ادامه پیدا کرد؛ و با استقرار استبداد ۲۰ ساله رضاخانی و جنگ دوم بین‌المللی و سپس تبعید رضاخان (توسط امپریالیسم انگلیس) و باز شدن فضای سیاسی، رفته رفته در برابر دو «استراتژی نظامی و فرهنگی» قبلی پیشقراولان، تحول‌خواهانه جامعه ایران استراتژی سوم «دموکراتیک» یا «دموکراسی‌خواهانه» پیشقراولان تحول‌خواهانه جامعه ایران در ادامه نهضت ملی کردن صنعت نفت مصدق (به تاسی از جامعه فرانسه پس‌انقلاب ۱۷۸۹) تکوین پیدا کرد؛ که البته «استراتژی دموکراتیک» مصدق دولت مستعجلی بود که با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران به پایان رسید.

باری کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا به همان اندازه که باعث گردید تا «استراتژی نظامی» در حاکمیت توتالیتر و کودتائی پهلوی نهادینه بشود، بسترساز تثبیت «استراتژی نظامی» در جریان‌های جنبش سیاسی جامعه ایران در سه مؤلفه حزب‌گرایانه لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و چریک‌گرایی رژی دبره‌ای و کاسترو و چه‌گوارا گردید؛ که استراتژی و تاکتیک «کسب قدرت سیاسی» لنین و «قدرت

از لوله تفنگ می‌گذرد» مائو و «جنگ درازمدت رهایی‌بخش توده‌ای» جی‌اچ‌اچ و «موتور کوچک باید موتور بزرگ را به حرکت درآورد» رژی دبره و «چریک یک حزب است» کاسترو و چه‌گوارا، همه مولود همین تثبیت «استراتژی نظامی» بر جریان‌های جنبش سیاسی ایران در دهه ۴۰ و ۵۰ بوده است؛ که بالاخره همین گفتمان مسلط «استراتژی نظامی» سه مؤلفه‌ای جریان‌های جنبش سیاسی جامعه بزرگ ایران باعث گردید تا این جنبش در پایان نیمه اول دهه ۵۰ به کلی شکست بخورد و شرایط برای ظهور هیولای موج‌سوران از راه رسیده حوزه‌های فقه‌ای فراهم گردد.

قابل ذکر است که گرچه معلم کبیرمان شریعتی در ادامه «استراتژی فرهنگی» علامه محمد اقبال لاهوری در ۵ سال حرکت ارشاد خود (از ۴۷ تا ۵۱) تلاش کرد تا برعکس «استراتژی نظامی» سیدجمال «استراتژی فرهنگی» در جامعه ایران و جنبش سیاسی جامعه بزرگ ایران بازتولید نماید، اما به علت تثبیت «استراتژی نظامی» سه مؤلفه‌ای جنبش سیاسی ایران به عنوان گفتمان مسلط، جنبش ارشاد شریعتی در عرصه «استراتژی فرهنگی» (به خصوص در فرایند پسا بستن حسینیه ارشاد توسط دستگاه سرکوب‌گر رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی) شکست خورد؛ و البته «بازتولید حرکت شریعتی» در سال‌های ۵۶ - ۵۷ (به علت غیبت شریعتی و غیبت تشکیلات پیشگام این جریان و به خصوص به علت ظهور جریان فرقان که مدعی استمرار این جریان بود) صورت انحرافی پیدا کرد، چراکه حرکت شریعتی بازتولید شده در سال‌های ۵۶ - ۵۷ (برعکس حرکت شریعتی در ۵ سال جنبش ارشاد او ۴۷ - ۵۱) که مانند حرکت اقبال بر «استراتژی فرهنگی» و شعار «اصلاح دینی و بازسازی اسلام و رهایی اسلام قبل از مسلمین و دستیابی به اسلام منهای روحانیت و فقه‌ت» استوار بود) بر «استراتژی نظامی» استوار گردید.

لذا به همین دلیل بود که شاهد بودیم که در سال‌های ۵۶ - ۵۷ شعارهای تاکتیکی شریعتی در دو کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» که در حمایت معنوی از شهدای مؤسس سازمان مجاهدین خلق مطرح کرده بود، توسط دست‌های پیدا و ناپیدا جایگزین شعارهای استراتژیک شریعتی گردید؛ و همین امر باعث گردید تا در سال‌های ۵۶ - ۵۷ در غیبت شریعتی و غیبت پیشگامان این جریان و اعتلای حرکت فرقان و میراث‌خواری موج‌سوران از راه رسیده فرصت‌طلب، بزرگترین انحراف تاریخی در حرکت شریعتی ایجاد بشود. بدین ترتیب که برعکس جنبش ۵ ساله ارشاد شریعتی (۴۷ - ۵۱) که با تاسی از حرکت اقبال، شریعتی بر «استراتژی فرهنگی» تکیه داشت، از سال ۵۶ - ۵۷ توسط این انحراف تاریخی در حرکت شریعتی، «استراتژی نظامی» بر این حرکت سایه افکند؛ که همین انحراف و استحاله فرصت‌طلبانه



در حرکت شریعتی باعث گردید تا حرکت شریعتی و نیروهای آزاد کرده جنبش ارشاد شریعتی، در خدمت میراث‌خواران و موج‌سواران فقهاتی از راه رسیده درآید.

باری شکست استراتژی (سه مؤلفه‌ای حزب‌گرایانه لنینیستی و ارتش خلقی مانوئیستی و چریک‌گرایی رژی دبره‌ای کاسترو و چه‌گوارا) جریان‌های جنبش سیاسی در نیمه اول دهه ۵۰ همراه با انحراف و استحاله استراتژی جنبش ارشاد شریعتی (از «استراتژی فرهنگی» به «استراتژی نظامی» در سال‌های ۵۶ - ۵۷) باعث گردید تا شرایط برای تثبیت هژمونی خمینی (در سال ۵۷ بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران) توسط شعار «سرنگونی شاه و رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی» فراهم بشود. طرح شعار «سرنگونی شاه و رژیم پهلوی» خمینی در کنار طرح شعار «اگر به جای شاه شمر هم بیاید بهتر از شاه است خمینی» در راستای «کسب قدرت سیاسی» باعث گردید که از همان آغاز «استراتژی نظامی» در راستای کسب قدرت سیاسی بر حرکت خمینی حاکم بشود. لذا در چارچوب تثبیت «استراتژی نظامی» بر حرکت خمینی، این امر باعث گردید تا علاوه بر جذب تمامی جریان‌های اپوزیسیون رژیم پهلوی که در کادر استراتژی کسب قدرت سیاسی و سرنگونی رژیم پهلوی توسط «استراتژی نظامی» در داخل و خارج از کشور مبارزه می‌کردند، فاجعه دومی (که پس از استحاله استراتژی حرکت شریعتی از صورت فرهنگی به صورت نظامی) در پروسس جنبش ضد استبدادی مردم ایران تحت هژمونی خمینی در سال ۵۷ اتفاق افتاد، این بود که «انقلاب سیاسی» جایگزین «انقلاب اجتماعی» (در جامعه استبدادزده و فقه‌زده و تصوف‌زده ایران) شد.

پر پیداست که خود جایگزینی «انقلاب سیاسی» به جای «انقلاب اجتماعی» و تلاش خمینی برای «کسب قدرت سیاسی با هر روش و مکانیزمی» و شعار «سرنگونی شاه» توسط خمینی باعث گردید تا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ و جایگزینی روحانیت حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی خمینی در مرحله پسا انقلاب بهمن ماه ۵۷ از همان اسفندماه ۵۷ شرایط برای تثبیت «استراتژی نظامی» بر دو مؤلفه حاکمیت جدید و جریان‌های جنبش سیاسی داخل کشور فراهم بکند. البته تکیه خمینی بر «استراتژی نظامی» و شعار «کسب قدرت سیاسی» و شعار «سرنگونی شاه» و شعار «اگر شمر هم جایگزین شاه بشود بهتر از شاه خواهد بود» خمینی در سال ۵۷ جای تعجبی نداشت، چراکه خمینی نه «نتوری استبداد» داشت و نه به «برنامه اقتصادی و سیاسی از پیش مدون شده‌ای» معتقد بود و «نه سازماندهی و تشکیلاتی جدی از تشکیلات سنتی حوزه‌های فقهاتی» داشت. او آنچنانکه در جریان قیام ۱۵ خرداد شاهد بودیم توسط مخالفت با حق رأی زنان ایران در تعیین سرنوشت خود قیامش بر علیه شاه آغاز کرد و در سال ۴۶ در نجف توسط یک سلسله سخنرانی خود تحت عنوان «ولایت فقیه»

با تاسی از رویکرد جلال آل احمد (در دو کتاب «خدمت و خیانت روشنفکران» و «غرب‌زدگی» و مخالف جلال آل احمد با مشروطیت و رویکرد جلال آل احمد به مشروعه‌گرایی و سنت‌گرایی شیخ فضل الله نوری در مبارزه با مشروطیت) تلاش کرد تا توسط چند روایت اسلام مجلسی و بحار الانوار او مشروعه‌طلبی شیخ فضل الله نوری بر علیه مشروطیت تئوریزه فقهی - کلامی بکند؛ و با نفی ختم ولایت پیامبر اسلام (آنچنانکه اقبال می‌گفت) برای روحانیت حوزه‌های فقهاتی لباس قدرت و حکومت بسازد.

بدین ترتیب طبیعی بود که ظهور رویکرد خمینی در سال ۵۷ - ۵۸ جای تعجبی نداشت. تعجب در آنجا بود که بدون استثناء تمامی جریان‌های جنبش سیاسی ایران در چارچوب استراتژی کسب و مشارکت قدرت سیاسی (که خود سنتر رویکرد «استراتژی نظامی» آن‌ها می‌شد) همه سمعا و طاعتا پیرو شعار «همه با هم» خمینی شدند و عکس خمینی را بر دوش گرفتند و در سطح کره ماه قرار دادند و توده‌های نگون‌بخت ایران را هم تشویق کردند تا پای عکس خمینی در کره ماه گوسفندان و گاوهای خود را قربانی کنند.

بدین ترتیب بود که هیولای «استراتژی نظامی» در فرایند پسا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ بر دو مؤلفه حاکمیت و جنبش سیاسی جامعه ایران سایه افکند؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بود که باعث گردید تا «انقلاب سیاسی» جایگزین «انقلاب اجتماعی» بشود؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بود که باعث گردید تا «استراتژی فرهنگی» شریعتی جای خود را به «استراتژی نظامی» بدهد؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بود که باعث گردید تا توسط نظریه‌پرداز مظهر بقائی - حسن آیت و به دست حسینعلی منتظری در خبرگان قانون اساسی در سال ۵۸ هیولای ولایت فقیه برای اولین بار در تاریخ لباس قانون و قدرت به تن کند؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بود که باعث گردید که از اسفند ۵۷ سرکوب قیام اقلیت‌های قومی کرد و بلوچ و عرب و غیره در دستور کار خمینی قرار بگیرد؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بود که باعث گردید تا از سال ۵۸ الی الان شعار صدور انقلاب و اشغال سفارت‌های آمریکا و انگلیس و عربستان در دستور کار هسته سخت حاکمان مطلقه فقهاتی قرار بگیرد؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بود که باعث گردید تا شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» و شعار «جنگ هشت ساله با صدام حسین برای ما نعمت بود» و «جنگ هشت ساله با صدام حسین و پروژه بلندپروازانه انرژی هسته‌ای» و «مشارکت در پنج جنگ نیابتی منطقه‌ای» که در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی همراه با صرف صدها میلیارد دلار از سرمایه‌های نفتی و گازی مردم نگون‌بخت ایران بوده است، بر جامعه ایران تحمیل بشود؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بود که باعث گردید تا از سال ۷۶ و به خصوص سال ۸۸ که جناح‌های درونی حکومت تحت شعار اصلاح‌طلبی در رنگ‌های مختلف سبز و سفید و بنفش و عده آزادی به ملت ایران داده بودند، در



تحلیل نهائی خواسته تمامی سردمداران به اصطلاح اصلاح طلب فوق، بازگشت به دوران خمینی در دهه ۶۰ بشود؛ و همین ظهور «استراتژی نظامی» بود که باعث گردید تا از فردای انقلاب ضد استبدادی شکست خورده ۵۷ تمامی جریان‌های سیاسی، مارکسیستی و مذهبی و ملی با شعار «مرگ بر حاکمیت مطلقه فقهاتی» و در چارچوب «استراتژی کسب و مشارکت در قدرت سیاسی حاکم» بازتولید «انقلاب سیاسی» به جای «انقلاب فرهنگی» و «انقلاب اجتماعی» در دستور کار خود قرار دهند؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بود که باعث گردید تا از بعد کودتای سیاسی هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی بر علیه بنی صدر در عرصه جنگ جناح‌های درونی قدرت، از خرداد ۶۰ تا پایان تابستان ۶۷ موج خون و سرکوب و خشونت و تیغ و داغ و درفش بر جامعه ایران حاکم بشود؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بود که باعث گردید تا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ بر جنبش دانشجویی ایران تحمیل گردد؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بود که باعث گردید تا در ۱۲ فروردین رأی دادن (به پلاتفرم خمینی تحت شعار «جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم») به مردم نگویند بخت ایران تحمیل بشود؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بود که باعث گردید تا در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی زیرساخت‌های اقتصادی و محیط زیست ایران نابود بشود و امروز جامعه نگویند بخت ایران گرفتار ابرچالش‌ها و ابربحران‌های تولیدی و توزیعی و ارزی و مالی و بانکی و محیط زیستی (از آب تا هوا) و اجتماعی (از اعتیاد تا طلاق تا گور خواب‌ها و کارتن خواب‌ها) و غیره بشوند؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بود که باعث گردید تا پس از ۴۰ سال از گذشت عمر رژیم مطلقه فقهاتی امروز حزب پادگانی خامنه‌ای به جای اینکه عمق استراتژی خود در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی و حل بحران‌های محیط زیست و مالی و پولی و رکود تورمی و بیکاری تعریف نماید، عمق استراتژی خود در حفظ خانواده اسد تعریف می‌نماید؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بوده است که باعث گردیده است تا در شرایط فعلی بخشی از جریان‌های جنبش سیاسی ایران به جای اینکه در راستای دموکراتیک کردن جامعه ایران و در راستای اعتلای دینامیک مبارزه جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران گام بردارند و به جای اینکه در راستای تکوین جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین حرکت کنند و به جای اینکه در عرصه مبارزه دموکراتیک کل جامعه ایران را به عنوان کنشگران اصلی وارد عرصه جنبش آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه بکنند، می‌کوشند تا با تکیه بر استراتژی «رژیم پنج» امپریالیسم آمریکا و تکیه بر مثلث جنگ‌طلبانه ترامپ - نتانیاهو - سلمان به خیال خام خود از نمود افتاده قدرت بادآورده برای خود کلاهی بدوزند؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بوده است که باعث گردیده است تا در شرایط فعلی که چتر جنگ اقتصادی و جنگ سیاسی و جنگ نظامی مثلث شوم ترامپ - نتانیاهو - سلمان بر جامعه نگویند بخت ایران سایه

افکنده است، هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی به جای اینکه در راستای تنش‌زدائی در منطقه حرکت کنند توسط شعارهای «جایگزینی دولت نظامی به جای دولت روحانی» و بستن تنگه هرمز و برپائی پایگاه‌های نظامی در سوریه و پیوند استراتژیک با پوتین و روسیه و غیره تلاش می‌کنند تا بر آتش بر افروخته منطقه نفت بریزند؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بوده است که باعث گردیده است تا هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی تحت هژمونی حزب پادگانی خامنه‌ای به جای اینکه جهت همبستگی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران توسط مبارزه با آپارتاید قومیتی و آپارتاید جنسیتی و آپارتاید عقیدتی و آپارتاید سیاسی و اجتماعی گام بردارند، می‌کوشند توسط دستگاه چند لایه‌ای سرکوبگر خود جهت تحمیل مکانیکی هویت شیعه‌گرایی دولتی و صفوی در چارچوب اسلام زیارتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی و اسلام فقهاتی گام بردارند؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بوده است که باعث گردیده است تا اولویت «انقلاب سیاسی» بر «انقلاب اجتماعی» در شرایط تند پیچ فعلی تاریخ ایران به صورت مستقیم و غیر مستقیم و یا خواسته و ناخواسته در دستور کار جریان‌های اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قرار بگیرد؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» بوده است که باعث گردیده است تا «استراتژی تقدم حزب بر جنبش» در پروسس تکوین آنها و «استراتژی حزب - دولت لنینیستی» در دستور کار جریان‌های اپوزیسیون خارج‌نشین قرار بگیرد؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» باعث گردیده است تا بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار درآمد نفتی دوران ۸ ساله دولت نهم و دهم محمود احمدی نژاد دود بشود و به هوا برود؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» باعث گردیده است تا کوچکترین مسائل مدیریتی مثل انتخاب سینتا نیک نام در شورای شهر یزد توسط مردم، به صورت یک فرابحران چندین ماهه رژیم مطلقه فقهاتی درآید؛ و یا به قول اسحاق جهانگیری کارگران ایرانی با کوچکترین اعتراض بیرون بیایند و جاده‌ها و راه آهن را سد کنند؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» باعث گردیده است که در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، سیاست پادگانی و اقتصاد پادگانی و مدیریت پادگانی جایگزین سیاست و مدیریت و اقتصاد دموکراتیک و شورائی و جامعه مدنی بشود؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» باعث گردیده است تا در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فساد چند لایه و سیستمی و ساختاری کل رژیم مطلقه فقهاتی، صورت اپیدمی و عادی پیدا کند؛ و همین هیولای «استراتژی نظامی» باعث گردیده است تا در وضعیت فعلی جامعه ایران، ابربحران‌ها و ابرچالش‌های اقتصادی و اجتماعی و محیط زیستی، جامعه ایران را به مرز فروپاشی بکشاند و همین هیولای «استراتژی نظامی» باعث گردیده است تا رژیم مطلقه فقهاتی گرفتار بحران در چرخه «بازتولید قدرت» حاکمیت خود بشود. ☀

پایان



## به یاد «سربداران خاموش» تابستان ۶۷

اما تکلف است ادب و احترام بر شهید  
بگزیده عشق یار عجایب دری گزید  
مردم حیات یابد تازه شود قدید  
هر دم گشایشی است گشاینده ناپدید  
نک طبل می‌زند که آمد ترا شهید  
ور طبل هم نباشد چه کم می‌شود زعید  
شاد آنکه داد جان در عوض گوهری خرید  
صد جام جرعه از شراب صفا چشید  
خم خانه ابد خنک آنکو که این خرید  
بار دگر عشق گریبان ما درید  
ای شاد آن زمان که درآید به کام عید  
کاندر هوای کوثرم در وصل آن شهید  
بر ما حرام باشد بی‌شبهه بر شهید  
کاندیشه‌هاست در سرم از عید آن شهید  
با آن شراب در سرو رگ‌های آن شهید  
رندان تشنه لب بیابند آنجا کلید  
شب مرد زنده حیات است از شهید  
و این قدح را زمی شرع بکفار دهید  
گرد خم خانه بچرخیم زگلزار شهید  
دین بهانه است دریغا بدستان یزید  
این کند مرغ هوا از بر دنیای قدید  
آخر این کوشش و امید بجائی نرسید  
در خرابات بقا گوش به فرمان شهید  
زر و زور در کف تزویر بماند زقدید  
ای خمش چونی از این اندیش‌های آن شهید  
نیک خود را بد شماریم بهر ایثار شهید  
پیرهن نیست کسی را زثریای شهید  
سربداران بر طناب دار از عشق سدید

چون مست نیستم نمکی نیست در سخن  
شب گشته بود هر کسی رو به عشق می‌دوید  
باور نمی‌کنی سختم سوی خاوران برو  
از بند حبس رها گشتند گرفتند راه عشق  
بگشای چشم ما که ضیائی همی رسد  
عیدست سربداران وین طبل‌ها گواه  
هرگز ندید چشم جهان آنچنان قیامتی  
ستاره‌های رشادت در آسمان عشق  
زندان چو تحفه‌ایست و لیکن نه بر مگس  
گر طعنه می‌زنند به ما عاشقان راه  
گر عید وصل بود آن زمان در وصال دوست  
جام شراب وصل تو از بخت در صفا  
در خاوران با شراب آنچنان صدر راه  
پیش آر جام آتش اندیشه سوز را  
شب مرد و زنده گشت حیات از امیدها  
یا رب سپاه خون‌خوار با طناب دار  
امروز ساقیا همه مهمانان شهید  
آن شب سوختگان را به قدح دریابید  
ساقیا باده بده کز سر جان برخیزیم  
در کمین است فقیه می‌نگرد از چپ و راست  
هر که از حلقه ما رفت به دریای عدم  
فقه پرستان که ستاره همه شب می‌گشتند  
گشتگان بر سر دارند هنوز ایمن باش  
سربداران شب فقه به دیدار جمال  
از فراز عرش و کرسی بانگ تحسین می‌زنند  
چون در آن وقت مبارک جملگی با هم بدیم  
جمع رندان و حریفان همه یک رنگ شدند  
در ثبات صبر بر جور و جفا خندان بدند



## بازشناسی «انقلاب مشروطیت»

### در عرصه پیدایش و دستاورد آن در ترازوی پیدایش و دستاورد

### «انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷»

به جایگاه اجتماعی و طبقاتی و سیاسی روحانیت حوزه‌های فقهاتی. توضیح آنکه از قرن چهارم هجری (دوران آل بویه) که توسط شیخ طوسی و شیخ مفید و شیخ صدوق روحانیت شیعه به صورت نهادینه شده با حمایت آل بویه تکوین پیدا کرده است تا بهمن ماه سال ۵۷، روحانیت حوزه‌های فقهاتی یک نهاد ذهنی و نظری و کلاسیک صرف فراطبقاتی نبوده است، بلکه برعکس علاوه بر خواستگاه متفاوت طبقاتی آنها در جامعه ایران، خود نهاد روحانیت هم در عرصه نظری و هم در عرصه اجتماعی به صورت فعال در پیوند مبارزه طبقاتی جامعه ایران قرار داشته‌اند، بطوریکه در عرصه نظری آنچنانکه شیخ مرتضی مطهری می‌گوید «فقه عرب است و فقه عجم هم عجم است»؛ به عبارت دیگر آنچنانکه شیخ مرتضی انصاری در کتاب «مکاسب» خود (که مدت یک قرن است در کنار کتب «کفایه» و «شرح لمعه» جزء کتاب‌های اصلی کلاسیک حوزه‌های فقهاتی شیعه می‌باشد که تمامی طلبه‌های حوزه‌های فقهاتی شیعه در مرحله سطح پس از طی کردن دوره مقدمات، مجبور به تحصیل آن در حوزه می‌باشند) یک دوره فقه شیعه تنظیم کرده است که بازاریان ایران تا قبل از انقلاب ۵۷ بر این عادت بودند که برای شرعی کردن اقتصاد بازاری خود، مکاسب را بخوانند، «فقه مکاسب شیخ مرتضی انصاری نماینده نظری اقتصادی بازاری می‌باشد.»

بدون تردید آنچنانکه مائو رهبر انقلاب چین می‌گفت «انقلاب مشروطیت سرسلسله جنبان انقلاب‌های دموکراتیک در قاره آسیا بوده است» و بدون تردید انجام سه تحول بزرگ سیاسی - اجتماعی (مشروطیت - نهضت ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق و انقلاب ضد استبدادی ۵۷) در کمتر از یک قرن که در جامعه ایران صورت گرفته است، از محدود تحولاتی است که در کشورهای پیرامونی صورت گرفته است.

پر واضح است که آنچنانکه جواهر لعل نهرو می‌گوید «جوامعی که به گذشته تاریخی خود آگاهی نداشته باشند. مجبور به تکرار اشتباهات گذشته خود هستند»؛ بنابراین، بازشناسی مکرر انقلاب مشروطیت و نهضت ملی کردن صنعت نفت ایران و انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران از آنجا برای پیشگام به عنوان یک فریضه و مسئولیت می‌باشد که پیشگام توسط آگاهی به گذشته تاریخی حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران می‌تواند از تکرار اشتباهات و خطاهای گذشته در پروسس تکوین حرکت آینده جامعه ایران جلوگیری نماید. لذا در این رابطه اگر بخواهیم در مقایسه بین دو انقلاب مشروطیت و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران به یک داور کپسولی و مختصر بپردازیم، باید بگوئیم که «در انقلاب مشروطیت در نزاع بین مشروطه‌خواهان و مشروطه‌خواهان، پیروزی مشروطه‌خواهان بر مشروطه‌خواهان تحقق پیدا کرد، در صورتی که برعکس در انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران، پیروزی مشروطه‌خواهان بر مشروطه‌خواهان به انجام رسید.»

آنچه از این داور می‌توان فهم کرد اینکه در دو انقلاب مشروطه و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران در تحلیل نهایی، روحانیت حوزه‌های فقهاتی رهبری انقلاب مردم ایران را به حق یا ناحق در دست داشته‌اند، چراکه ریشه جنگ بین مشروطه‌خواهان و مشروطه‌خواهان که از انقلاب مشروطیت در جامعه ایران جاری و ساری شده است، مولود جنگ جناح‌های درونی قدرت در حوزه‌های فقهاتی بوده است که در جریان جنبش مشروطیت این جنگ بین جناح آخوند خراسانی و نائینی و بهبهانی و طباطبائی از یکطرف و جناح شیخ فضل الله نوری و کاظم یزدی از طرف دیگر بوده است و در انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران این جنگ بین خمینی و بعداً سید علی خامنه‌ای و جناح راست روحانیت سنتی طرفدار او (به عنوان نماینده مشروطه‌خواهان) از یکطرف و از طرف دیگر جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب در رنگ‌های مختلف آن قرار دارند.

قابل توجه است که جناح‌بندی درون روحانیت حوزه‌های فقهاتی ریشه تاریخی دارد، چرا که شرایط ذهنی و عینی این جناح‌بندی‌های درون روحانیت حوزه فقهاتی بازگشت پیدا می‌کند





به صورت متفاوتی نمودار می‌شده است. برای مثال در مدتی دراز این جنگ بین دو گروه اصولیون و اخباریون درون حوزه فقهاتی جاری و ساری بوده است؛ و از مرحله تکوین انقلاب مشروطیت جنگ جناح‌های درونی روحانیت صورت سیاسی پیدا کرد. چند که از بعد از شهریور ۲۰ و تبعید رضاخان توسط امپریالیسم انگلیس و باز شدن فضای سیاسی و اجتماعی ایران، با ظهور سید محمد تقی بروجردی (به عنوان مرجع واحد و بلامنازع حوزه‌های فقهاتی شیعه تا سال ۱۳۴۰ که او فوت کرد) او تلاش وسیعی کرد تا با نهادینه کردن حوزه‌های فقهاتی (توسط اتوریته مرجعیت واحد خودش) بین تضادهای اجتماعی و طبقاتی جامعه و تضادهای درون حوزه‌ها دیواری ایجاد نماید؛ که البته رشد همه جانبه این تضادهای درون حوزه‌های فقهاتی در مرحله پس‌اوقات بروجردی در حوزه‌های فقهاتی شیعه ایران و عراق نشان داد که تلاش بروجردی در این رابطه صوری و ناموفق بوده است.

باری، در این رابطه بوده است که حوزه‌های فقهاتی شیعه در طول هزار سال گذشته عمر خود، به صورت «نهاد قدرت» در کنار دو قدرت «زر و زو حاکم» قرار داشته است. البته تضاد بین سه مؤلفه قدرت «زر و زور و تزویر» در طول هزار سال گذشته عمر حوزه‌های فقهاتی شیعه قابل توجه بوده است، چراکه برحسب خودیژگی‌های شرایط اجتماعی و سیاسی و طبقاتی تاریخ ایران و به خصوص در رقابت با امپراطوری عباسی و عثمانی، روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه در کشاکش جذب و دفع با قطب سیاسی قرار داشته‌اند. لذا به این ترتیب بوده است که مثلاً در دوران حاکمیت آل بویه در قرن چهارم هجری و صفویه در قرن دهم هجری، به علت اینکه این دو خاندان در رقابت قدرت با امپراطوری عثمانی نیازمند به نهادینه کردن جامعه ایران توسط «شیعه‌گری حکومتی» (در برابر سنی‌گری حکومتی عثمانی) بوده‌اند، همین امر باعث گردید تا قطب سیاسی به حمایت از روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه نیز بپردازند؛ اما برعکس برای مثال در دوران افشاریه از آنجائیکه نادر شاه افشار (برعکس آل بویه و صفویه) به جای اینکه جهت نهادینه کردن جامعه ایران در برابر امپراطوری عثمانی، در چارچوب شیعه‌گری حرکت نماید، بر پایه قدرت نظامی خود تکیه می‌کرد (که البته خود نادر شاه افشار در این رابطه موفق هم گردید)، چراکه توسط تکیه بر قدرت نظامی نه تنها توانست اشرف افغان که تا مورچه خورت اصفهان پیش آمده بود، شکست بدهد و حتی در کشورگشائی در کادر «استراتژی غارت و غنیمت» خود تا هندوستان هم پیش برود.

لذا به همین دلیل به موازات اینکه در فرایند پسانادرشاه افشار، قدرت مرکزی قطب سیاسی ضعیف می‌شد، قطب روحانیت حوزه‌های فقهاتی در عرصه قدرت اجتماعی، روند رو به افزایشی پیدا می‌کردند.

به هر حال به این ترتیب بوده است که روحانیت حوزه‌های فقهاتی در طول هزار سالی که از عمر آنها می‌گذرد، پیوسته به صورت نظری و عملی در پیوند با مبارزه طبقاتی جامعه ایران قرار داشته‌اند و از آنجائیکه تأمین مالی حوزه‌های فقهاتی شیعه در طول هزار سال گذشته در چارچوب اخذ خمس یا یک پنجم درآمد سالانه گروه‌های اجتماعی بوده است، با عنایت به اینکه در طول هزار سال گذشته تنها گروه اجتماعی که توان پرداخت خمس به حوزه‌های فقهاتی داشته‌اند اول بازاری‌های شهری بوده‌اند و در ثانی زمین‌داران روستاها بوده‌اند. در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا تضادهای اجتماعی و طبقاتی درونی جامعه به روحانیت حوزه‌های فقهاتی و فقه حوزه‌های فقهاتی انتقال پیدا نماید؛ و همین انتقال تضادهای طبقاتی و اجتماعی به درون روحانیت حوزه‌های فقهاتی و فقه حوزه‌های فقهاتی بوده است که باعث گردیده است تا در طول هزار سال گذشته، تاریخ حیات حوزه‌های فقهاتی شیعه (از قرن چهارم هجری دوران حاکمیت خاندان آل بویه تا به امروز) جنگ اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه، به درون حوزه‌های فقهاتی شیعه و فقه حوزه‌های فقهاتی انتقال پیدا کنند؛ و هر گروهی از روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه، خود را به عنوان نماینده گروه خاص اجتماعی معرفی نمایند و پیوسته در عرصه «عمل و نظر» از منافع آن گروه خاص اجتماعی حمایت نمایند؛ که البته در طول هزار سال گذشته وزنه حمایت روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه از گروه اجتماعی بازاریان شهری بیشتر و سنگین‌تر از وزنه حمایت از زمین‌داران روستاها بوده است.

پیدا است که در این چارچوب تنها وجه مشترک روحانیت حوزه‌های فقهاتی و فقه حوزه‌های فقهاتی این بوده است که در طول هزار سال حیات خود هرگز و هرگز از طبقه مستضعف اقتصادی و اجتماعی حمایت نکرده‌اند و اگر هم استثناء حمایتی صورت گرفته است،

اولاً فردی بوده است نه گروهی.

ثانیاً موقت بوده است، نه دائمی.

ثالثاً در قاعده هرم روحانیت بوده است، نه در رأس هرم روحانیت.

رابعاً خود به خودی و خودجوش بوده است، نه سیستماتیک و نه در چارچوب تشکیلات سنتی روحانیت و فقه سنتی بوده است.

خامساً بر پایه انگیزه مولود خواستگاه طبقاتی آنها بوده است، نه بر پایه انگیزه فقهی و حوزه‌ای و ایدئولوژیک.

لذا به این ترتیب بوده است که در طول هزار سال گذشته، جنگ بین جناح‌های درونی روحانیت حوزه‌های فقهاتی، همه جانبه‌تر از جنگ بین گروه‌های اجتماعی درون جامعه ایران بوده است، هر چند که این جنگ بین جناح‌های درونی روحانیت در فرازهای مختلف تاریخی

بطوریکه در دوران زندیه و قاجاریه، به خصوص در فرایند پسامحمد خان قاجار، به موازات ضعیف شدن قطب سیاسی، قطب روحانیت روندی رو به اعتلا در عرصه اجتماعی ایران پیدا کردند. آنچنانکه در جنگ‌های با روسیه، عامل اصلی تکوین و شکست ایران در این جنگ‌ها که در دوران فتحعلی شاه قاجار و فرماندهی سردار رشید ایرانی عباس میرزا صورت گرفتند، دخالت روحانیت حوزه‌های فقهاتی، تحت هژمونی سید محمد طباطبائی معروف به سید محمد مجاهد و فتوای‌های جهاد بی در پیکر سید محمد مجاهد بر علیه روسیه بود؛ که بسترساز تهاجم همه جانبه روس‌های بر علیه ایران و بالاخره شکست عباس میرزا و تحمیل دو عهد نامه ننگین گلستان و ترکمنچای بر جامعه نگون‌بخت ایران گردید. جنگ سید محمد باقر شفتی با محمد شاه قاجار و دخالت میرزا حسن شیرازی در جریان تحریم تنباکو (که به تحریک سید جمال اسدآبادی که به اشتباه و خطا بر قطب قدرت روحانیت جهت تغییر اجتماعی در جوامع مسلمان در کنار دو قطب سلاطین جبار و لشکر جرار تکیه می‌کرد) باعث گردید تا ناصرالدین شاه جهت پرداخت غرامت به کمپانی رژی، اولین قرض خارجی خودش را از جیب مردم نگون‌بخت ایران بکند.

بدین ترتیب بوده است که روحانیت حوزه‌های فقهاتی از بدو تکوین خود در طول هزار سال گذشته (از قرن چهارم هجری دوران آل بویه الی الان) به صورت یک نهاد قدرت (از سه مؤلفه قدرت حاکم یعنی زر و زور و تزویر) در جامعه ایران ظاهر شده‌اند. البته با ظهور بسترهای عینی و ذهنی انقلاب مشروطیت در فرایند پساقیام جنبش تنباکو و در دوران مرجعیت میرزا حسن شیرازی و در اواخر قرن نوزدهم و دهه اول قرن بیستم، به علت ضعف نظام استبدادی و توتالیتر قاجاریه، شرایط تغییر کرد، چراکه روحانیت اقتدارگرای حوزه‌های فقهاتی شیعه که تا آن زمان تنها در عرصه قدرت اجتماعی و اقتصادی تلاش می‌کردند، جهت مشارکت و کسب قدرت سیاسی خیز برداشتند.

بنابراین این امر باعث شده است تا قیام تنباکو و ظهور انقلاب اول مشروطیت سرآغاز ورود روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه به عرصه قدرت سیاسی در کنار دو قدرت اجتماعی و اقتصادی قبلی تفسیر نمایم؛ و این موضوع در تاریخ سیاسی و حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران باعث اوج فاجعه گردید، چراکه در ادامه سیر ظهور روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه به عرصه مشارکت و کسب قدرت سیاسی بود که ابتدا در مشروطیت اول (در چارچوب جنگ بین شیخ فضل الله نوری و کاظم یزدی از یکطرف و آخوند خراسانی و نائینی و سید محمد طباطبائی و سید عبد الله بهبهانی از طرف دیگر) این جنگ بین جناح‌های درونی روحانیت باعث شکست انقلاب اول مشروطیت و یاغی‌گری محمد علی شاه قاجار و به توپ بستن مجلس شورای ملی

توسط او شد؛ و البته در ادامه آن، در ۱۵ خرداد ۴۲ باعث قیام خمینی بر علیه قانون حق انتخاب زنان ایرانی در تعیین سرنوشت خودشان (در قضیه شورای ایالتی و ولایتی) به عنوان وسیله‌ای جهت تسویه حساب با دربار پهلوی (در راستای مشارکت در قدرت) و بالاخره و بالاخره در نهایت باعث ظهور روحانیت موج‌سوار در سال ۵۷ بر هژمونی انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران گردید که سرانجام آن ظهور هیولای رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۰ سال گذشته بوده است.

باری علت اینکه جنگ جناح‌های درونی روحانیت از انقلاب مشروطیت اول تا به امروز به صورت جنگ دو جناح «مشروع‌خواهان» و «مشروطه‌خواهان» در آمده است این است که بزرگترین فونکسیون انقلاب مشروطیت در جامعه ایران «استحاله مردم جامعه ایران از شکل رعیت به صورت شهروندی بوده است و جامعه ایران به عنوان یک ملت مولود و سنتز انقلاب مشروطیت می‌باشد»؛ زیرا تا قبل از انقلاب مشروطیت جامعه ایران یک جامعه ایلیائی فاقد نظام دیوان سالاری بوده است. تمام تاریخ ایران تا قبل از مشروطیت، تاریخ تهاجم ایل‌ها و آل‌ها بوده است؛ که همگی این ایل‌ها در چارچوب «استراتژی غارت غنیمتی» تلاش می‌کرده‌اند تا چند صباحی بر گرده مردم نگون‌بخت ایران حکمفرمایی کنند. مدرنیته یا مدرنیزاسیون که همان جهانی شدن سرمایه‌داری می‌باشد، از بعد از تکوین جامعه ایران به عنوان یک ملت (توسط انقلاب مشروطیت) در کشور ایران ظهور کرده است، توضیح آنکه، آنچنانکه حتی در تمامی آثار ادبی و تاریخی مکتوب اندیشمندان ایرانی قبل از مشروطیت هویدا می‌باشد، در تمامی این آثار مردم ایران در برابر حاکمیت‌ها به عنوان «رعیت» توصیف می‌شدند نه «شهروند» و دلیل این امر همان بوده است که رابطه حاکمیت با مردم ایران به صورت یکطرفه و از بالا به پائین بوده است؛ یعنی حاکمیت‌های غاصب دسپاتیزم ایران از بالا فرمان می‌داده‌اند و توده‌های پائین جامعه ایران مجبور به فرمانبری بوده‌اند و مردم نگون‌بخت ایران هیچگونه دخالتی در تعیین سرنوشت خود نداشته‌اند. ☀

ادامه دارد



## واصف‌بندی‌های جدید در عرصه‌های

### داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی

کره شمالی در عرصه پروژه خانمان‌سوز هسته‌ای گذشته خود بشود. اینکه تا چه اندازه اروپا حاضر می‌شود در برابر آمریکا از منافع ایران در برجام و از بازتولید تحریم‌های گذشته امپریالیسم آمریکا جلوگیری نماید موضوعی است که تجربه گذشته نشان داده است که هرگز اروپا در عرصه تعریف منافع جهان سرمایه‌داری حاضر نخواهد شد، آمریکا در پای رژیم مطلقه فقهاتی ذبح کند. هر چند که موضع‌گیری‌های قلدربانان و هژمونی‌طلبانه و منفعت‌طلبانه و تمامیت‌خواهانه ترامپ در این شرایط باعث رشد روزافزون خشم اروپا شده است، ولی نکته‌ای که در این رابطه نباید فراموش کنیم اینک، اگرچه امپریالیسم آمریکا در این شرایط دوران افول خود را طی می‌کند و اگرچه دوران منوپی هژمونی امپریالیسم آمریکا (که از بعد از فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی در دهه آخر قرن بیستم تکوین پیدا کرده بود) به پایان رسیده است، با همه این احوال نباید فراموش کنیم که هنوز امپریالیسم آمریکا بر نهادهای حقوقی و مالی و پولی و سیاسی و ساختارهای بین‌المللی و بازارهای سرمایه‌داری جهانی مسلط می‌باشد؛ و همین سلطه امپریالیسم آمریکا مانع از آن می‌شود که اروپا که بزرگترین بازار سرمایه‌داری جهانی می‌باشد، حاضر نشود تا منافع درازمدت خود را قربانی رابطه با رژیم مطلقه فقهاتی و برجام

البته رژیم مطلقه فقهاتی به خوبی می‌داند که در این شرایط بحرانی ترامپ و نتانیاهو و بن سلمان، مترصد و حریص جهت حمله نظامی موضعی به مراکز استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی در داخل ایران و پایگاه‌های نظامی این رژیم در سوریه و عراق و لبنان هستند؛ مانند همان حمله موضعی صد فروند موشک بالستیک هوشمند که در ماه گذشته امپریالیسم آمریکا با حمایت فرانسه و انگلستان و اسرائیل، به سوی مراکز استراتژیک و نظامی سوریه و از جمله پایگاه نظامی رژیم فقهاتی در سوریه زدند.

باری، در تحلیل نهائی تنها اهرم‌های استراتژیک که در این رابطه می‌تواند در برابر جنگ مثلث ارتجاعی آمریکا - اسرائیل - عربستان سعودی، رژیم فقهاتی را یاری نماید:

اولاً تکیه استراتژیک بر روسیه جهت استفاده از حق وتو روسیه در شورای امنیت و استفاده از سلاح‌های دفاعی روسیه مثل S۳۰۰ و S۴۰۰

ثانیاً تکیه اقتصادی بر چین.

ثالثاً ایجاد شکاف بین اروپا و آمریکا می‌باشد.

البته محکم‌ترین سلاح ایجاد فضای دموکراتیک و سازماندهی مستقل توده‌ها و مبارزه با فساد چند لایه‌ای و ساختاری و سیستمی درون نظام مطلقه فقهاتی می‌باشند که از آنجائیکه انجام آنها در توان و ماهیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نمی‌دانیم، از ذکر آنها در این رابطه خودداری می‌کنیم.

سفر ظریف بلافاصله پس از خروج آمریکا از برجام به چین و روسیه و بلژیک و هم زمان موضع‌گیری شیخ حسن روحانی مبنی بر اینکه «در برجام می‌مانیم»، همگی معرف این حقیقت است که رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط تندپیچ فرابحران‌های خود نمی‌خواهد وارد جنگ با مثلث ارتجاعی آمریکا - اسرائیل - عربستان سعودی حتی به شکل محدود آن بشود، همچنین نمی‌خواهد توسط برخوردهای عکس‌عملی شرایط برای اجماع بین‌المللی در راستای تحریم همه جانبه خود فراهم نماید و به همین ترتیب نمی‌خواهد وارد تجربه به بن‌بست رسیده



بکند.

رابطه است که با عقب‌نشینی از تهدید گذشته خود (که اعلام کرده بودند که در صورت خروج آمریکا از برجام ایران هم از برجام خارج خواهد و یا آنچنانکه خامنه‌ای می‌گفت ایران برجام را به آتش خواهد کشید) از بعد از خروج آمریکا از برجام تمام تلاش خود را بر این امر قرار داده‌اند که:

اولاً بین آمریکا و اروپا ایجاد شکاف بکنند.

ثانیاً بتواند با تکیه استراتژیک بر روسیه، آمریکا را وادار به عقب‌نشینی سازد.

ثالثاً توسط تکیه اقتصادی بر چین بتواند علاوه بر حفظ بازار فروش نفتی خود خلاء توان اقتصادی روسیه را در این رابطه در صورت بازتولید تحریم‌های بانکی و نفتی آمریکا پر کنند.

البته جنبش سیاسی ایرانیان خارج از کشور در این شرایط تندبیج فرابحران‌های داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی بی‌تأثیر از فونکسیون خروج آمریکا از برجام نبوده‌اند، چراکه در این رابطه دو رویکرد نسبت به خروج آمریکا از برجام در جنبش سیاسی ایرانی‌ها در خارج از کشور شکل گرفته است.

رویکرد اول مربوط به آن دسته از جریان‌های خارج‌نشین است که در راستای کسب قدرت سیاسی استراتژی سرنگون‌طلبانه خود، «بر تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران چشم دوخته‌اند»؛ و در این راستا تلاش می‌کنند تا خود را به عنوان «آلترناتیو حاکمیت مطلقه فقهاتی به امپریالیسم جهانی معرفی نمایند»؛ که البته در این چارچوب دو جریان مجاهدین خلق و سلطنت‌طلبان در رأس قرار دارند. هر چند که هر دو جریان فوق در راستای جلب حمایت امپریالیسم آمریکا و آلترناتیوسازی خود با هم در رقابت می‌باشند، ولی نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم اینکه، سیاست تغییر و تحول مهره‌های کلیدی دولت ترامپ از جمله بولتون مشاور امنیتی و وزیر امور خارجه و دفاع جدیدش معرف این موضوع است که «دولت ترامپ در راستای آلترناتیوسازی مجاهدین خلق حرکت می‌کند»؛ و برعکس او‌باما که به سلطنت‌طلبان تکیه داشت.

بنابراین اینچنین نشان می‌دهد که ترامپ‌سیسم معتقد به آلترناتیوی سلطنت‌طلبان در این شرایط نیست؛ و همین امر باعث گردیده است که جریان‌های سلطنت‌طلب خارج‌نشین در فرایند پس‌اخراج آمریکا از برجام نسبت به استراتژی مداخله نظامی امپریالیسم آمریکا در ایران نا امید باشند. پر واضح است که در این چارچوب

البته نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم اینکه رویکرد اروپا به ترامپ و ماندگاری پوپولیسم سنتز مگر بر نظام امپریالیسم آمریکا یک رویکرد درازمدت نیست و به همین دلیل اروپا بر این باور است که سیاست امروزین ترامپ‌سیسم در درازمدت نمی‌باشد و در راستای منافع کلان سرمایه‌داری حتی خود آمریکا نیست. به همین جهت اروپا در چارچوب همان رویکرد پراگماتیستی که دارند، تلاش می‌کنند تا دوران حاکمیت ترامپ‌سیسم بر کاخ سفید به صورت کجدار و مریض سپری سازند. هر چند که فرانسه و آلمان و انگلیس سه قطب کلیدی اروپا قبل از خروج آمریکا از برجام تلاش کردند تا از خروج امپریالیسم آمریکا از برجام جلوگیری کنند؛ که البته ترامپ در راستای همان سیاست جذب حمایت صیہونیست‌های جهانی و پشتیبانی از عربستان سعودی جهت جذب دلارهای نفتی آنها و به خاطر ترمیم شکست استراتژی ناتو و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا در سوریه و به خاطر وعده‌هایی که در عرصه تبلیغات کاندیداتوری خود نسبت به پاره کردن برجام داده بود و به خاطر وارد کردن فشار هر چه بیشتر بر رژیم مطلقه فقهاتی و راست پادگانی تحت هژمونی سپاه که از بعد از شکست داعش در منطقه به صورت ژاندارم خودخوانده در منطقه درآمده است و با حضور در پنج جنگ نیابتی در منطقه و تغذیه مالی و نظامی و نیرو انسانی این جنگ‌های نیابتی جهت تثبیت هژمونی بر هلال شیعہ که از خلیج فارس تا دریای مدیترانه ادامه دارد، این همه باعث گردید تا ترامپ برعکس رویکرد اروپا از برجام خارج بشود و البته ترامپ مانند او‌باما معتقد است که در فرایند پس‌اخراج از برجام توسط سلاح تحریم همه جانبه اقتصادی می‌تواند بالاخره رژیم مطلقه فقهاتی را از پای درآورد و مانند سال ۹۲ او را به پای میز مذاکره «برجام دو» (جهت محدود کردن نفوذ منطقه‌ای و محدود کردن بر موشک‌های بالستیک و دائمی کردن زمان برجام در خصوص محدودیت غنی‌سازی ۳ درصدی اورانیوم و باز گشادن دست بازرسان آژانس اتمی و جمع کردن پایگاه‌های نظامی راست پادگانی در سطح منطقه از عراق و سوریه تا لبنان) بکشاند. البته دستیابی ترامپ به این اهداف تنها در گرو اجماع بین‌المللی می‌باشد.

پر واضح است که رژیم مطلقه فقهاتی به این «پاشنه آشیل» و «چشم اسفندیار» استراتژی ترامپ واقف می‌باشد. لذا در این



مجاهدین خلق در راستای همان «استراتژی کسب قدرت سیاسی از هر طریق گذشته خود» این بار هم دست به انتحار و خودزنی زده‌اند، چراکه تکیه بر جناح‌های داخلی امپریالیسم آمریکا و تحریک امپریالیسم آمریکا جهت تجاوز نظامی به خاک ایران نه تنها برای مجاهدین خلق (آنچنانکه در افغانستان و عراق و لیبی و سوریه شاهد بودیم) ایجاد قدرت و حکومت نمی‌کند و نه تنها تجاوز امپریالیسم آمریکا به کشورهای پیرامونی باعث حاکمیت ارتجاعی جریان‌های درونی این کشورها می‌شود و نه تنها تجاوز امپریالیستی آمریکا به کشورهای پیرامونی باعث نابودی تمامی زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی و اداری آن جوامع می‌شود و این کشور را بدل به بیابان سوخته جهت ایجاد بازار برای غارت سرمایه آنها توسط سرمایه‌داری جهانی می‌کند و نه تنها تجاوز امپریالیستی به کشورهای پیرامونی هرگز و هرگز و هرگز برای این جوامع دموکراسی به ارمغان نخواهد آورد، بلکه مهمتر از همه اینها اینکه مجاهدین خلق تمامی حمایت‌های مردمی خود را هم از دست خواهند داد؛ زیرا نکته‌ای که در این رابطه مجاهدین خلق نباید از نظر دور بدارند اینکه روانشناسی تاریخی جامعه ایران نشان داده است که جامعه ایران از هر گونه تجاوز نظامی خارجی بیزار می‌باشند؛ و در برابر تجاوز خارجی حتی حاضرند

با مخالفین ارتجاعی داخلی خود متحد شوند. دسته دوم جریان‌های سیاسی خارج‌نشین مشمول آنهایی می‌شود که اگر چه با تجاوز نظامی امپریالیست آمریکا به ایران مخالفند ولی در راستای همان «رویکرد استراتژی کسب قدرت سیاسی» خود تلاش می‌کنند تا در شرایط بحران در بحران فعلی داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی، «استراتژی کسب قدرت سیاسی خود را از کانال ایجاد جنگ داخلی و تجزیه کشور دنبال کنند» که البته این استراتژی هم به علت غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین و به علت غیبت سازماندهی سراسری جنبش‌های مطالباتی، سرنا را از دهان گشادش نواختن می‌باشد؛ زیرا هر گونه «اعتلای شورش‌های اعتراضی بدون سازماندهی شده»، خود بسترساز سرکوب همه جانبه دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر حاکمیت می‌شود. همچنین هر گونه حرکت تجزیه‌طلبانه قومی قطعاً در راستای سیاست تغییر مرزهای سایکس - پیکو امپریالیستی قرار خواهد گرفت. ☀

پایان

وب سایت:

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)  
[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸  
۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳

# انتخابات مجلس عراق

۲

## و بازتاب‌های

## داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی آن

ورود پنج میلیون آواره فلسطینی به کشور خودشان جلوگیری می‌نماید.

در خصوص لبنان و عراق هم موضوع باز به همین ترتیب است، چراکه چه در لبنان و چه در عراق دموکراسی در چارچوب هویت قومی و مذهبی تعریف شده است، نه بر پایه دو اصل «حقوق شهروندی همگانی» و «حق تعیین سرنوشت همگانی» خودشان. در نتیجه همین جایگزین هویت قومی و مذهبی به جای دو اصل حقوق شهروندی و حق تعیین سرنوشت خودشان باعث گردیده است که تشنت و تفرقه قومی و مذهبی در انتخابات مجلس عراق به شدت مادیت خارجی پیدا کند؛ که این تشنت و تفرقه در عرصه مذهبی در میان فرقه شدن شیعیان عراق بیشتر از اهل تسنن عراق مشهود می‌باشد، چراکه فاصله مقتدی صدر و ائتلاف سائرون با دولت القاتون نوری المالکی بیشتر از فاصله مقتدی صدر با حزب کمونیست عراق می‌باشد. آنچنانکه در عرصه قومی فاصله حزب دموکرات کردستان عراق با اتحادیه میهنی کردستان بیشتر از فاصله حزب دموکرات کردستان با ایاد العلاوی شیعه بعثی می‌باشد.

البته تشنت و تفرقه فرقه‌گرایانه قومی و مذهبی در جامعه‌ای که هویت قومی و مذهبی جانشین حق شهروندی همگانی و حق تعیین سرنوشت همگانی بشود امر طبیعی می‌باشد. نکته مهمی که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم اینکه بزرگترین آفت دوران حاکمیت داعش (بر بیش از یک سوم خاک عراق) تغییر هیرارشی اجتماعی قومی و مذهبی

یادمان باشد که دموکراسی یک واژه یونانی است و به معنای حکومت مردم بر مردم می‌باشد، طبیعی است که در چارچوب چنین تعریفی از دموکراسی، «تنها زمانی حکومت مردم بر مردم توسط مردم تحقق پیدا می‌کند که مردم به صورت مستقیم از طریق شوراهای تکوین یافته از پائین و قاعده جامعه بتوانند در تعیین سرنوشت خود دخالت مستقیم داشته باشند». بی‌شک در چنین شرایطی لازمه مشارکت همه مردم، مادیت پیدا کردن اصل حقوق شهروندی برابر برای همه مردم در جامعه است؛ و جایگزین شدن اصل حقوق شهروندی به جای هویت قومی و مذهبی می‌باشد، چرا که در چارچوب حقوق شهروندی برای همه مردم، دیگر تبعیض قومی و مذهبی و زبانی نمی‌تواند جامعه را گرفتار تشنت و تفرقه بکند.

در همین رابطه است که دموکراسی موجود در عراق یا لبنان یا اسرائیل دموکراسی حکومت مردم بر مردم برای مردم نیست، زیرا در هیچکدام از این سه نمونه، حقوق شهروندی به صورت برابر برای همه مردم و تساوی مردم در حق تعیین سرنوشت خودشان، به صورت همگانی وجود ندارد. برای مثال در اسرائیل دموکراسی برای کسی است که یهودی باشد، لذا غیر یهودیان مثل ۳۰۰ هزار نفر فلسطینی که در شرق بیت المقدس زندگی می‌کنند و مالک و صاحب اصلی فلسطین هستند، حتی اجازه خریدن ملک در اسرائیل ندارند؛ و لذا دیدیم که در جریان راهپیمائی بازگشت، از آنجائیکه خواسته فلسطینی‌ها در این راهپیمائی غیر مسلحانه حق بازگشت بیش از پنج میلیون نفر آواره فلسطینی به کشورشان بود، از طرف ارتش رژیم صهیونیستی اسرائیل مورد سرکوب قهرآمیز قرار گرفت و بیش از ۱۱۰ نفر از آنها کشته و هزاران نفر مجروح و اسیر شدند. چرا؟

پر پیداست که دلیل اصلی این سرکوب رژیم صهیونیستی اسرائیل به این خاطر است که از دموکراسی موجود اسرائیل، یک دموکراسی فرقه‌گرایانه‌ای بر پایه هویت دین یهودی تعریف می‌کنند؛ که مطابق این دموکراسی فرقه‌گرایانه و هویتی، تنها شهروند یهودی در اسرائیل می‌تواند از حقوق شهروندی برخوردار باشد نه شهروند فلسطینی یا شهروند مسلمان، در نتیجه در اسرائیل غیر شهروند یهودی دیگر شهروندهای مسلمان و غیره نمی‌توانند از حقوق شهروندی و حق تعیین سرنوشت خود برخوردار باشند؛ و به همین دلیل از آغاز تکوین اسرائیل، رژیم صهیونیستی حاکم جهت پاکسازی قومی و مذهبی در این منطقه اشغال شده شده حرکت کرده است؛ و در چارچوب پاکسازی قومی است که از



جامعه بزرگ عراق است که در این انتخابات این تغییر هیرارشی بشدت هویدا شد. کشت و کشتار شیعیان و مسیحی‌ها تا یزیدی‌ها عراق و تلاش جهت پاکسازی مذهبی شیعه و مسیحی و غیره و پاکسازی قومی یعنی کردهای عراق این همه باعث گردید تا هیرارشی قومی و مذهبی قبلی جامعه عراق توسط داعش دچار دگرگونی بشود. در نتیجه همین تغییر هیرارشی قومی و مذهبی جامعه عراق باعث گردیده است تا در انتخابات عمومی مردم عراق، علاوه بر اینکه بیش از ۵۶٪ مردم صاحب رأی عراق در این انتخابات شرکت نکنند و انتخابات فوق را بایکوت نمایند، مهم‌تر از همه اینکه همان ۴۴٪ شرکت کننده در این انتخابات تشنت و تفرقه فرقه‌ای، قومی-مذهبی خود را در این انتخابات به نمایش گذاشتند.

پر واضح است که در مقایسه با انتخابات قبلی مجلس عراق، علت عدم شرکت همگانی مردم در این انتخابات، به علت بی‌اعتمادی به دستگاه سیاسی و فساد چند لایه‌ای سیستمی و ساختاری دستگاه حاکمیت و فقر فراگیر و ویرانی‌های به ارث رسیده از حمله تجاوزگر ایانه امپریالیسم آمریکا و جنگ‌های ۸ ساله بین حزب بعث صدام حسین و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و دوران جنگ با داعش می‌باشد.

فراوش نکنیم که سرنگونی رژیم بعث صدام حسین از طریق تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا صورت گرفته است نه از طریق مبارزه دینامیک جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین عراق یا جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین. لذا به همین دلیل ساختار اجتماعی جامعه عراق شرایط جهت نهادینه کردن دموکراسی عراق در غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین را ندارد؛ و امروزه تمامی احزاب و ائتلاف‌ها و جریان‌های سیاسی موجود در عراق ماهیتی دست‌ساز و تزریق شده از بالا دارند نه تکوین یافته از پائین به صورت دینامیک و دموکراتیک؛ و علت شکست امپریالیسم آمریکا در تجاوز نظامی به افغانستان و لیبی و عراق در راستای تکوین و نهادینه کردن دموکراسی لیبرال سرمایه‌داری وارداتی مورد ادعای خود در این جوامع، همین جوهر مکانیکی و وارداتی و تزریقی رویکرد امپریالیسم آمریکا بوده است که از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران، این استراتژی تحمیلی امپریالیسم آمریکا تکوین پیدا کرده است و الی الان در چارچوب استراتژی یاغی‌گری ترامپ‌بسم ادامه دارد.

بنابراین نخستین فونکسیون تجاوز و اشغال نظامی امپریالیسم آمریکا فروپاشی هیرارشی اجتماعی این جوامع می‌باشد که صد البته نخستین بازتاب تغییر هیرارشی اجتماعی در این جوامع فروپاشی جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد. پر پیداست که در غیبت جامعه

مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، اینگونه تجاوز برون مرزی به خاک این کشورها نه تنها نمی‌تواند باعث نهادینه شدن دموکراسی لیبرال سرمایه‌داری وارداتی در این کشورها بشود، حتی خود هویت قومی و ملی و دینی این جوامع را هم به چالش می‌کشد. آنچنانکه در لیبی شاهد هستیم که از بعد از تجاوز نظامی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا به لیبی الی الان، حتی یک دو لت متمرکز مرکزی دست ساخته و دست نشانده هم نتوانسته‌اند مستقر کنند و امروز منهای بیابان سوخته شدن اقتصاد لیبی و منهای نابودی تمامی زیرساخت‌های اقتصادی این کشور توسط امپریالیسم جهانی و منهای تجزیه شدت ملت لیبی به قوم‌ها و طایفه‌ها و منهای بی‌ثباتی سیاسی و عدم امنیت فردی و اجتماعی و منهای غارت منابع عظیم نفت و گاز این ملت مظلوم توسط سرمایه‌داری جهانی، حتی بازار برده‌فروشی در این منطقه بر پا شده است؛ و دریغ از اینکه امپریالیسم رسانه و خبری کوچک‌ترین اطلاع رسانی از اوضاع فلاکت بار مردم لیبی به جهانیان بکنند.

باری به همین دلیل است که در این انتخابات، مردم عراق در چارچوب جایگزین کردن هویت قومی و مذهبی به جای حقوق شهروندی، نتوانستند توسط به اصطلاح دموکراسی قومی و ملی و هویتی به صورت دموکراتیک هیرارشی فرو پاشیده اجتماعی جامعه عراق را بازسازی کنند. البته اگر انتخابات عمومی مجلس عراق در کنار انتخابات مجلس لبنان در همین شرایط قرار بدهیم حقیقتی برای ما روشن می‌سازد که مطابق آن می‌توانیم داورى کنیم که عامل تعیین کننده در دو انتخابات مجلس عراق و مجلس لبنان اولویت شرایط خودیژه منطقه می‌باشد؛ که عامل تعیین کننده این شرایط خودیژه در منطقه، «صف‌بندی جدید منطقه‌ای و بین‌المللی» می‌باشد، چرا که از بعد از شکست امپریالیسم آمریکا در تهاجم نظامی به افغانستان و عراق و لیبی و سوریه و از بعد از شکست عربستان سعودی در شورای همکاری خلیج فارس به علت تضاد با قطر و مخالفت و مبارزه با اخوان المسلمین (که همین مخالفت عربستان با اخوان المسلمین و قطر باعث گردید تا تضاد عربستان با قطر به تضاد این کشور با ترکیه هم کشیده بشود) همچنین شکست عربستان سعودی در سوریه و فرسایشی شدن جنگ عربستان سعودی (و هم پیمانانش که در رأس آنها امارات و سودان قرار دارد) با حوثی‌های یمن و به موازات آن پیروزی روسیه پوتین در کنار رژیم مطلقه فقهاتی در سوریه و تلاش پوتین جهت ایجاد شکاف در ناتو (توسط حمایت همه جانبه از حکومت ترکیه و رجب طیب اردوغان) این همه باعث گردیده است تا صف‌بندی جدیدی در منطقه خاورمیانه بوجود بیاید؛ که همین صف‌بندی جدید تأثیری فراوانی در انتخابات مجلس عراق و لبنان در سال ۲۰۱۸ گذاشته است.



فراموش نکنیم که اگر دموکراسی عراق و لبنان و اسرائیل، دموکراسی فرقه‌ای و هویتی بنامیم (آنچنانکه قبلاً هم اشاره کردیم) مشخصه اصلی دموکراسی فرقه‌ای و هویتی کشورهای مثل افغانستان و عراق در این شرایط این است که این دموکراسی فرقه‌ای و هویتی محصول مبارزه دینامیک جنبشی تکوین یافته از قاعده جامعه عراق و افغانستان نیستند، بلکه برعکس توسط تجاوز و اشغال نظامی امپریالیسم آمریکا به صورت مکانیکی و اهدائی جهت تأمین منافع امپریالیسم آمریکا تحویل نهادهای دست‌ساز و دست‌نشانده گردیده است. در نتیجه همین جوهر مکانیکی و تزریقی دموکراسی فرقه‌ای و هویتی عراق و لبنان و اسرائیل و غیره در سطح منطقه باعث گردیده است تا حرکت دموکراسی هویتی و فرقه‌گرایانه عراق و لبنان و غیره تحت تأثیر شرایط برون‌ی اعم از منطقه‌ای و بین‌المللی باشند؛ و این موضوع کلید واژه فهم و تحلیل انتخابات مجلس عراق و لبنان در این شرایط فراجرائی می‌باشد.

بر این مطلب بیافزایم که کشاکش جدید بین امپریالیسم آمریکا و رژیم مطلقه فقهاتی به خصوص از بعد از ورود ترامپ به کاخ سفید و علم کردن شعار خروج از برجام جهت به زانو درآوردن رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه تضاد منطقه‌ای و جنگ‌های پنج‌گانه نیابتی و حضور نظامی در عراق و سوریه و لبنان، تأثیر مهمی در انتخابات مجلس عراق و لبنان داشته است، چراکه آنچنانکه دیدیم ترامپ چهار روز قبل از وعده قبلی خود جهت خروج از برجام در هشتم ماه مه رسماً خروج خود را از برجام اعلام کرد؛ و در تبیین علت خروج خود از برجام، پمپئو وزیر امور خارجه دولت ترامپ در روز دوشنبه مورخ ۳۱ اردیبهشت ۹۷ در دانشگاه نئوکان‌ها ۱۲ شرط جهت بازگشت به برجام مطرح کرد؛ که از جمله این شروط ابدی کردن عدم توان غنی‌سازی اورانیوم بیش از ۳٪ (که طبق توافق برجام قرار شد که از سال ۲۰۲۵ رژیم مطلقه فقهاتی بتواند به غنی‌سازی بالاتر از ۳٪ دست پیدا کند) و باز گذاشتن نامحدود دست بازرسان آژانس اتمی جهت بازرسی از تمامی نهادهای نظامی و غیر نظامی و محدود کردن برد موشک‌های بدون توان حمل کلاهک اتمی حداکثر تا ۳۰۰ کیلومتر و خلع سلاح کردن حشد الشعبی (دست‌ساز سپاه قدس رژیم مطلقه فقهاتی در عراق که هادی العامری توسط حمایت رژیم مطلقه فقهاتی توانست در انتخابات مجلس عراق ۴۷ کرسی مجلس عراق را به دست بیاورد و پس از مقتدی صدر یا ائتلاف سائرون در مرتبه دوم قرار بگیرد) و عدم حمایت رژیم مطلقه فقهاتی از حوثی‌ها در یمن و قطع حمایت از گروه‌های سیاسی وابسته در منطقه و خروج پایگاه‌های نظامی سپاه قدس در کشورهای منطقه از عراق تا سوریه و عدم حمایت از طالبان افغانستان و عدم تهدید اسرائیل توسط شعار نابودی این کشور و آزاد

کردن زندانیان آمریکائی (در زندان رژیم مطلقه فقهاتی) می‌باشند. نگاهی اجمالی به ۱۲ شرط اعلام شده توسط پمپئو رئیس دیپلماسی دولت ترامپسیم مبین این حقیقت است که مهمترین عامل کشاکش بین امپریالیسم آمریکا و رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط، «صف‌آرائی در منطقه و به خصوص در عراق و لبنان و سوریه و یمن می‌باشد». طبیعی است که خروج امپریالیسم آمریکا در این شرایط از برجام، نوک کوه یخی می‌باشد که در عرصه تضادهای منطقه از جمله در عراق و لبنان و سوریه و یمن توسط جنگ‌های نیابتی این کوه یخ تضادها خود را علنی می‌سازند؛ بنابراین صف‌آرائی امپریالیسم آمریکا در کنار عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی اسرائیل در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط فراجرائی منطقه خاورمیانه، به عنوان عامل تعیین کننده شرایط داخلی عراق و سوریه و لبنان و یمن می‌باشد.

یادمان باشد که اوپاما برعکس ترامپ، در دوره دوم ریاست جمهوری خود معتقد بود که «آمریکا باید ایران را به عنوان یک قدرت در منطقه خاورمیانه بپذیرد»؛ اما ترامپسیم در چارچوب همان استراتژی یاغی‌گری خود معتقد است که از آنجائیکه دوران افول هژمونی منوپل آمریکا در عرصه اقتصادی و سیاسی و حتی نظامی فرا رسیده است، لذا جهت بازسازی هژمونی امپریالیسم آمریکا و بازگشت به دوران طلایی پسافرورپاشی شوروی و بلوک شرق (که از دهه آخر قرن بیستم تکوین پیدا کرد) ترامپسیم معتقد است که باید تمامی اهرم‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی باقیمانده برای امپریالیسم آمریکا به کار گرفته شود. لذا از آنجائیکه ترامپ عامل افول هژمونی امپریالیسم آمریکا پروژه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دوران هشت ساله دولت اوپاما اعم از محیط زیست و برجام و تأمین اجتماعی (اوپاماگر) و اقتصادی و سیاسی می‌داند، آنچنانکه در مبارزه انتخاباتی خود در برابر کاندیدای حزب دموکرات به مردم آمریکا وعده داده بود، در اولین مرحله تمامی دستاوردهای دوران هشت ساله دولت اوپاما را چه در عرصه تأمین اجتماعی و چه در عرصه محیط زیست و اقتصادی و سیاسی و بالاخره برجام را به چالش کشید. ☀

ادامه دارد



# «جنبش زنان ایران» در مسیر

## «جنبش نافرمانی مدنی»؟ یا «جنبش مقاومت منفی»؟

باشد؛ و در این رابطه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید شکل مبارزه را از جوهر مبارزه جدا نماید و به جنبش نافرمانی مدنی و جنبش مقاومت منفی باید تنها به عنوان یک شکل از مبارزه نگاه بشود؛ و در تعریف تطبیقی (نه انطباقی) از جوهر «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» نسبت به جامعه ایران باید بر پتانسیل آن در راستای قدرت بسیج توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تکیه بشود.

یادمان باشد که علت شکست جنبش چریک‌گرایی مدرن و ارتش خلقی (از دهه ۴۰ و ۵۰ الی الان) در جامعه ایران به خاطر عدم پتانسیل آن شکل مبارزه در عرصه بسیج توده‌ای در جامعه ایران بود. هر چند که آن شکل مبارزه در همان دوران در جوامع دیگر آسیای جنوب شرقی و شمال آفریقا و آمریکای لاتین در عرصه بسیج توده‌ای دارای فونکسیون مثبتی بودند.

د - مهم‌ترین کاری که مهاتما گاندی در عرصه تعریف و تدوین پروژه «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» کرد این بود که دو شکل مبارزه «مقاومت منفی» و «نافرمانی مدنی» را با هم ترکیب کرد. عنایت داشته باشیم که استعمار هار انگلیس در شبه جزیره هندوستان صورت مستقیم داشت؛ و در چارچوب رویکرد امپریالیستی انگلستان بر آن کشور

در خصوص «جنبش نافرمانی مدنی» مهاتما گاندی باید در نظر داشته باشیم که مشخصات «جنبش نافرمانی مدنی گاندی» عبارت بودند از:

الف - جنبش نافرمانی مدنی مهاتما گاندی دو مؤلفه‌ای بود یعنی هم «جوهر مقاومت منفی» داشت و هم «جوهر نافرمانی مدنی».

ب - جنبش نافرمانی مدنی مهاتما گاندی در چارچوب خودیژگی‌های اجتماعی و تاریخی و اقتصادی و فرهنگی مردم شبه جزیره هندوستان تدوین و تنظیم شده بود؛ و در این رابطه بود که موفقیت مهاتما گاندی در پروژه «جنبش نافرمانی مدنی» در شبه جزیره هندوستان نشان داد که «خود جنبش نافرمانی مدنی یک شکل مبارزه است»، لذا در تبیین و تعریف آن باید «شکل مبارزه را با جوهر مبارزه از هم جدا بکنیم»؛ و در «تعریف جوهر مبارزه، شکل جنبش نافرمانی مدنی را باید در جوامع مختلف به صورت سیال در نظر بگیریم؛ و هرگز برای تبیین تئوری جنبش نافرمانی مدنی در جوامع مختلف، نباید بر جوهر ثابتی تکیه بکنیم»؛ و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که هرگز پروژه «جنبش نافرمانی مدنی» مانند یک کالا نیست که بتوانیم با تاسی از جوامع دیگر وارد جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بکنیم.

ج - هدف استراتژیک مهاتما گاندی در تکیه بر پروژه «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» در شبه جزیره هند عبارت بود از «بسیج همگانی توده‌های هندوستان جهت مبارزه منفی با استعمار هار بریتانیا» و البته عامل پیروزی و موفقیت مهاتما گاندی هم همان بسیج همگانی توده‌ای در مبارزه با استعمار انگلیس بود، چرا که مهاتما گاندی از همان آغاز بر این باور بود که در برابر قدرت سرکوب امپریالیسم هار بریتانیا و در شرایط حاکمیت استعمار مستقیم انگلیس بر شبه جزیره هندوستان، «تنها سلاحی که می‌تواند امپریالیسم انگلیس را به زانو درآورد، فقط و فقط و فقط بسیج توده‌های شبه جزیره هندوستان می‌باشد»؛ و بدین خاطر در این رابطه بود که مهاتما گاندی توانست در نبرد با استعمار انگلیس، توده‌های هندوستان را به صورت فراگیر و همگانی بسیج نماید؛ و رمز موفقیت گاندی در همین «پتانسیل بسیج کردن توده‌های هندوستان در مبارزه با استعمار انگلیس بود».

بنا بر این در این رابطه می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «وظیفه پیشگام و هدف استراتژیک جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در تعیین شکل مبارزه، باید فقط و فقط بسیج توده‌ها



مستعمره، امپریالیسم بریتانیا تمامی مؤلفه‌های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و فردی و سیاسی جامعه بزرگ هندوستان را به چالش گرفته بود؛ و به همین دلیل مهاتما گاندی جهت بسیج همگانی توده‌های شبه جزیره هندوستان توانست بر دو شکل مبارزه «مقاومت منفی» و «نافرمانی مدنی» با جوهر مشترک تکیه نماید. توجه داشته باشیم که شکل مبارزه «جنبش نافرمانی مدنی» با شکل مبارزه «جنبش مقاومت منفی» متفاوت می‌باشند. هر چند که جوهر این دو جنبش می‌تواند مشترک باشند.

البته تفاوت جوهری دو شکل «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» در این است که در «جنبش مقاومت منفی» تنها توسط عدم استعمال یا عدم استفاده یا عدم خرید و غیره توده‌ها به صورت منفی مبارزه می‌کنند، به عبارت دیگر در «جنبش مقاومت منفی» مبارزه صورت اقدامی و ایجابی ندارد، در صورتی که در «جنبش نافرمانی مدنی» جنبش وارد عمل و اقدام ایجابی می‌شود، البته آن هم در شکل «غیر خشونت‌آمیز»، چراکه از مهمترین مشخصه «جنبش نافرمانی مدنی» غیر خشونت‌آمیز بودن این جنبش است. بطوریکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که «جنبش نافرمانی مدنی» هرگز در عمل و اقدام خود نباید وارد برخورد خشونت‌آمیز با دشمن بشود؛ و در همین رابطه است که مشخصه اساسی «جنبش نافرمانی مدنی» عبارتند از: مقاومت، مسالمت و مداومت، چرا که «جنبش نافرمانی مدنی» توسط دوری گزیدن از خشونت در مبارزه علاوه بر اینکه می‌توانند بسترسازی جهت سرکوب حاکمیت را سترون بکنند، توسط کاهش هزینه سرانه مبارزه، توانائی آن را پیدا می‌کنند تا شرایط برای «مشارکت همگانی توده‌ها در مبارزه با حاکمیت فراهم کنند.»

یادمان باشد که تمام دعاها برای آمین است و تمام اشکال مبارزه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران برای آن است تا توده‌های بیشتری را از انفعال‌گرانی بیرون بیاورند و به عرصه مبارزه بکشانند؛ که صد البته این مهم به انجام نمی‌رسد، مگر اینکه هزینه سرانه جنبش برای جامعه پانین بیاوریم و انجام این هدف استراتژیک جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تنها در گرو دوری گزیدن از خشونت‌گرایی در جنبش‌های توده‌ای است. هر چند که دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حاکمیت جهت بسترسازی برای سرکوب جنبش‌های توده‌ای تلاش وافر می‌کنند تا با مکانیزم‌های مختلف خشونت را به جنبش‌های توده‌ای تحمیل و تزییق نمایند؛ و به صورت مهندسی شده جنبش مسالمت‌آمیز توده‌ها را به خشونت واکنشی و عکس‌العملی وادار سازند. تجربه به خشونت کشانیدن تظاهرات آکسیون ۲۵ خرداد ۸۸ در خیابان آزادی تهران که

طبق گفته قالبیاف شهردار وقت تهران بیش از چهار میلیون نفر در حمایت از جنبش سبز میرحسین موسوی در آن شرکت کرده بودند و بزرگترین تظاهرات جنبش آکسیونی و اعتراضی تاریخ ایران به حساب می‌رفت، مثنی نمونه خروار می‌باشد که حزب پادگانی خامنه‌ای توسط تزییق مهندسی شده خشونت در ۲۵ خرداد ۸۸ در خیابان آزادی تهران نخستین بسترها جهت سرکوب همه جانبه جنبش سبز در سال ۸۸ از حمله مغولی به خوابگاه‌های دانشجویی گرفته تا برپائی کهریزک و خونین کردن سنگفرش‌های خیابان‌های تهران را فراهم نماید.

ه - بزرگترین هنر مهاتما گاندی در عرصه تلفیق دو «جنبش نافرمانی مدنی و جنبش مقاومت منفی» (و در عرصه تدوین و تعریف تطبیقی شکل یا اشکال تاکتیکی مبارزه برای دو جنبش تلفیقی نافرمانی مدنی و مقاومت منفی) در این امر قرار داشت که مهاتما گاندی در طول پروسس درازمدت جنبش‌های نافرمانی مدنی و مقاومت منفی خود پیوسته بر این باور بود که «شکل یا اشکال تاکتیکی مبارزه در هر جامعه‌ای باید از مردمان جامعه آموخت» یعنی هرگز نباید به صورت انطباقی یا وارداتی اشکال مبارزه تجربه شده موفق دیگر جوامع را به صورت مکانیکی بر جامعه خود تزییق کنیم (همان بلائی که جریان‌های سه مؤلفه پیشاهنگی حزب طراز نوین لنیستی یا ارتش خلقی مائوئیستی و یا چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای در طول ۷۶ سال گذشته، از شهریور ۲۰ الی الان بر سر جنبش‌های خودانگیخته و خودجوش جامعه ما وارد ساخته‌اند).

مهاتما گاندی اعتقاد داشت که هیچ شکل مبارزه از پیش تعیین شده و از پیش تجربه شده نباید به صورت مکانیکی و انطباقی بر جنبش‌های خودانگیخته و خودجوش جوامع کنکرییت و مشخص تزییق کرد، چراکه اگر تخم مرغ بدون نطفه هزار بار هم زیر بال‌های پرند قرار بدهیم هرگز و هرگز از آن تخم مرغ جوجه‌ای بیرون نمی‌آید، اما برعکس اگر تخم مرغ دارای نطفه باشد حتی اگر زیر بال‌های مرغ هم قرار نگیرد، توسط حرارت یک لامپ در دستگاه جوجه‌کشی می‌توان از آن تخم مرغ جوجه تولید کرد. لذا به همین دلیل در عرصه فهم جایگاه جنبش دو مؤلفه‌ای «نافرمانی مدنی» و «مقاومت منفی» و فهم میزان فونکسیون آن در جامعه باید قبل از هر چیز «تحلیل مشخصی از شرایط تاریخی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آن جامعه داشته باشیم تا به این حقیقت دست پیدا کنیم که آیا اصلاً آن جامعه دارای نطفه یا پتانسیل مبارزه است یا نه.»

پس از فهم این حقیقت است که پیشگام یا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌توانند به تعریف شکل مبارزه و یا تعریف نوع جنبش و یا



تعریف فرایند انقلاب و اصلاحات در آن جامعه بپردازند، چراکه تمامی این آیتم‌ها برای آن است که پیشگامان مستضعفین ایران بتوانند آن نطفه درون تخم مرغ را بدل به جوجه بکنند. لذا زمانیکه نطفه درون تخم مرغ نباشد، هر گونه بسترسازی برونی نمی‌تواند از آن تخم مرغ بدون نطفه برای ما ایجاد جوجه بکند؛ و این بزرگترین حقیقتی بود که جنبش‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی ایران در ۷۶ سال گذشته توان فهم آن را نداشتند، چرا که محصول نهایی جنبش سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی ایران در ۷۶ سال گذشته این بود که «پیشاهنگ بدل به بازیگر شده بود و توده‌ها بدل به تماشاگر»؛ و در این عرصه کار توده‌ها فقط کف زدن و تجلیل کردن از قهرمانان بود؛ و این بزرگترین موضوعی بود که مهاتما گاندی در رابطه با جنبش دو مؤلفه‌ای «نافرمانی مدنی» و «مقاومت منفی» به چالش کشید؛ زیرا مهاتما گاندی از آغاز با شعار اینکه «همه مردم را نمی‌توان کشت و همه مردم را نمی‌توان به زندان انداخت» بر این عقیده بود که «باید همه مردم را به صحنه آورد» و تا زمانیکه همه مردم به صحنه نیایند، بی‌شک جنبش‌ها چه جنبش مطالباتی باشند و چه جنبش دادخواهانه یا جنبش اعتراضی یا جنبش اعتصابی یا جنبش نافرمانی مدنی یا جنبش مقاومت منفی یا جنبش آکسیونی و خیابانی مثل جنبش سبز سال ۸۸، محکوم به شکست خواهد بود، «عنصر تعیین کننده در این رابطه فقط و فقط مشارکت همه مردم است.»

گرامشی در مقایسه بین دو جامعه فرانسه و انگلستان یک داوری تئوریک می‌کند که در اینجا می‌تواند به کمک ما بیاید. او می‌گوید: «جامعه فرانسه بیش از ۲۰ انقلاب کرده است. تمامی دستاوردهائی که آنها توسط این ۲۰ انقلاب به دست آورده‌اند. جامعه انگلستان بدون انقلاب. توسط اصلاحات و رفرم حاصل کرده است» آنچه از این داوری تئوریک گرامشی قابل فهم می‌باشد اینکه «انقلاب یا اصلاحات یا نوع جنبش‌های مختلف تنها به عنوان شکل مبارزه می‌باشند (نه خود مبارزه) که بر حسب خودویژگی‌های فرهنگی و تاریخی و اجتماعی و سیاسی و طبقاتی و اقتصادی آن جوامع به صورت کنکریت باید توسط پیشگام تعیین و انتخاب بشوند.»

بدین ترتیب است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه تعیین شکل مبارزه به صورت تطبیقی (نه انطباقی) باید بیش از هر امری بر «مشارکت همگانی توده‌ها در مبارزه تکیه کنند» (نه قهرمان‌سازی پیشگام و یا پیشاهنگ) و البته هرگز و هرگز این مهم در هیچ جامعه‌ای حاصل نمی‌شود مگر اینکه زنان آن جامعه که بیش از ۵۰٪ جمعیت آنها را تشکیل می‌دهند به عرصه جنبش و مبارزه وارد بشوند؛ بنابراین اینکه کائوتسکی می‌گوید: «جنبش سوسیالیستی یک

جنبش زنانه است» و اینکه تروتسکی می‌گوید: «معیار دموکراسی در هر جامعه‌ای و تشکیلاتی و جنبشی. بستگی به جایگاه مشارکت دموکراتیک زنان دارد» داوری غلطی نمی‌باشد، چراکه مدت ۱۵۰ سال است که به علت اینکه جنبش‌های عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش جامعه ایران در غیبت مشارکت همگانی زنان ایران صورت می‌گیرد، این جنبش‌های سه مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش ایران گرفتار بن‌بست و رکود شده‌اند؛ و بی‌شک و بدون تردید تا زمانیکه گروه بزرگ اجتماعی زنان ایران به صورت همگانی وارد مبارزه سه مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نشوند، این بار سالم به منزل نخواهد رسید.

البته سؤال کلیدی که در این رابطه برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توانیم گروه بزرگ اجتماعی زنان ایران را وارد مبارزه سه مؤلفه‌ای عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهائی‌بخش بکنیم؟

برای پاسخ به این سؤال سترگ است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید به این حقیقت واقف باشند که گروه بزرگ اجتماعی زنان ایران که بیش از ۵۰٪ جمعیت امروز ایران را تشکیل می‌دهند، در طول ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه ققاهتی گرفتار ستم‌های مختلفی اعم از ستم جنسیتی، ستم سیاسی، ستم حقوقی، ستم مدنی، ستم اجتماعی، ستم فردی و ستم طبقاتی شده‌اند و همین لایه‌های مختلف ستم‌های تحمیلی بر گروه بزرگ اجتماعی زنان ایران باعث گردیده است تا علاوه بر تحمیل ستم‌های مضاعف بر این گروه بزرگ اجتماعی، شرایط برای اعتلای جنبش زنان ایران به صورت بالقوه (نه بالفعل) آماده باشد.

باری، در این رابطه می‌باشد که سؤال دیگری در برابر ما قرار می‌گیرد و آن اینکه چگونه می‌توانیم پتانسیل‌های بالقوه موجود در جنبش زنان ایران را از عرصه قوه به عرصه فعلیت درآوریم؟ ☀️

ادامه دارد

# چرا «جنبش کارگری» یا «طبقه کارگران ایران» و «اقشار میانی» یا «طبقه متوسط شهری»

## درخیزش دی ماه ۹۶ «غایب» بودند؟

ایران، آن خیزش در چارچوب «جبهه نان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» تعریف بشود. عدم حمایت «جبهه آزادی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» از خیزش دی ماه ۹۶ بیشتر در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

پر پیداست که در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به علت پارادوکس و دوگانگی بین رویکرد نظری سردمداران این رژیم (که از همان آغاز در چارچوب اسلام دگماتیسم فقهاتی حوزه‌های فقهی و نظریه ولایت فقیه خمینی قابل تعریف بودند) با عینیت محصول نظام سرمایه‌داری جامعه ایران، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۳۹ سال گذشته (برعکس رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی اول و پهلوی دوم) از آنجائیکه جامعه ایران در ۳۹ سال گذشته حاضر به قبول رویکرد اسلام فقهاتی دگماتیست و نظریه ولایت مطلقه فقهاتی خمینی چه در عرصه فردی و چه در عرصه اجتماعی و چه در عرصه سیاسی نبوده‌اند، همین امر باعث گردیده است تا این رژیم از همان آغاز تکوین حاکمیتش (بر قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی جامعه ایران) جهت تحمیل رویکرد ذهنی و نظری فقهاتی خود (بر جامعه ایران) بر سیاست «تحمیل یکطرفه» تکیه نماید؛ و همین تکیه بر سیاست تحمیل یکطرفه (سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۹ سال گذشته بر جامعه ایران) باعث گردید تا این رژیم از همان آغاز با سلاح سرکوب با جامعه ایران روبرو بشود.

لذا به همین دلیل از آنجائیکه طبقه متوسط شهری معتقد به «عبور از جناح‌های درونی قدرت نبود»، همچنین از آنجائیکه این طبقه معتقد به «جایگزین کردن شعار تغییر به جای شعار اصلاحات از درون حاکمیت نبود»، همچنین از آنجائیکه این طبقه معتقد به «مبارزه ساختاری با سرمایه‌داری حاکم نبود»، همچنین از آنجائیکه این طبقه معتقد به «جایگزینی انقلاب از پائین به جای اصلاحات از بالا نبود»، این همه باعث گردید تا طبقه متوسط شهری ایران نه تنها در جریان خیزش دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران حضور میدانی نداشته باشد بلکه بالعکس، به علت مخالفت با جایگزینی شعار «تغییر به جای اصلاح از درون» و مخالفت با جایگزین «تغییر از پائین به جای اصلاحات از بالا» و مخالفت با جایگزینی «انقلاب به جای اصلاحات از طریق همین نظام حاکم» در مخالفت با خیزش دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، دنده عقب گرفت؛ و همین دنده عقب گرفتن طبقه متوسط شهری در رابطه عکس‌العملی با خیزش دی ماه ۹۶، بسترساز شرایط برای سرکوب نرم دستگاه‌های چند لایه سرکوبگر حزب پادگانی خامنه‌ای گردید.

بنابراین در این رابطه است که از بعد از عقب‌نشینی تاریخی طبقه متوسط شهری در فرایند پس‌سرکوب خیزش دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، دوباره جناح رنگارنگ به اصطلاح اصلاح‌طلب درون رژیم مطلقه فقهاتی به راه افتادند و نفسی تازه پیدا کردند، بطوریکه هر رنگی از جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حاکمیت در این شرایط تلاش می‌کنند تا با ترفند خاص خود آب رفته را دوباره به جوی برگردانند و گفتمان به اصطلاح اصلاح‌طلبی از درون نظام را دوباره به عنوان گفتمان مسلط جامعه نگون‌بخت ایران درآورند. قابل ذکر است که یکی از عوامل اصلی که باعث گردید تا خیزش دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران قدرت بسیج همگانی پیدا نکند و در نتیجه شرایط برای سرکوب این خیزش توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر حزب پادگانی خامنه‌ای فراهم گردد، جوهر پر رنگ شعار «نان» یا «مبارزه با فقر و گرانی» این خیزش فراگیر بود، بطوریکه بعضی از تحلیل‌گران سیاسی خیزش دی ماه ۹۶ را به اشتباه «شورش» علیه فقر تعریف می‌کنند. بدین خاطر همین امر باعث گردید تا در تعریف جوهر خیزش دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین

لذا بدین ترتیب بوده است که سیاست سرکوب‌گرانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۳۹ سال گذشته عمر خود در سه مؤلفه مختلف صورت گرفته است که عبارتند از:

الف - سرکوب اجتماعی. ب - سرکوب مدنی. ج - سرکوب سیاسی.

در نتیجه همین سه مؤلفه‌ای بودن سیاست ۳۹ ساله سرکوب‌گرانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث گردیده است تا «دیکتاتوری سرکوب‌گرانه سه مؤلفه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته» در مقایسه با «دیکتاتوری رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی اول و دوم» از خودویژگی‌هایی خاص خود برخوردار بشود، چراکه هر چند دو رژیم فوق در عرصه تثبیت حاکمیت خودشان بر جامعه ایران، سیاست سرکوب‌گرانه در پیش گرفته‌اند، اما مؤلفه‌های سرکوب‌گرانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با مؤلفه‌های سرکوب‌گرانه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی اول و دوم متفاوت می‌باشند، به این ترتیب که مؤلفه سرکوب رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی اول و پهلوی دوم بر پایه دو مؤلفه:

الف - سرکوب مدنی.

ب - سرکوب سیاسی جامعه ایران استوار بودند و کلاً رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی اول و دوم نه تنها معتقد به «سرکوب آزادی‌های فردی و اجتماعی نبودند، بلکه برعکس در راستای تحقق آنها تلاش هم می‌کردند»، موضوع کشف حجاب که ابتدا توسط رضاخان جهت مدرنیزاسیون حکومتی تزییقی از بالا با تاسی از کمال آتاتورک مطرح گردید، بعداً در سال‌های ۴۱ و ۴۲ توسط پروژه فرمایشیون شاه - کندی، پهلوی دوم تحت عنوان «آزادی زنان و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان ایران» دنبال گردید و در این عرصه چه پهلوی اول و چه پهلوی دوم با روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی وارد چالش همه جانبه هم گردیدند؛ اما برعکس رژیم توتالیتر پهلوی، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب همان رویکرد اسلام دگماتیست فقهاتی و نظریه ولایت مطلقه فقهاتی خمینی در طول ۳۹ سال گذشته جهت تحمیل رویکرد فقهی خودشان بر جامعه ایران، سیاست سرکوب‌گرایانه خود را بر سه مؤلفه مختلف:

الف - سرکوب اجتماعی.

ب - سرکوب سیاسی.

ج - سرکوب مدنی استوار کردند؛ و جالب اینجاست که رویکرد سرکوب‌گرایانه این رژیم در آغاز (از سال ۵۸) از سرکوب اجتماعی شروع شد و سپس از خرداد سال ۶۰ بود که نوبت به «سرکوب سیاسی» رسید و باز در ادامه «سرکوب سیاسی» بود که رژیم مطلقه

فقهاتی حاکم به «سرکوب نهادهای مدنی» جامعه ایران پرداخت؛ و البته دلیل این امر همان بود که «عمود خیمه اسلام فقهاتی بر تحقیر زن یا زن‌ستیزی استوار می‌باشد.»

به هر حال در چارچوب این رویکرد زن‌ستیزانه است که اسلام فقهاتی «زن را به عنوان کنیز مرد و حیوانی در راستای بازتولید نسل تعریف می‌نماید» و خواهان بازگشت بیش از ۵۰٪ جمعیت ایران به درون خانه‌ها و پرده‌نشینی آنها هستند. در نتیجه، اولین پروژه سرکوب این رژیم در فرایند پساانقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران (تحت مدیریت شیخ حسن روحانی از سال ۵۸) «موضوع تحمیل حجاب اجباری بر زنان ایرانی بود»؛ که همین تحمیل حجاب اجباری بر زنان ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی باعث گردید تا زن ایرانی به حجاب به عنوان وسیله عفت و صیانت انتخابی خود نگاه نکند، بلکه برعکس آن را آلت نفی اختیار و انتخاب و اراده خودش تعریف نماید. حاصل آن گردید تا «مؤلفه آزادی» در عرصه جبهه آزادی‌خواهانه جامعه ایران (در دوران ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی) به سه مؤلفه:

الف - آزادی اجتماعی. ب - آزادی مدنی. ج - آزادی سیاسی تقسیم بشوند (برعکس دوران رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی که «جبهه آزادی» به دو مؤلفه آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی تقسیم می‌شدند). البته سنتز و خروجی سه مؤلفه‌ای شدن سرکوب و آزادی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «گسترده‌گی جبهه آزادی (نسبت به جبهه نان) اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» در ۳۹ سال گذشته می‌باشد.

پر واضح است که علت «گسترده‌گی جبهه آزادی نسبت به جبهه نان در اردوگاه بزرگ مستضعفین» (در ۳۹ سال گذشته) حضور همه جانبه طبقه متوسط یا افسار میانی جامعه ایران در «جبهه آزادی» می‌باشد؛ که بطور طبیعی کنشگران «جبهه آزادی» علاوه بر اینکه (در طول ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) معتقد به مبارزه آزادی‌خواهانه سه مؤلفه‌ای، آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی بوده و هستند، به تقدم و اولویت اصلاحات سیاسی و مدنی و اجتماعی در جامعه ایران نسبت به اصلاحات اقتصادی اعتقاد دارند، البته بحران مبارزه آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ریشه در این امر داشته است که «کنشگران هر دو جبهه نان و آزادی ایده‌ها و آرمان‌های خودشان را منفک از یکدیگر تعریف می‌کنند»؛ و همین امر باعث گردیده است که از زمانیکه شعارهای «جبهه نان» اولویت پیدا می‌کند، «جبهه آزادی» به علت احساس بیگانگی با شعارهای «جبهه نان» از صحنه غایب می‌شوند، در



صورتیکه در عرصه حضور جنبش آزادی‌خواهانه «جبهه آزادی» طرفداران «جبهه نان» به علت احساس بیگانگی با آن شعارها از صحنه غایب می‌گردند.

باز فراموش نکنیم که آنچنانکه در تبیین مبانی «تئوری دموکراسی سوسیالیستی» مطرح کردیم، «مبارزه دموکراسی سوسیالیستی فقط مشمول مبارزه طبقاتی و جبهه نان نمی‌شود، بلکه برعکس مبارزه برای دموکراسی و آزادی جزء لاینفک مبارزه دموکراسی سوسیالیستی است». نتیجتاً اینکه اعتلای جنبش طرفداران آزادی اجتماعی تحت عنوان مبارزه با حجاب اجباری که در فرایند پاسخ‌دهی دی ماه ۹۶ در جامعه ایران شکل گرفته است، به خاطر همین «انفکاک بین دو جبهه آزادی و جبهه نان در اردوگاه بزرگ مستضعین ایران» می‌باشد. البته ذکر این موضوع در اینجا لازم است که عنایت داشته باشیم که «موضوع انفکاک و جدائی فقط مشمول دو جبهه نان و آزادی نمی‌شود، بلکه حتی در درون خود جبهه آزادی بین کنشگران این جبهه در عرصه آرایش و اولویت‌بندی سه مؤلفه مختلف آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های سیاسی و آزادی‌های مدنی نیز اختلاف رویکرد وجود دارد»، بطوریکه جمعی در «جبهه آزادی اردوگاه بزرگ مستضعین ایران» در آرایش سه مؤلفه آزادی در جامعه امروز ایران اعتقاد دارند که باید اولویت اول به آزادی‌های سیاسی بدهیم و در عرصه آزادی‌های سیاسی، آزادی‌های مدنی و آزادی‌های اجتماعی را دنبال نمائیم. لذا طرفداران این رویکرد معتقدند که اگر در جامعه امروز ایران توسط مبارزه با حجاب اجباری، آزادی‌های اجتماعی را عمده نمائیم، این اولویت‌بندی باعث اعلام آدرس اشتباهی به جامعه ایران جهت نیل به دموکراسی سوسیالیستی، یا مبارزه دموکراتیک می‌باشد؛ که البته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت به محاق کشیدن مبارزه دموکراتیک در راستای کسب آزادی‌های سیاسی و آزادی‌های مدنی بی‌میل نیست که مبارزه خودش را با طرفداران آزادی‌های اجتماعی یا کشف حجاب اجباری را به پیش ببرد؛ زیرا توسط مبارزه با طرفداران «کشف حجاب اجباری» رژیم مطلقه فقهاتی، منهای به انحراف کشاندن مبارزه آزادی‌خواهانه، می‌تواند حمایت بخش سنتی جامعه ایران را هم به دنبال خودش بکشد.

بر این مطلب بیافزائیم که «برعکس مبارزه جبهه نان که از قاعده تحتانی اردوگاه بزرگ مستضعین ایران بر می‌خیزند، خاستگاه طرفداران جبهه آزادی در بدنه اردوگاه بزرگ مستضعین ایران می‌باشد». در نتیجه هر چه در آرایش مؤلفه‌های سه گانه آزادی اجتماعی و آزادی سیاسی و آزادی مدنی، از آزادی سیاسی به طرف عمده کردن آزادی‌های فردی و اجتماعی پیش برویم خاستگاه جبهه

آزادی جامعه ایران هم از بدنه به سمت بالائی‌های جامعه ایران سوق پیدا می‌کند؛ و همین تغییر فلش حرکت است که طرفداران عمده کردن آزادی‌های اجتماعی از کشف حجاب تا آزادی‌های فردی بهترین بستر جهت جریان‌های سیاسی مذهب‌ستیز و دین‌ستیز خارج نشین می‌باشند. البته باز هم تاکید می‌کنیم که اگر چه با مطلق کردن آزادی‌های اجتماعی و فردی نمی‌توان در جامعه امروز ایران به آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی دست پیدا کرد، اما برعکس «توسط کسب آزادی‌های مدنی و سیاسی در جامعه ایران، قطعاً امکان دستیابی به آزادی‌های اجتماعی وجود دارد». همچنین از آنجائیکه حجاب تحمیلی و اجباری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ریشه اعتقادی در اسلام فقهاتی دگماتیست دارد، تحقق مبارزه دموکراتیک با این پدیده اجتماعی می‌بایست تنها در عرصه مبارزه دموکراتیک یا مبارزه سوسیال دموکراسی صورت بگیرد، نه مبارزه لیبرال دموکراسی فردی و اخلاقی.

بنابراین، بدین ترتیب است که در اینجا می‌توانیم به داوری و پاسخ به این سؤال بپردازیم که چرا در خیزش اعتراض سیاسی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعین ایران «اقتشار میانی یا طبقه متوسط شهری غایب بودند؟»

پاسخ به این سؤال مطابق آنچه که تاکنون مطرح کردیم می‌توان اینچنین فرموله کرد:

اولاً علت غیبت طبقه متوسط شهری یا اقتشار میانی در خیزش دی ماه ۹۶ به این خاطر بوده است که خاستگاه اصلی کنشگران خیزش دی ماه ۹۶ اعماق پائینی اردوگاه بزرگ مستضعین ایران بوده است، برعکس جنبش سبز سال ۸۸ که خاستگاه کنشگران میدانی آن جنبش بدنه هرم طبقاتی جامعه ایران بود.

ثانیاً به دلیل اینکه جوهر شعارهای خیزش اعتراض سیاسی ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعین ایران در تحلیل نهائی عبور از پروژه اصلاح‌طلبانه درون حکومتی ۲۰ سال گذشته و عبور از جنگ جناح‌های درونی قدرت در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود و عبور از گفت‌وگو اصلاح‌طلبانه از طریق بالائی‌های قدرت و عبور از دولت روحانی بوده است. به همین دلیل اقتشار میانی و طبقه متوسط شهری جامعه ایران هرگز خیزش دی ماه ۹۶ در راستای رویکرد اصلاح‌طلبانه درون حکومتی خود تحلیل نمی‌کردند. ☀

ادامه دارد



# میزگرد مستضعفین

## سوال شانزدهم

### تئوری «جنبش فمینیستی» زنان ایران در رویکرد

### جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

به این امور توسط نظریه‌پردازان این جنبش، از همان آغاز تا به امروز تلاش آنها بر این امر قرار داشته است تا توسط «رویکرد انطباقی» و وارداتی و کپی - پیست کردن دستاوردهای نظری و تئوریک آن جنبش‌ها در کشورهای مانند کوبا و چین و الجزایر و ویتنام و فلسطین و غیره، نیاز تئوریک خود را بر طرف سازند.

بنابراین در این رابطه است که بزرگترین رسالت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط تند پیچ تاریخ جامعه ایران «تئوری‌پروری تطبیقی» در چارچوب «تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه ایران» برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (اعم از جنبش کارگری و جنبش دانشجویی و جنبش زنان و جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی و دیگر جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیست جامعه امروز ایران) می‌باشد. کاری که حداقل می‌بایست ۷۹ سال قبل (از بعد از شهریور ۲۰) می‌کردیم؛ یعنی به جای «تکیه انطباقی بر تئوری‌های وارداتی سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی حزب طراز نوین لنینیستی و ارتش خلقی مائونیستی و چریک‌گرایی رژی دیره‌ای و به جای تکیه مکانیکی کردن بر اندیشه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک سوسیالیست‌های نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا» و به جای تاسی مکانیکی و انطباقی و یکطرفه و کپی - پیست شده بر دستاوردهای انقلابات دیگر کشورها، از انقلاب کبیر فرانسه تا انقلاب اکتبر روسیه، ای کاش نظریه‌پردازان ما می‌توانستند حداقل در ۷۹ سال گذشته برای

لذا به همین دلیل در ۴۰ سال گذشته «جنبش فمینیستی زنان ایران» دارای بحران همه جانبه درونی بوده است که اگر بخواهیم در این رابطه بحران‌های درونی جنبش زنان ایران را تبیین تئوریک بکنیم، باید بگوئیم که بحران درونی جنبش زنان ایران در ۴۰ سال گذشته شامل:

الف - بحران تئوریک. ب - بحران رهبری. ج - بحران سازماندهی. د - بحران استراتژی و تاکتیک. د - بحران شعارهای محوری می‌شوند.

گرچه آبخور همه بحران‌های جنبش زنان ایران ریشه در «بحران تئوریک» داشته است، خود بحران تئوریک جنبش زنان ایران مولود خلاء تئوریک همه شاخه‌های مختلف جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد؛ زیرا تقریباً تمامی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران در خلاء تئوریک حرکت کرده‌اند و البته دلیل این امر هم این بوده است که نظریه‌پردازان پیشاهنگ و پیشرو و پیشگامان جنبش‌های ۱۵۰ ساله گذشته جامعه ایران تلاش می‌کردند تا توسط «برخورد انطباقی» با جنبش‌های دیگر کشورها و دیگر ملت‌ها توسط «تئوری وارداتی» به این نیاز مهم جامعه ایران پاسخ بدهند که البته همین تئوری‌های وارداتی و کپی - پیست شده صاحب‌نظران پس از تزریق به جنبش‌های پیشرو جامعه ایران نه تنها باعث حل بحران‌های درون جنبشی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نشده است، بلکه برعکس باعث بحران‌زایی فراوانی نیز گردیده است که برای نمونه در این رابطه می‌توانیم به بحران تئوریک جنبش چریکی و مسلحانه دهه ۴۰ و ۵۰ جامعه ایران اشاره نمائیم که مطابق آن (به علت تکیه انطباقی بر تئوری‌های وارداتی و تاسی از جنبش‌های دیگر کشورها، از کوبا تا چین و الجزایر و جنبش‌های بخش خلق فلسطین و ویتنام و غیره) جنبش چریکی و مسلحانه‌ای که الی الان برای مدت بیش از نیم قرن است که در جامعه ایران (با صرف هزینه هزاران هزار کشته و زخمی و اسیر و آواره به همراه بوده است) به عنوان یک گفتمان جهت کسب قدرت سیاسی حاکم و سرنگونی رژیم گذشته و رژیم مطلقه ققاهتی حاکم عمل می‌نماید، در جامعه ایران برعکس کوبا و چین و الجزایر و فلسطین و ویتنام و غیره از همان بدو تولد مرده بدنیا آمده است و تا به امروز هیچ‌گونه دستاورد استراتژیکی برای حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ ساله مردم ایران به همراه نداشته است.

البته دلیل اصلی شکست جنبش چریکی و مسلحانه در جامعه ایران همین بحران تئوریک در عرصه استراتژی و تاکتیک و تحلیل مشخص از شرایط مشخص اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و تاریخی و حتی جغرافیایی جامعه ایران بوده است، زیرا به جای «رویکرد تطبیقی»



دستیابی به تئوری جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت تطبیقی در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران، به حداقل تئوری‌پروری و تدوین تئوری در عرصه‌های استراتژی و برنامه و حتی ایدئولوژیک پردازند.

طبیعی است که در چنان شرایطی دیگر ما امروز با بحران تئوریک فراگیر تمامی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران روبرو نمی‌بودیم و طبیعی است که دیگر «جنبش زنان» ما و «جنبش فمینیستی زنان ایران» گرفتار بحران تئوریک یا بحران استراتژی و بحران برنامه‌های و حتی بحران شعار بسیج کننده نمی‌بود؛ و حداقل جنبش زنان ایران امروز می‌توانستند به بسیج حداکثری زنان ایران در راستای برنامه حداقلی خود دست پیدا کنند. ولی آنچنانکه در چهل سال گذشته شاهد بوده‌ایم، منهای چند حرکت نمادین موضعی مثل «کمپین یک میلیون امضائی» که بر پایه خواسته‌های حداقل فقهی از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تکوین پیدا کرده بود و چند حرکت فردی در چارچوب «نافرمانی مدنی» از این امامزاده معجزه‌ای حاصل نشده است. آنچنانکه در ۴۰ سال گذشته جنبش زنان ایران حتی نتوانسته است «به پیوند با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دست پیدا کنند». چه مصیبتی از این بزرگتر که «جنبش فمینیستی زنان ایران در طول ۴۰ سال گذشته در راستای کسب مطالبات تاریخی و اجتماعی و سیاسی و مبارزه با آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی، بیش از همه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، بر جناح‌های درونی حکومت تکیه کرده‌اند؛ و بیش از همه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران آلت دست جناح‌های درونی حکومت بوده‌اند» (حمایت جنبش زنان ایران در انتخابات دولت هفتم و هشتم از سیدمحمد خاتمی و در انتخابات دولت یازدهم و دوازدهم از شیخ حسن روحانی مثنی نمونه این خروار می‌باشد).

چه مصیبتی از این بزرگتر که جامعه‌ای که توسط انقلاب مشروطیت نخستین انقلاب دموکراتیک در قاره آسیا بر پا کرده است و توسط جنبش ملی کردن صنعت نفت، پیشتاز جنبش رهائی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی در مرحله پساچنگ بین‌الملل دوم بوده است، پس از ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه، امروز «نه برای عدالت و نه برای آزادی و دموکراسی و نه برای استبداد و نه برای نظام سیاسی و نه برای نظام اقتصادی و نه برای نظام اجتماعی، آلترناتیو سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران، حداقل تئوری تطبیقی ندارد.»

۲ - مطلب قابل توجه‌ای که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه تئوری‌پروری برای جنبش‌های پیشرو از جمله جنبش فمینیستی زنان ایران باید به آن عنایت داشته باشد، اینکه رسالت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این رابطه اگر چه با تئوری‌پروری برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران آغاز می‌شود،

اما تنها با انجام این پروژه این رسالت تمام نمی‌شود، چراکه پروسه نظریه‌پردازی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این رابطه شامل سه مرحله می‌شود:

مرحله اول اینکه پس از تکوین جنبش‌های خودجوش و خودانگیخته در جامعه ایران، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید جهت آسیب‌شناسی این جنبش‌ها به مطالعه همه جانبه میدانی در فضای سنتی و واقعی (نه فضای صرف مجازی) پردازند و توسط «دیتاهای مستقیم میدانی جمع‌آوری شده» به «تحلیل مشخص از آن جنبش مشخص پردازند.»

مرحله دوم جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید در چارچوب آن تحلیل‌ها و تبیین‌ها و آسیب‌شناسی‌های مستمر مشخص از آن جنبش‌های مشخص، در آن شرایط مشخص اجتماعی و تاریخی و اقتصادی و سیاسی جامعه ایران، به ارائه «تئوری تطبیقی مشخص» پردازند.

مرحله سوم پس از دستیابی به «تئوری‌های تطبیقی مشخص از آن جنبش‌های مشخص»، باید آن تئوری‌های تطبیقی مشخص را بدل به «گفتمان مسلط در جامعه امروز ایران بکنند.»

قابل ذکر است که در تحلیل نهائی آن تئوری‌های تطبیقی مشخص هم جز یک سری مفاهیمی که دلالت بر امور آن جنبش مشخص می‌کنند، نیستند. لذا تا زمانیکه این مفاهیم در عرصه بازتولید آن جنبش‌ها «بدل به نهادهای مشخص نشوند» هرگز این تئوری‌های مشخص نمی‌توانند به صورت ساختاری و همه جانبه باعث نجات آن جنبش‌ها از بحران‌های درونی خود بشوند.

بدین خاطر، برای نهادسازی در چارچوب آن «تئوری‌های تطبیقی مشخص» در عرصه جنبش‌های مشخص، باید بدو آن تئوری‌های مشخص را به عنوان «گفتمان مسلط بر آن جامعه و بر آن جنبش مشخص» درآوریم؛ و البته این مهم هرگز حاصل نمی‌شود، مگر اینکه این تئوری‌های تطبیقی مشخص را وارد خودآگاهی اجتماعی و سیاسی افراد آن جنبش مشخص بکنیم. از آن مرحله است که «نهادسازی مشخص تطبیقی و دیالکتیکی در آن جنبش به صورت خودجوش و دینامیک توسط خود آن جنبش مشخص حاصل می‌شوند». در نتیجه تنها در این رابطه است که «جنبش‌های مشخص فوق بدل به گفتمان مشخص و مسلط می‌گردند؛ و در چارچوب این گفتمان مسلط شده است که آن جنبش‌های مشخص می‌توانند علاوه بر اعتلاء و ارتقاء دینامیک خود و آسیب‌زدائی کردن دینامیک خود، با پیوند با جنبش‌های مشخص دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، به تئوری بقاء خود دست پیدا کنند؛ و توسط درازمدت شدن پروسه حرکت خود بتوانند به صورت دینامیک و خودجوش خلاء رهبری و خلاء سازماندهی و خلاء برنامه و استراتژی و غیره برطرف سازند؛ و بدین ترتیب است که رهبری خودانگیخته در چنین شرایطی «رهبری کاریزما»





نیست و رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در چنین شرایطی «رویکرد پوپولیستی» خواهد بود.

فراموش نکنیم که اعتلای جنبش فمینیسم در جامعه ایران تنها در گرو پیوند جنبش زنان ایران با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (اعم از جنبش کارگری و جنبش دانشجویی و جنبش زحمتکشان و شهر و روستاهای ایران) می‌باشد هر گونه حرکت سکتاریستی در این رابطه به معنای خود انتحاری برای جنبش زنان ایران می‌باشد. بر این مطلب بیافزائیم که «تا زمینه عینی و نظری اعتلای حرکت جنبش فراهم نشود، ضرورت حرکت جنبش‌ها قابل تعریف و تبیین نیست.»

۳ - از آنجائیکه جنبش فمینیستی زنان ایران برای «رفع ستم جنسیتی» و «برابری حقوقی با مردان می‌باشد»، این مبارزات باید دارای این مشخصات باشد:

الف - مبارزات باید دارای جوهر دموکراتیک جهت برخورداری از حقوق سیاسی و اجتماعی در راستای رفع ستم‌های تبعیضی اقتصادی و اجتماعی و حقوقی و قضائی و فقهی باشد، زیرا مبارزات زنان ایران هرگز نمی‌تواند از مبارزات سیاسی - اجتماعی مردم ایران برای استقرار دموکراسی پایدار در جامعه ایران جدا باشد. پر واضح است که دسترسی زنان ایران به حقوق دموکراتیکشان در جامعه غیر دموکراتیک غیر ممکن می‌باشد.

ب - از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چهل سال گذشته تلاش کرده است تا توسط «اجباری کردن حجاب» و «لغو قانون حمایت از خانواده» و «سلب حق حضانت بر فرزندان خود» و «حق طلاق» و «محرور کردن از قضاوت» و «پائین آوردن سن ازدواج» و «محروریت از انتخاب شدن در انتخابات تعیین سرنوشت خود» و «تلاش برای جداسازی جنسیتی در دانشگاه‌ها» و «تبعیض در تعیین سهمیه‌بندی تحصیلی در مؤسسات آموزش عالی» و «تبعیض سهم زنان ایران در بازار کار و اشتغال به کمتر ۲۰٪ در برابر ۸۰٪ مردان» و «ایجاد شکاف جنسیتی در عرصه بازار کار توسط قوانین بازنشستگی زودرس» و «دور کاری و کار در خانه»، علاوه بر فشارهای مضاعف اقتصادی و سیاسی و اجتماعی فشارهای مدنی بر زنان ایران وارد کنند، در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا «شرکت در جنبش نافرمانی مدنی» بخشی جدائی‌ناپذیر از مبارز جنبش زنان ایران بشود.

ج - از آنجائیکه زنان ایران خود بخشی از نیروی کار اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشند و در عرصه کار، مطالبات و منافع یکسانی با عموم کارگران ایران اعم از زن و مرد دارند، وجود این فصل مشترک بیش از هر عامل دیگری باعث ضرورت پیوند جنبش زنان ایران با جنبش کارگران ایران می‌گردد. در نتیجه تجربه گذشته نشان داده است که تا زمانیکه جنبش زنان ایران همپای با سازماندهی خودشان به پیوند و همکاری همه جانبه با تشکلات مستقل کارگری نپردازند راه به ده نمی‌برند بنا براین مبارزه علیه بیکاری و مبارزه

برای دستمزد مناسب و مبارزه برای حق تشکل مستقل و مبارزه برای ایمنی محیط کار و مبارزه برای ممنوعیت کار کودکان و مبارزه برای قانون کار مناسب و مبارزه برای دستمزد برابر جزء لاینفک مبارزه جنبش زنان ایران می‌باشد.

د - از آنجائیکه به لحاظ کمی جمعیت زنان ایران بیش از ۵۰٪ جمعیت ایران می‌باشند، بدون مشارکت زنان ایران رسیدن به توسعه و پیشرفت پایدار در جامعه ایران غیر ممکن می‌باشد؛ و مشارکت زنان ایران در پیشبرد مبارزات دموکراتیک در جامعه ایران امری ضروری می‌باشد.

ه - لازمه اعتلای جنبش زنان ایران پیوند دیالکتیکی بین دو مؤلفه «ضرورت و زمینه» یا «شرایط عینی و ذهنی» می‌باشد. لذا تا زمانیکه این «پیوند بین زمینه و ضرورت حاصل نشود، تنها در چارچوب حاکمیت ستم مضاعف جنسیتی و اقتصادی و سیاسی و فقهی و حقوقی و اجتماعی بر زنان ایران امکان اعتلای جنبش زنان ایران وجود نخواهد داشت»؛ بنابراین برای ایجاد ضرورت هم پای زمینه موجود، باید با انتقال ستم‌های مضاعف موجود به خودآگاهی زنان ایران شرایط برای اعتلای جنبش زنان ایران فراهم بکنیم وگرنه آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گفت اگر زمینه تنها برای اعتلای جنبش کافی باشد و شرایط مادی به تنهایی می‌توانست عامل اعتلای جنبش‌ها بشوند، بدون شک در جامعه برده‌داری اعتلای جنبش به حداکثر خود می‌رسید. به همین دلیل «در شرایط خود به خودی و در غیبت تئوری، تنها در چارچوب شرایط عینی اگر جنبش‌ها هم اعتلا پیدا کنند، به شورش و پوپولیسم و بالاخره به بن‌بست و رکود کشیده خواهند شد.»

و - محور اصلی مبارزات جنبش زنان ایران در این شرایط می‌بایست: اولاً در چارچوب سازماندهی حول مطالبات بی‌واسطه زنان ایران صورت بگیرد.

ثانیاً سازماندهی زنان ایران می‌بایست در راستای تشکلات مستقل انجام گیرد.

ثالثاً با سمت‌گیری هم‌گرایی با تشکلات مستقل جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین باید به انجام برسد.

۴ - وقتی که می‌خواهیم به تعریف یک جنبش بپردازیم و برای آن جنبش تئوری‌پروری کنیم، باید قبل از هر امری مطالبات آن جنبش را تعریف نماییم. لذا در این رابطه است که برای تئوریزه کردن مبارزه جنبش فمینیستی زنان ایران قبل از هر چیز باید به تبیین مطالبات زنان ایران بپردازیم و در چارچوب آرایش مطالبات زنان ایران هست که موتور حرکت جنبش زنان ایران را تبیین و تعریف نمائیم، چراکه بدون فهم جنبش مطالباتی زنان ایران، هر گونه تئوری‌پردازی باعث گرفتار شدن در ورطه پوپولیسم می‌شود. ☀

پایان

## در سه فرایند «سازمانی»، «جنبشی» و «حزبی»

در عرصه استراتژی پروسی حزب‌گرایانه «فاز جنبشی» و «فاز سازمانی» حرکتان را تعریف نمایم.

لذا در این رابطه بود که در سال ۵۸ پس از اینکه به ناچار تصمیم به برونی کردن حرکت‌مان گرفتیم در نخستین شماره‌های آرمان مستضعفین طی دو عنوان اساسنامه و مرامنامه، رویکرد حزبی خودمان روشن کردیم و از همان آغاز اعلام کردیم که رویکرد ما به حزب، یک رویکرد سیاسی است نه رویکرد ایدئولوژیک، آنچنانکه شریعتی در «شعبه یک حزب تمام» به تعریف آنها پرداخته است. لذا در این رابطه بود که در همان شماره‌های آغازین آرمان مستضعفین در سال ۵۸ جهت فراخوانی «فاز سازمانی» پروسی حزب‌گرایانه حرکتان به ارائه برنامه سیاسی خود پرداختیم. البته دلیل این امر هم این بود که تفاوت رویکرد ایدئولوژیک با رویکرد سیاسی به حزب و حرکت حزب‌گرایانه و پروسی حزبی در این است که در رویکرد سیاسی به حزب تنها باید توسط برنامه سیاسی به فراخوانی پردازیم، در صورتی که برعکس در رویکرد ایدئولوژیک به حزب به جای برنامه سیاسی جهت فراخوان باید به صورت تکلیفی و دستوری در چارچوب اندیشه‌های حزبی و کاریزمای رهبری به فراخوانی پردازیم.

ممکن است در اینجا این سؤال مطرح شود

دومین سوالی که از همان آغاز پروسی تکوین «فاز جنبشی» حرکت ما در سال‌های ۸۶ تا ۸۸ مطرح گردید این بود که تا چه اندازه فاز یا «فرایند جنبشی» حرکتی ما ریشه در فاز یا «فرایند سازمانی» سال‌های ۵۸ تا ۶۰ دارد؟ و چگونه «فاز جنبشی» حرکتان می‌تواند بستر ساز ورود ما در آینده به «فاز حزبی» بشود؟

در پاسخ به این سؤال دو مولفه‌ای بود که معتقد شدیم که تا زمانی که نتوانیم به رابطه پیشگام و حزب پاسخ تئوریک بدهیم هرگز نخواهیم توانست به تبیین تئوریک رابطه «فرایند جنبشی» با «فرایند سازمانی» و رابطه «فرایند جنبشی» با «فرایند حزبی» پردازیم؛ و دلیل این امر هم این است که آنچنانکه قبلاً هم به اشاره مطرح کردیم، هدف «فرایند سازمانی» ما پرورش و دستیابی به «پیشگام» و «پیشگامان» می‌باشد؛ بنابراین منهای انسجام تئوریک که از وظایف کلیدی مشترک فرایندهای «سازمانی» و «جنبشی» و «حزبی» ما می‌باشد، مهم‌ترین وظیفه دستور کار ما در «فرایند سازمانی» پرورش «پیشگام» یا «پیشگامان» می‌باشد که البته آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم (برعکس پرورش پیشاهنگ در سه مؤلفه مختلف چریک‌گرایانه و ارتش خلقی و حزب‌گرایانه طراز نوین لنینیستی) پیشگام یا پیشگامان تنها در عرصه پراکسیس کنکریت سیاسی - اجتماعی یا کار مشخص آگاهانه برای تغییر خود و جامعه پرورش پیدا می‌کنند و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که اصلاً پیشگام یا پیشگامان با پراکسیس تعریف می‌شوند.

بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم به رابطه و پیوند بین «فاز جنبشی» و «فاز سازمانی» حرکتان پی ببریم چراکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تنها بر پایه سرمایه‌های تئوریک و انسانی «فاز سازمانی» پیشگام می‌تواند پروسی حرکت خود را تعریف نماید و اما در خصوص رابطه «فاز جنبشی» حرکتان با «فاز حزبی» باید در پاسخ به این سؤال اول مشخص کنیم که چه تعریفی ما از «حزب» داریم؟ طبیعی است که بر حسب نوع رویکرد ما به حزب می‌توانیم رابطه «فاز جنبشی» و «فاز حزبی» حرکتان تعریف نمایم، یعنی اگر رویکرد ما به حزب یک رویکرد سیاسی باشد طبیعی است که در آن صورت رویکرد ما به «فاز سازمانی» و «فاز جنبشی» متفاوت می‌باشد، با زمانی که ما با رویکرد ایدئولوژیک به حزب بخواهیم «فاز سازمانی» و «فاز جنبشی» حرکتان را تبیین و تعریف بکنیم، به عبارت دیگر تا زمانی که تعریف مشخص خودمان از حزب روشن نکنیم، نمی‌توانیم

که اگر از آغاز برونی شدن حرکت‌مان در سال ۵۸ رویکرد ما به حزب و تحزب‌گرایی یک رویکرد سیاسی بوده است نه ایدئولوژیک پس چرا حرکت سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی ما از همان اوان برونی شدن این حرکت تا این اندازه بر طبل اهمیت تئوری به عنوان راهنمای عمل می‌کوبیده است؟ در پاسخ به این سؤال هم باید مطرح کنیم که چه در «رویکرد تحزب‌گرایانه ایدئولوژیکی» و چه در «رویکرد تحزب‌گرایانه سیاسی» تئوری به عنوان راهنمای عمل به عنوان یک اصل رکن می‌باشد؛ بنابراین در این رابطه است که در خصوص پیوند «فرایند جنبشی» فعلی ما با «فرایند حزبی» باید بگوئیم که از آنجائیکه در رویکرد ما حزب تنها در مرحله‌ای باید تکوین پیدا کند که:

اولاً مؤلفه عمودی حرکت پیشگام در پیوند دیالکتیکی با مؤلفه افقی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از جنبش کارگری تا جنبش زنان و دانشجویان و معلمان و بازنشستگان تا جنبش حاشیه تولید قرار داشته باشد.

ثانیاً جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به درجه‌ای از تثبیت پیوند خود با جنبش‌های پیشرو رسیده باشند که در عرصه فراخوانی توان بسیج سازمان‌یافته جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را داشته باشد.

ثالثاً جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌بایست در عرصه حضور اجتماعی دارای پتانسیل حضور سراسری در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را داشته باشد.

بنابراین در این رابطه است که ما در طول ۴۲ سال حیات سیاسی خود پیوسته با هر گونه حزب‌سازی مکانیکی و بالبداهه مخالف بوده‌ایم و معتقد بوده‌ایم که تنها در عرصه استراتژی اقدام عملی تحزب‌گرایانه جنبشی است که ما می‌توانیم به تعریف و جایگاه واقعی حزب دست پیدا کنیم. قابل توجه است که نقد ما به حزب طراز نوین لنینیستی هم در این رابطه صورت می‌گیرد، چرا که معتقدیم که حزب طراز نوین لنینیستی یا حزب نخبه‌ها و پیشاهنگ دارای دو ضعف کلیدی می‌باشد:

الف - اینکه حزب از آنجائیکه در راستای کسب قدرت سیاسی حرکت می‌کند، بنابراین به جای انقلاب اجتماعی از پائین راهی جز تکیه بر انقلاب سیاسی توسط درهم شکستن ماشین قدرت حکومتی ندارد.

ب - به علت اینکه این حزب از کانال جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین عبور نمی‌کند، بنابراین راهی جز این برایش باقی نمی‌ماند جز اینکه خود این حزب جانشین جنبش‌های پیشرو و مبارزه طبقاتی طبقه زحمتکشان و کارگران بشود.

پر پیداست که علت شکست سوسیالیسم دولتی قرن بیستم که مولود رویکرد لنینیستی به مارکسیسم بود در همین ضعف دو گانه حزب طراز نوین لنینیستی نهفته بوده است. باری بدین دلیل بوده که از همان آغاز، تحزب‌گرایی را به دو دسته تقسیم می‌کردیم الف- حزب نهادی.

ب - حزب فرایندی.

در حزب نهادی حزب در راستای کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی توسط نخبه‌ها تکوین پیدا می‌کند اما برعکس در حزب فرایندی حزب تنها در عرصه استراتژی به عنوان یک فرایند تعریف می‌گردد و هدفش هدایت‌گری و سازمان‌گری جنبش‌های پیشرو در عرصه مبارزه افقی (نه عمودی) برای انجام انقلاب اجتماعی از کانال انقلاب فرهنگی می‌باشد (نه انقلاب سیاسی توسط کسب قدرت سیاسی).

بنابراین در پروسه زمانی سال‌های ۸۶ - ۸۸ که تصمیم به برونی کردن «فرایند جنبشی» حرکت خودمان در ادامه «فرایند سازمانی» سال‌های ۵۸ - ۶۰ گرفتیم، در عرصه تعیین وظایف و تبیین استراتژی اقدام عملی تحزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و پیوند «فاز جنبشی» حرکت پیشگامان مستضعفین ایران به عنوان سرپل اتصال بین دو «فرایند سازمانی» پیشگامان مستضعفین ایران (سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران در سال‌های ۵۸ تا ۶۰) و «فرایند تحزب‌گرایانه» حزب پیشگامان مستضعفین ایران به این جمع‌بندی رسیدیم که:

۱ - حزب پیشگامان مستضعفین ایران که در پروسه استراتژی پیشگام به عنوان سومین فرایند در ادامه دو «فرایند سازمانی» (سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران) و «فرایند جنبشی» (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌باشد، به عنوان حلقه واسطه بین جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از جنبش کارگری گرفته تا جنبش زنان و جنبش دانشجویان و جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان تا بالاخره جنبش حاشیه



تولید می‌باشد.

فرایند خودسازمانده درازمدت بشود که همین امر عاملی می‌گردد تا رهبری دینامیک به همراه خودسازماندهی دینامیک در عرصه جنبش دو مؤلفه‌ای «آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه» یا جنبش درازمدت دموکراسی - سوسیالیستی توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تکوین پیدا نماید.

بنابراین در رویکرد پیشگامان مستضعفین ایران جنبش «دموکراسی - سوسیالیستی» با جنبش‌های پیشرو و در رأس آنها با جنبش کارگری متفاوت می‌باشد، چراکه جنبش «دموکراسی - سوسیالیستی» در رویکرد پیشگامان مستضعفین ایران که از پیوند دو جنبش «دموکراسی‌خواهانه» و «برابری‌طلبانه» توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران حاصل می‌شود یک استراتژی درازمدت برای مبارزه جنبش‌های پیشرو از جنبش کارگری تا جنبش‌های دیگر زنان و دانشجویان و معلمان و بازنشستگان تا حاشیه تولید و اقشار میانی جامعه ایران می‌باشد. بدین خاطر تنها با این رویکرد است که جنبش دو مؤلفه‌ای «دموکراسی - سوسیالیستی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌تواند جنبش اکثریت عظیم برای اکثریت عظیم جامعه بزرگ رنگین کمان ایران بشود.

۴ - عامل اصلی پیوند سه فرایند «سازمانی» و «جنبشی» و «حزبی» استراتژی پیشگامان مستضعفین ایران، «پراکسیس» به عنوان کار مشخص و کنکریت آگاهانه پیشگام جهت تغییر خود و جامعه و جهان توسط پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد، بنابراین تا زمانی که «کیمیای پراکسیس» در جامعه ایران توسط پیشگامان مستضعفین ایران تعریف و تئوریزه نشود، نه تنها پیشگامان مستضعفین ایران رفتار پراگماتیسم می‌شوند، بلکه مهمتر از آن سه فرایند «سازمانی» و «جنبشی» و «حزبی» پیشگامان مستضعفین ایران به صورت حلقه‌های مکانیکی و بیگانه از یکدیگر می‌گردد. ☀

ادامه دارد

۲ - حزب پیشگامان مستضعفین ایران انچنانکه در «فرایند سازمانی» خود (سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران، در سال‌های ۵۸ تا ۶۰) و «فرایند جنبشی» خود (در سال‌های ۸۸ الی الان) پیوسته در طرح برنامه و اندیشه خود مطرح کرده است «حزب سیاسی می‌باشد نه حزب ایدئولوژیکی» (انچنانکه شریعتی در تتر «شیعه یک حزب تمام» مطرح کرده است).

۳ - از آنجائیکه هدف و برنامه پروسس پیشگام در سه فرایند «سازمانی» و «جنبشی» و «حزبی» عبارت است از:

الف - خودآگاهی‌بخشی طبقاتی و سیاسی و اجتماعی لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران.

ب - نظریه‌پردازی جهت دستیابی به انسجام تئوریک در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، ایدئولوژی و استراتژی همراه با ارائه مستمر تحلیل مشخص از شرایط مشخص سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران.

ج - تکیه بر پروژه اصلاح دینی در چارچوب برخورد تطبیقی و تاسی از رویکرد معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی، جهت ارائه آلترناتیو نظری با اسلام فقهاتی یا اسلام روایتی یا اسلام زیارتی یا اسلام ولایتی حاکم بر جامعه ایران و خرافه‌زدائی کردن اعتقاد و اذهان جمعی توده‌های جامعه بزرگ دینی ایران.

د - کمک به سازماندهی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از جنبش کارگری تا جنبش حاشیه تولید و دیگر جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در عرصه تشکیلات افقی (نه هرمی) توسط کشاندن مبارزه طبقاتی به وجدان و ایمان و اعتقادات و زندگی عادی و روزمره توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران که بستر ظهور جنبش دینامیک دو مؤلفه‌ای «آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه» در چارچوب جنبش سوسیالیستی می‌باشد؛ و همین ظهور «جنبش آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه» یا «جنبش دموکراسی - سوسیالیستی» در عرصه مبارزه جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران است که باعث می‌گردد تا مبارزه درازمدت جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران جوهر دینامیک پیدا کند و به موازات همین ظهور جوهر دینامیک مبارزه جنبش‌های پیشرو است که باعث می‌گردد تا مبارزه توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از فرایند خودجوش و خودانگیخته توده‌ها وارد

# مبانی تئوریک و معرفتی استراتژی

## جایگاه «انقلاب اجتماعی»

### در استراتژی پیشگام

غیره مطرح کردن، در آن جامعه نه تنها نهضت آزادی خواهانه سقراط شکست خورد بلکه مهمتر از آن اینکه اصلاً حتی انقلاب فرهنگی به معنای علمی کلمه در آنجا صورت نگرفت؛ بنابراین بهتر است در این رابطه قضاوت و پاسخ خودمان را در خصوص سؤال فوق اینچنین مطرح کنیم که بسترهای هر انقلاب و تحول اجتماعی بر پایه سنتز دیالکتیکی دو مؤلفه «عینی و ذهنی» استوار می باشد. آنچنانکه بدون بسترهای ذهنی تنها بسترهای عینی جهت تحول اجتماعی هر قدر هم که فراگیر و عمیق باشند، نمی توانند سنتز دیالکتیکی در عرصه تحول اجتماعی آن جامعه ایجاد کنند. شرایط ذهنی تنها هم در غیبت شرایط عینی هر قدر هم که گسترده باشند، به تنهایی نمی توانند سنتز دیالکتیکی در عرصه تحول اجتماعی جامعه ایجاد کنند.

به عبارت دیگر اگر در عصر برده داری روم باستان با آن همه فشارهای عظیم مردافکن مناسبات برده داری، شرایط عینی همه جانبه نتوانست به سنتز دیالکتیکی در تحول هدفدار اجتماعی جامعه برده داری بیانجامد، به خاطر آن بوده است که در آن فرایند تاریخی بشر، تنها شرایط عینی در غیبت شرایط ذهنی آماده بوده است. در نتیجه در اینجا و در این رابطه می توانیم به این نتیجه گیری دست پیدا کنیم که «اگرچه در میان فرایندهای تحول تاریخ اجتماعی بشر تنها سوسیالیسم است که باید به صورت صد در صد انتخابی توسط آگاهی و حرکت اردوگاه بزرگ مستضعفین تحت

اگر از ما بپرسند که چرا انقلاب مشروطیت و نهضت رهائی بخش دکتر محمد مصدق و انقلاب ۵۷ شکست خورد، اما مثلاً انقلاب کبیر فرانسه پیروز شد؟ به صورت مشخص و علمی چند پاسخ می توانیم به این سؤال تاریخی جامعه ایران بدهیم، فراموش نکنیم که پاسخی که معلم کبیرمان شریعتی به این سؤال فریه تاریخی جامعه ایران داد، این بود که: «علت شکست انقلاب مشروطیت و علت پیروزی انقلاب کبیر فرانسه آن بوده است که انقلاب مشروطیت با چند فتوا تکوین پیدا کرده است. اما انقلاب کبیر فرانسه با صد سال کار نظری و فکری شکل گرفته است.»

اینکه این پاسخ شریعتی به سؤال فوق تا چه اندازه همه جانبه است یا نه موضوعی نیست که بخواهیم در اینجا به نقد آن بپردازیم، ولی آنچه که از این پاسخ شریعتی می توانیم فهم کنیم اینکه، جوهر این پاسخ شریعتی به سؤال فوق، عبارت است از این حقیقت است که «تنها عامل موفقیت و پیروزی هر انقلابی، کار نظری و فکری می باشد»؛ به عبارت دیگر در رویکرد شریعتی تنها نظریه پردازان و اندیشمندان و نواندیشان و روشنفکران هستند که حرکت آینده هر انقلابی را گارانتی می کنند؛ و طبعاً در رویکرد شریعتی اگر انقلابی محروم از نظریه پردازان و روشنفکران و نواندیشان در فرایند پیشاظهار انقلاب باشد، آن انقلاب شکست خواهد خورد.

داوری نهائی ما در باب این قضاوت تاریخی شریعتی بر این امر قرار دارد که این رویکرد شریعتی به انقلاب تنها می تواند حداکثر ۵۰٪ پاسخ به سؤال فوق در باب علل و دلایل شکست سه انقلاب و نهضت رهائی بخش گذشته ایران در مقایسه با پیروزی انقلاب کبیر فرانسه بدهد، چراکه در تحلیل نهائی «تا اندیشه های نظریه پردازان و روشنفکران و نواندیشان بدل به انقلاب اجتماعی نشود، آن ذهنیت نواندیشان و روشنفکران و نظریه پردازان حاصلی برای جامعه به بار نخواهد آورد هر چند که نظریه پردازان و نواندیشان و روشنفکران ده ها سال هم کار فکری و نظری بکنند و حداکثر فونکسیون این انباشت ذهنی و نظری نواندیشان و روشنفکران و نظریه پردازان پرورش گروه ذهنی و اغناء نظری آنها می باشد.»

برای مثال شاید بتوان مثال جامعه آتن و یونان پنج قرن قبل از میلاد به عنوان یک نمونه در اینجا مطرح کرد، چرا که جامعه آتن و یونان پنج قرن قبل از میلاد با آن همه زیربنای نظری و فکری که نظریه پردازان بزرگی چون سقراط و افلاطون و ارسطو و

هژمونی طبقه کارگر حاصل بشود و تا زمانی که توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین تحت هژمونی طبقه کارگر به صورت فراگیر و همه جانبه و آگاهانه تصمیم به برپائی سوسیالیسم در جامعه نگیرند، هرگز و هرگز امکان تحقق سوسیالیسم به صورت جبری (آنچنانکه نظریه‌پردازان سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا فکر می‌کردند) در جامعه بشر وجود ندارد (هر چند که سرمایه‌داری در این جوامع به آخرین مرحله رشد خود یعنی امپریالیسم هم رسیده باشد).»

در همین رابطه می‌توانیم داوری کنیم که پیوند دیالکتیکی بین ذهنیت اجتماعی و عینیت جامعه در عرصه تکوین سنتز دیالکتیکی تحول اجتماعی بشر خود معرف آن می‌باشد که حتی در فرایندهای تحول مناسبات پیش‌سرمایه‌داری جوامع بشری، استحاله آن مناسبات صورت صد در صد جبری نداشته است بلکه عنصر آگاهی و انتخاب اجتماعی جهت آن استحاله مناسباتی امر ضروری بوده است. لذا در این رابطه است که نهضت تسلسلی رویکرد توحیدی انبیا ابراهیمی در طول بیش از ۵ هزار سال گذشته تاریخ بشر، تنها در این چارچوب قابل تبیین و تحلیل و تفسیر می‌باشد.

یادمان باشد که سنتز دیالکتیک «عین و ذهن» قابل مطابقت مکانیکی با دو مؤلفه «عین و ذهن» ندارد. برای مثال آب که محصول دیالکتیکی پیوند اکسیژن و هیدروژن می‌باشد، اصلاً به لحاظ کیفی و کمی قابل مقایسه نه با اکسیژن است و نه با هیدروژن؛ بنابراین فرایندهای «عینی و ذهنی» یک جامعه وقتی که در عرصه دیالکتیک مبارزه اجتماعی قرار بگیرند، می‌توانند سنتز تحول اجتماعی هدفدار ایجاد نمایند. همین موضوع را می‌توانیم اینچنین هم مطرح کنیم که اگر شرایط آماده «عینی و ذهنی» در پیوند دیالکتیکی در یک جامعه قرار نگیرند، هرگز نمی‌توانند هر چند هم که شرایط «عینی و ذهنی» با پتانسیل قوی فراهم باشند، سنتز تحول اجتماعی در جامعه بشری ایجاد کنند. اینجا است که حاصل این رویکرد ما به سنتز دیالکتیکی «عین و ذهن» در عرصه تحول اجتماعی جوامع بشری به طرح سؤال دومی می‌انجامد؛ و آن اینکه سنتز دیالکتیک «عین و ذهن» که خود عامل تحول هدفدار اجتماعی در جوامع بشری می‌باشند، چگونه حاصل می‌شوند؟

در پاسخ به این سؤال است که باید بگوئیم که سنتز دیالکتیک «عین و ذهن» در جوامعی که دو فرایند «عینی و ذهنی» به صورت گسترده وجود داشته باشند، تنها زمانی حاصل می‌شود که گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین آن جامعه، در زیر چتر مبارزه دینامیک اقتصادی و سیاسی و اجتماعی به صورت فراگیر در عرصه دو فرایند «عینی و ذهنی» بالنده شوند. لذا در این رابطه است که

می‌توانیم نتیجه بگیریم که:

اولاً در یک جامعه انقلاب نمی‌کنند، بلکه انقلاب می‌شود، چرا که انقلاب برآیند پیوند مبارزه همه گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین می‌باشد. لذا نه تنها مبارزه یک گروه یا یک طبقه مشخص هر چند هم که آن طبقه در جامعه سرمایه‌داری طبقه کارگر هم باشد، هرگز و هرگز طبقه کارگر یا طبقه پرولتاریای صنعتی نمی‌توانند جدای از گروه‌های دیگر اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین انقلاب کنند. (و این حقیقتی است که نظریه‌پردازان سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا توان فهم آن را نداشتند، در نتیجه همین تقدس‌گرایی به طبقه کارگر در رویکرد آنها باعث شکست تمامی نظریه‌های آنها از جمله نظریه دیکتاتوری پرولتاریا که مارکس در «نقد برنامه گوتا» مطرح می‌کند، گردید).

بدین ترتیب است که از آنجائیکه انقلاب در مؤلفه‌های مختلف آن در گرو پیوند مبارزه گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین می‌باشد، با عنایت به اینکه این پیوند هرگز و هرگز قابل پیش‌بینی برای پیشگام نمی‌باشد، در نتیجه امکان پیش‌بینی انقلاب برای پیشگام وجود ندارد (فراموش نکنیم که لنین یک ماه قبل از انقلاب اکتبر روسیه در سخنرانی که در سوئد می‌کرد اعلام کرد که دیگر انجام انقلاب سوسیالیستی در روسیه به عمر ما کفاف نمی‌دهد، ولی برعکس این پیش‌بینی لنین کمتر از یک‌ماه در روسیه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ اتفاق افتاد).

ثانیاً انقلاب در جوامع سرمایه‌داری، کل گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین انجام می‌دهند؛ و این کل تنها در زمانی با هم پیوند پیدا می‌کنند که بتوانند در عرصه مبارزه ضد استضعاف‌گرایانه خود به وحدت استراتژیکی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در خصوص دشمن واحد دست پیدا کنند.

بنابراین هیچ طبقه‌ای و گروه بزرگ اجتماعی هر چند هم که عظیم و گسترده باشند، جدای از گروه‌های اجتماعی دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین نمی‌توانند در جامعه انقلاب اجتماعی یا انقلاب سیاسی و یا انقلاب اقتصادی بکنند؛ یعنی انقلاب تنها در زمانی در یک جامعه اتفاق می‌افتد که گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین آن جامعه در پیوند شرایط عینی و ذهنی آن جامعه، به صورت دیالکتیکی بالنده شوند. شاید صحیح‌تر این باشد که بگوئیم تنها مستضعفین یا گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین هر جامعه‌ای در عرصه شرایط مشخص عینی و ذهنی آن جامعه می‌توانند انقلاب به معنای واقعی کلمه به صورت هدفدار و برنامه‌ریزی شده بکنند و تا زمانی که کل اردوگاه



بزرگ مستضعفین در یک جامعه به حرکت درنیايند، هرگز امکان تحقق انقلاب در آن جامعه وجود ندارد.

به همین دلیل بود که انقلاب اکتبر روسیه از زمانی شکست خورد که: اولاً لنین به عنوان رهبر انقلاب اکتبر روسیه، به نفي مجلس موسسان روسیه جهت تعیین نظام و قانون اساسی روسیه فرمان داد.

ثانياً لنین حق رأی دادن در جامعه بزرگ روسیه فقط محدود به طبقه کارگر روسیه کرد و دیگر گروه‌های اجتماعی شهر و روستای اردوگاه بزرگ مستضعفین روسیه که در وقوع انقلاب اکتبر نقش فعال داشتند، از حق رأی دادن جهت حق تعیین سرنوشت خود محروم کرد.

همچنین انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران از زمانی شکست خورد که خمینی در انتخابات ۱۲ فروردین ۵۸ جهت تعیین شکل نظام آلترناتیو رژیم سرنگون شده کودتائی پهلوی، توسط تکلیف فقهی مردم ایران را به پای صندوق‌های رأیی برد که بیشتر از یک انتخاب برای آنها باقی نمانده بود و آن رأی «آری یا نه به جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر بود»، همان جمهوری اسلامی که حتی روشنفکران و نواندیشان و صاحب‌نظران در فهم محتوای هیولای فقهتی آن ناتوان و دست بسته بودند.

باری، ضرورت جایگاه کل اردوگاه بزرگ مستضعفین به عنوان تنها عامل تکوین انقلاب در مؤلفه‌های مختلف آن در هر جامعه‌ای موضوع ضرورت «اصل تقدم انقلاب اجتماعی» بر مؤلفه‌های دیگر انقلاب اعم از انقلاب اقتصادی یا سیاسی و غیره تبیین و مشخص می‌سازد، چراکه تا زمانی که در یک جامعه انقلاب اجتماعی شکل نگیرد، تمامی گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین آن جامعه نمی‌توانند به حرکت درآیند، به عبارت دقیق‌تر اینکه، **سنتز انقلاب اجتماعی در هر جامعه به حرکت درآوردن کل اردوگاه بزرگ مستضعفین آن جامعه می‌باشد؛** و لذا در همین رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که تنها در عرصه پیوند دو جبهه بزرگ «نان و آزادی» اردوگاه بزرگ مستضعفین است که امکان مادیت یافتن انقلاب اجتماعی در آن جامعه ممکن می‌شود؛ یعنی **فونکسیون انقلاب اجتماعی در یک جامعه، «بالنده کردن گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین آن جامعه می‌باشد.»**

حال اگر این اصل را بپذیریم، می‌توانیم در پاسخ به سؤال اول اینچنین بگوئیم که علت و دلیل اینکه سه تحول بزرگ یک قرن گذشته جامعه ایران (اعم از مشروطه و نهضت رهائی‌بخش دکتر محمد مصدق و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران) شکست خورده است، اما انقلاب

کبیر فرانسه نتوانست حتی با امپراطوری دسپاتیزم ناپلئون هم از پای درآید، این بوده است که «در سه تحول بزرگ یک قرن گذشته جامعه ایران انقلاب‌های سیاسی مقدم بر انقلاب اجتماعی صورت گرفته است در صورتی که در انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب سیاسی مؤخر بر انقلاب اجتماعی و انقلاب اقتصادی تکوین پیدا کرده است»، لذا در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که اگر حتی به جای سه تحول و انقلاب یکصد ساله گذشته تاریخ ایران صد انقلاب و تحول سیاسی و تغییر رژیم و حکومت بدون تحول اجتماعی مقدم بر آنها در جامعه ایران صورت بگیرد، باز آش همان آش است و کاسه همان کاسه؛ یعنی یک دیکتاتور می‌رود و دیکتاتوری مخوفتر از آن جایگزین او می‌شود، به عبارت دیگر تحول سیاسی خارج از تحول اجتماعی هر چند که باعث تغییر دیکتاتور می‌شود هرگز باعث نفي استبداد نمی‌گردد. در نتیجه برای جامعه ایران راهی جز این نمی‌ماند مگر اینکه شعارش این بشود که «سال به سال، دریغ از پارسال» و ضرب المثلیش این بشود «که کی بد رفته که جایگزینش بدتر نشود». البته خروجی نهائی این رویکرد این خواهد شد که یاس و سرخوردگی بر این جامعه غلبه کند و توده‌ها مجبور شوند تا تن به وضع موجود بدهند آنچنانکه حافظ داد:

نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر

که این حدیث زیبر طریقتم یادست

رضا به داده بده وز جبین گره بگشا

که بر من و تو در اختیار نگشادست

چو قسمت ازلی بی‌حضور ما ساختند

گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر

حافظ

ادامه دارد



# دلایل دو رابطه شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷

– کندی بود که در چارچوب ظهور هیولای سرمایه‌داری رانتی و نفتی و تزریق‌شده از بالا توسط حاکمیت در ایران به علت اینکه متولی این سرمایه‌داری (رانتی و نفتی و تزریق‌شده از بالا به‌صورت مکانیکی) دربار کودتائی و توتالی‌تر پهلوی بود که توسط سرمایه‌های نفتی و گازی کشور (که از آغاز پیدایشان الی الان در خدمت حاکمیت و رژیم‌های توتالی‌تر حاکم بر جامعه ایران می‌باشد) توانست به‌صورت مکانیکی «طبقه بورژوازی دربار یا بورژوازی بزرگ ایران» را (با آن سرمایه‌های نفتی) از فرایند بزرگ زمین‌داران ایران بدل به بورژوازی دربار بکند. در نتیجه همین امر باعث گردید تا به‌موازات شکست پروژه رفرم ارضی شاه – کندی و تقویت سرمایه‌داری رانتی و نفتی و تزریق‌شده از بالا توسط دربار (در خدمت بازارهای امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا به‌خصوص از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) از آنجائیکه خود رفرم ارضی شاه – کندی در روستاها به علت انتقال زمین‌ها از زمین‌داران بزرگ به دهقانان آن زمین‌ها انتقالی قطعه قطعه گردیدند و دهقانان صاحب زمین شده جهت مکانیزه کردن کشاورزی توان سرمایه‌گذاری بر روی زمین‌های قطعه قطعه شده خود نداشتند و در غیبت شرکت‌های سهامی و شوراهای دهقانی زمین‌های قطعه شده نتوانستند در پیوند تولیدی و برنامه‌ای قرار گیرند.

باری در این رابطه است که اگر بخواهیم با «رویکرد دیالکتیکی» علل و دلایل شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران را بررسی کنیم، می‌بایست این علل و دلایل در دو رابطه «افقی و عمودی» یا «شرایط مادی و شرایط ذهنی» مورد کالبد شکافی و مطالعه قرار دهیم. قابل ذکر است که در عرصه تبیین «علل شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷» ما موظفیم که «شرایط مادی» یا «شرایط عینی» شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مورد مطالعه قرار دهیم، در صورتی که در عرصه تبیین «دلایل شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران» باید «شرایط ذهنی» شکست این انقلاب مورد مطالعه قرار گیرد؛ و بدین ترتیب بوده است که «نشر مستضعفین به‌عنوان ارگان عقیدتی-سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» در ۹ سال گذشته حیات سیاسی خود در سالگردهای انقلاب شکست‌خورده ضد استبدادی به‌منام ۵۷ مردم ایران تلاش کرده است تا هر سال موضوع «شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران» را از زاویه‌ای خاص مورد کالبد شکافی و آسیب‌شناسی مجدد قرار دهد.

برای مثال در رابطه با تبیین «شرایط عینی و مادی» علل شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، نشر مستضعفین شکست پروژه رفرم ارضی شاه – کندی در دهه ۴۰ در تکوین سرمایه‌داری رانتی و نفتی در ایران را به‌عنوان محوری‌ترین علت عینی و مادی شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مطرح کرده است، چرا که در رویکرد نشر مستضعفین شکست پروژه رفرم ارضی شاه – کندی علاوه بر اینکه «باعث استحکام سرمایه‌داری نفتی و رانتی و تزریق‌شده از بالا به‌صورت مکانیکی و وابسته به حاکمیت بر جامعه ایران گردید و علاوه بر اینکه باعث ایجاد بحران طبقاتی در هیرارشی هرم طبقاتی جامعه ایران گردید.» مهم‌ترین سنتز و مولود شکست پروژه رفرم ارضی شاه – کندی در دهه ۴۰ و ۵۰، ظهور سونامی حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران می‌باشد؛ که امروزه طبق آمار اعلام شده خود دستگاه‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جمعیت آن‌ها به بیش از ۱۸ میلیون نفر رسیده است که در مقایسه با جمعیت ۱۳ میلیون نفری کل طبقه کارگر ایران و جمعیت یک‌میلیون نفری معلمان ایران و جمعیت ۴ میلیون نفری دانشجویان ایران می‌توان به‌جایگاه حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران به‌عنوان «عامل اصلی بحران طبقاتی در هیرارشی هرم طبقاتی جامعه ایران پی برد.»

بی‌شک آب‌شخور اصلی تکوین حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران همان شکست پروژه رفرم ارضی شاه – کندی در دهه ۴۰ و ۵۰ می‌باشد، چراکه توسط پروژه رفرم شاه





که شعار عدالت‌خواهانه سوسیالیستی می‌باشد) در عرصه مبارزه با فقر حاکم بر خود می‌باشد که برعکس مبارزه عدالت‌خواهانه ضد استثماری و مبارزه دموکراتیک ضد استبدادی زحمتکشان شهر و روستا «مبارزه با فقر» صورت آکسیونیزم دارد که بی‌تردید «آکسیونیزم» آفتی برای مبارزه عدالت‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه سازمان‌یافته مبتنی بر جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشند؛ زیرا آکسیونیزم یا شورش‌های بدون سازمان‌یافته حاشیه‌نشینان بر علیه فقر حاکم بر خود بستر همه‌جانبه جهت سرکوب رژیم‌های توتالی‌تر از جمله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد؛ و همین «امکان سرکوب آکسیونیزم» یا شورش‌های حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه ایران باعث شده است تا در فرایند پس‌سرکوب این شورش‌های ضد فقر حاشیه‌نشینان بستر «رکود مبارزه عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو عرصه مبارزه عمودی و افقی فراهم بشود.»

بر این مطلب بیافزایم که همین «ماهیت متمیزه و غیر سازمان‌یافته جنبش حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران باعث عدم پیوند این جنبش با دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به‌صورت درازمدت و ارگاتیک شده است؛ و همین جوهر متمیزه حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران باعث گردیده است تا در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی به علت رویکرد مذهب سنتی تکلیف‌محور فقهاتی حاشیه‌نشینان شرایط برای جذب یارگیری و سربازگیری رژیم مطلقه فقهاتی به‌خصوص در دهه ۶۰ جهت نهادینه کردن نهادهای سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم بشود.» هر چند که جنبش حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران از بعد از فوت خمینی تلاش کرده‌اند تا با تکیه بر تضادهای جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی مبارزه فقرستیزانه خود را دنبال کنند که ظهور پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر و جرار دولت‌های نهم و دهم در سال‌های ۸۴ تا ۹۲ در ایران مولود همین حمایت حاشیه‌نشینان از جناح‌های درونی حاکمیت بوده است. البته در این شرایط که حزب پادگانی خامنه‌ای تصمیم به حذف بقایای پوپولیسم دولت نهم و دهم از چرخه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت گرفته‌اند، محمود احمدی‌نژاد لیدر جریان پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر و جرار دولت نهم و دهم جهت فشار آوردن و به عقب راندن حزب پادگانی خامنه‌ای و جلب نیروهای حاشیه‌نشینان کلان شهرهای

بدین خاطر تقسیم اراضی محصول رفرم ارضی شاه - کندی باعث گردید تا دهقانان صاحب زمین شده روستا در شرایط پس‌رفرم ارضی شاه - کندی در دهه ۴۰ و ۵۰ حتی توان تهیه حداقل معیشت خانوادگی خود از آن اراضی را هم نداشتند به همین علت این امر باعث گردید تا این دهقانان روستاهای ایران دسته دسته زمین‌های قطعه قطعه شده خود را رها کنند و با تخلیه روستاها به علت تنگدستی و فقر به طرف کلان شهرها مهاجرت نمایند و در حاشیه شهرها به‌صورت غیر قانونی سکنا گزینند و از آنجائیکه سرمایه‌داری نفتی و رانتی دهه ۴۰ و ۵۰ نمی‌خواستند و نمی‌توانستند (مانند مغرب‌زمین قرن‌ها ۱۷ تا ۱۹) رشد فراگیر صنعتی و تولید شهری (که بستر ساز جذب نیروهای مهاجر روستائی و پرولتریزه شدن آن‌ها می‌شد) داشته باشند، همین امر باعث گردید تا این دهقانان در حاشیه کلان شهرهای ایران به‌عنوان یک زانده سرمایه‌داری به‌صورت یک سونامی ظهور پیدا کنند؛ که این سونامی حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران از سال‌های ۵۶ به علت حمله شهرداری‌ها جهت تخریب خانه‌های آن‌ها که بدون مجوز و مالکیت به‌صورت زورآبادها ساخته بودند وارد کشاکش مستقیم با دربار پهلوی شدند و از آنجائیکه بر پایه خواستگاه روستائی این حاشیه‌نشینان اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها «معتقد به مذهب سنتی تکلیفی فقهاتی بودند» روحانیت سنتی در چارچوب بیش از ۵۰ هزار مساجد و حسینیه‌ها که در سراسر کشور وجود داشتند، توانستند با تکیه بر مذهب سنتی و فقهاتی و تکلیفی این حاشیه‌نشینان را سازمان‌دهی سنتی و مذهبی بکنند. لذا به همین دلیل بود که خمینی توانست بر دوش این حاشیه‌نشینان سوار بشود و عکس خود را توسط این حاشیه‌نشینان بر سطح کره ماه قرار دهد و هژمونی خودش را توسط این حاشیه‌نشینان حتی از بعد از ۱۷ شهریور ۵۷ بر طبقه کارگر ایران تثبیت کند و در همین چارچوب بود که «به لحاظ عینی و مادی همین حاشیه‌نشینان شهری شرایط جهت شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران را فراهم کردند»، چراکه:

اولاً از آنجائیکه به لحاظ کمی جمعیت این حاشیه‌نشینان حتی بر طبقه کارگر ایران افزون بودند، مانع از هژمونی طبقه کارگر ایران و زحمتکشان بر انقلاب ۵۷ شدند.

ثانیاً از آنجائیکه به لحاظ روانشناسی طبقاتی حاشیه‌نشینان گروه اجتماعی هستند که قدرت سازمان‌پذیری ندارند و به‌صورت متمیزه حرکت می‌کنند و شعار آن‌ها (برعکس شعار طبقه کارگر



ایران در مبارزه با فقر حرکت همه‌جانبه‌ای بر علیه جناح‌های درونی حاکمیت از برادران لاریجانی تا روحانی از سرگرفته است و دلیل این امر همان است که احمدی‌نژاد بر این باور است که شرایط برای جذب حمایت دوباره حاشیه‌نشینان توسط او فراهم می‌باشد.

باری در خصوص شرایط ذهنی شکست انقلاب ۵۷ (در شماره‌های گذشته نشر مستضعفین ایران به‌عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۹ سال گذشته حیات سیاسی نشر مستضعفین ایران) بر سه مؤلفه:

۱ - شناختن ماهیت حاکمیت رژیم مطلقه فقه‌ای توسط جریان‌های جنبش سیاسی ایران.

۲ - ضعف و آسیب‌های خود جریان‌های جنبش سیاسی ایران در سه مؤلفه:

الف - جریان‌های سیاسی تابع استراتژی پیشاهنگی چریک‌گرا و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه حزب طراز نوین لنینیستی.

ب - جریان‌های سیاسی تابع استراتژی پیشرو در دو عرصه پیشرو افقی مبارزه آزادی‌خواهانه و پیشرو عمودی مبارزه عدالت‌طلبانه سوسیالیستی از جنبش دانشجویی و دانش‌آموزی و معلمان و زنان گرفته تا جنبش کارگری و زحمتکشان شهر و روستا که البته تمامی این دو دسته جنبش‌های افقی و عمودی در چارچوب جنبش پیشرو گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعریف می‌شوند.

ج - جریان‌های تابع استراتژی پیشگام از جنبش پنج ساله ۴۷ - ۵۱ معلم کبیرمان شریعتی گرفته تا حرکت ۴۱ ساله سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران در دو فرایند آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین.

۳ - ضعف تئوری و نظری کل جنبش سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهان مردم ایران به‌خصوص در ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران در سه عرصه:

الف - تئوری‌های عام اعم از جهان‌بینی و ایدئولوژی.

ب - تئوری خاص که به‌صورت مشخص عامل و دلیل بحران استراتژی در تمامی شاخه‌های جنبش افقی یا جنبش آزادی‌خواهانه و جنبش عمودی یا جنبش برابری‌طلبانه ایران در ۷۶ سال گذشته

می‌باشد؛ زیرا وجه مشترک بحران تمامی جریان‌ها و جنبش‌های پیشاهنگ و پیشگام و پیشرو حداقل در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم همین «بحران استراتژی» می‌باشد که مولود و سنتز بحران تئوری خاص در عرصه استراتژی در جریان‌های جنبش سیاسی ایران می‌باشد.

ج - تئوری مشخص که در این رابطه تأکید ما بیشتر در عرصه تحلیل‌های مشخص از شرایط مشخص برای تعیین برخوردهای مشخص یا تاکتیک‌محور در عرصه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و غیره می‌باشد.

به هر حال در طول ۹ سال گذشته به مناسبت سالگرد ۲۲ بهمن یا سالگرد انقلاب ضد استبدادی مردم ایران پیوسته بر این باور بوده‌ایم که توسط فهم و شناخت سه عامل:

اول - حاکمیت مطلقه فقه‌ای.

دوم - بحران جریان‌های جنبش سیاسی ایران.

سوم - بحران تئوری‌های سه مؤلفه‌ای جنبش‌های پیشاهنگ و پیشرو و پیشگام، می‌توانیم به شرایط ذهنی یا دلایل شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران پی ببریم.

البته تکیه و تأکید ما در ۹ سال گذشته در جهت فهم و شناخت «علل و دلایل» یا «شرایط مادی و شرایط ذهنی» شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران برای مرور تاریخی بر گذشته یک حادثه نبوده است بلکه مهمتر از آن درس‌آموزی از تاریخ گذشته جهت هدایت‌گری حال و آینده مبارزه افقی (دموکراتیک)

و مبارزه عمودی (برابری‌طلبانه) مردم ایران می‌باشد. طرح شناخت رویکرد القاعده - داعشی نه به‌عنوان یک «جریان سیاسی و نظامی» بلکه به‌عنوان یک «رویکرد اعتقادی و فقهی و تاریخی» که ریشه در گذشته دارد، به‌خصوص در طول ۴۰ سال گذشته که فوقاً در این مقاله بر آن تأکید کردیم، برای تبیین این حقیقت است که تا زمانی که ما نتوانیم به شناخت همه‌جانبه رویکرد القاعده - داعشی اعم از «فقه داعشی و اسلام داعشی و جهاد و مبارزه داعشی و سیاست و مدیریت اجتماعی داعشی و سرکوب مذهبی و تبعیض جنسیتی و قومی و فرهنگی و سیاسی و طبقاتی و غیره داعشی» دست پیدا کنیم، قطعاً نخواهیم توانست به شناخت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران دست پیدا کنیم. ☀

ادامه دارد



# علل و دلایل شکست «استراتژی پیشاهنگی»

## در یک قرن گذشته حیات جنبش سیاسی ایران

دیروز تحلیل نمائیم.»

به عبارت دیگر شریعتی در زمانی کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» مطرح می‌کند و در این دو کنفرانس «استراتژی مسلحانه و چریک‌گرایی شهری» مجاهدین خلق را به چالش می‌کشد و «استراتژی آگاهی‌بخش» خودش را به صورت راه زینب و در شکل آلترناتیو راه حسین یا استراتژی مسلحانه و چریک‌گرایی مدرن مجاهدین خلق مطرح می‌سازد که «گفتمان مسلط» بر جامعه ایران چه در عرصه مذهبی و چه در عرصه مارکسیستی و چه در عرصه ملی گفتمان چریک‌گرایی و مسلحانه در همه مؤلفه‌های سیاسی و فرهنگی و عملی و اجتماعی بوده است؛ و شریعتی در آن شرایط به خوبی می‌دانست که برای اینکه بتواند اندیشه‌های خودش را از لای کتاب‌ها و سخنرانی‌ها و کلاس‌های اسلام‌شناسی و تاریخ ادیان و کنفرانس‌های درون دانشگاه‌ها خارج نماید و به عرصه عملی و اجتماعی و ماجراهای سیاسی وارد کند، او مجبور است که ابتدا این نظریه‌های مجرد خودش را به صورت گفتمان مسلط در شکل آلترناتیو با گفتمان مسلط مسلحانه و چریک‌گرایی سازمان مجاهدین خلق درآورد؛ و پس از استحاله این نظریه‌های مجرد خودش به گفتمان مسلط بود که او می‌توانست این گفتمان مسلط خودش را در قالب مدل استراتژی و برنامه و تئوریک به عرصه اجتماع و ماجراهای سیاسی و تاریخی و اجتماعی وارد کند. بدین ترتیب او اندیشه‌های مجرد خودش را از «زندان آکادمیک و زندان کتاب‌ها و زندان سخنرانی‌ها و زندان کنفرانس‌ها نجات دهد» و شرایط جهت

۱۰ - عملیات موفق سازمان مجاهدین خلق در سال ۵۱ تحت عنوان «عملیات نیکسون» باعث گردید تا علاوه بر مقابله با یاس درون تشکیلاتی و برون تشکیلاتی پسازربه شهریور ۵۰ سازمان مجاهدین خلق شرایط جهت تثبیت «استراتژی چریک‌گرایی شهری و مسلحانه و ارتش خلقی» بر این سازمان تا به امروز فراهم بشود و به علت همین تثبیت «استراتژی چریک‌گرایی شهری» بود که شریعتی در کنفرانس «شهادت» برای اولین بار پس از ضربه ۵۰ کوشش کرد تا این «استراتژی چریک‌گرایی شهری» را به چالش بکشد و به جای برخورد عریان تئوریک (مانند آنچه که در «پرسش و پاسخ» پایان کنفرانس «انسان اسلام» دانشکده نفت آبادان و پرسش پاسخ با شهید محمد اکبری آهنگران هویدا است) او در دو کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» دست به عصا حرکت کرد، بطوریکه در کنفرانس «شهادت»، «راه آنها را راه حسین» تعریف نمود در صورتی که اصلاً و ابداً شریعتی در چارچوب تبیین قیام امام حسین معتقد به استراتژی چریکی امام حسین نبوده است؛ و در هیچ جا شریعتی حتی در قیام سربداریه از حرکت مسلحانه و استراتژی چریکی حمایت نظری و تئوریک نکرده است.

البته منظور ما از شریعتی در اینجا همان شریعتی است که از اواخر هجرت اول در اروپا، یعنی در سال‌های آغازین دهه ۴۰ (پس از بازگشت از ایران که به علت شرکت در مراسم فوت مادرش به ایران آمده بود) متولد شده بود و از سال ۴۷ با ورود به حسینیه ارشاد و به خصوص از بعد از تثبیت هژمونی او بر حسینیه ارشاد (پس از خروج شیخ مرتضی مطهری و حواریونش از حسینیه ارشاد) آن شریعتی بالنده گردید. وگرنه شریعتی نیمه دوم دهه ۳۰ در اروپا «طرفدار استراتژی ارتش خلقی جبهه آزادی‌بخش الجزائر بود» و از آن استراتژی جهت انقلاب در ایران و سرنگونی رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی دوم و کسب قدرت سیاسی حمایت می‌کرد.

پر واضح است که در کنفرانس «شهادت» شریعتی با تبیین استراتژی چریک‌گرایی شهری سازمان مجاهدین خلق در چارچوب راه حسین نه تنها نمی‌خواهد به تبیین تئوریک از این استراتژی بپردازد، بلکه برعکس، توسط اعلام «پایان راه حسین و فرا رسیدن مرحله راه زینب» می‌خواهد راه زینب را در شرایط آن روز جامعه ایران به عنوان استراتژی به صورت استراتژی آلترناتیو سازمان مجاهدین خلق مطرح نماید. اینکه آیا درست بوده است که شریعتی «استراتژی مسلحانه و چریک‌گرایی شهری» به صورت راه حسین مطرح کرده است و «استراتژی خودآگاهی‌بخش» خودش را به صورت راه زینب مطرح کرده است، موضوع فرعی و دوم می‌باشد. آنچه در این رابطه مهم است «اینکه اندیشه دیروز را نباید در ظرف امروز تحلیل کرد بلکه برعکس، اندیشه دیروز را باید در همان ظرف

«تاریخی کردن اندیشه‌های خود فراهم کند.»

یادمان باشد که بزرگترین دستاورد تنوریک شریعتی در فهم اسلام و قرآن و پیامبر اسلام و امام علی و غیره این بود که «او توانست عنصر تاریخ را به عنوان متدولوژی فهم اسلام تطبیقی به کار گیرد و از زمان طرح تاریخ به عنوان یک متدولوژی جهت فهم اسلام بود که اسلام تطبیقی به عنوان یک آلترناتیو جدی در برابر دو اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی و اسلام انطباقی دو مؤلفه‌ای ساینسی مهدی بازرگان و اسلام انطباقی اجتماعی مجاهدین خلق توانست متولد بشود». هر چند که حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری در آغاز قرن بیستم توسط پروژه «بازسازی اسلام» و تکیه بر «اجتهاد در اصول و فروع اسلام و قرآن» به عنوان متدولوژی فهم اسلام و قرآن سنگ بنای اسلام تطبیقی را توسط اسلام اجتهادی چهل سال قبل از اسلام تاریخی شریعتی گذاشت و محمد اقبال توسط تکیه بر «متد اجتهاد در اصول بود که کل زیرساخت اسلام فقهاتی حوزه‌های فقهی شیعه و سنی و اسلام صوفیانه عارفان مسلمان و اسلام فیلسوفانه اشراقی افلاطونی و مشائی ارسطوئی فلاسفه مسلمان از فارابی و ابن سینا تا ملاصدرا و ملاهادی سبزواری و سیدمحمد حسین طباطبائی و شیخ مرتضی مطهری را به چالش کشید» و توسط «تکیه بر متدولوژی اجتهاد در اصول محمد اقبال، تمام زیرساخت‌های هزار ساله مسلمان را در عرصه کلامی و عرفانی و فلسفی و فقهی و سیاسی به چالش کشید.»

با همه این احوال، هر چند محمد اقبال توسط تکیه بر «متدولوژی اجتهاد در اصول و فروع اسلام» و توسط «تکیه بر فرمول آشتی و پیوند بین ابدیت و تغییر» در پروژه «بازسازی اسلام» خود بنیانگذار اسلام تطبیقی می‌باشد، اما هرگز نباید فراموش کنیم که «اگر متدولوژی اجتهاد در اصول و فروع اسلام به متدولوژی رویکرد تاریخی شریعتی به اسلام نمی‌انجامید، اصلاً و ابداً اسلام تطبیقی نمی‌توانست در عصر حاضر در برابر اسلام انطباقی علوم طبیعی مهدی بازرگان یا اسلام انطباقی علوم اجتماعی مجاهدین خلق به عنوان آلترناتیو در طول یک قرن گذشته مقاومت نماید.»

۱۱ - تثبیت استراتژی چریک‌گرایی شهری یا مسلحانه از نیمه دوم دهه ۴۰ تا اواخر نیمه اول دهه ۵۰ به عنوان «گفتمان مسلط استراتژی تغییر» در جامعه ایران باعث گردید که شریعتی تا آخر عمر بیولوژیک خودش جهت خارج کردن اندیشه‌اش از زندان کتاب‌ها و زندان سخنرانی‌ها ناکام بماند. هر چند که شریعتی در دوران مخفی بودنش پس از بسته شدن ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی و توتالیتزر

پهلوی دوم و قبل از دستگیری و زندان در نامه‌هایی که به مرحوم همایون و مرحوم ناصر میناچی می‌نوشت، «از حسینیه ارشاد ساخته شده توسط مرحوم همایون به عنوان یک حزب یاد می‌کرد که با بسته شدن درب‌های آن توسط ساواک، درب‌های آن حزب آرمانی شریعتی در دورترین روستاهای ایران باز خواهد شد». ولی منهای «جوهر انگیزه‌دهی» و «جوهر آرمان‌گرایانه» این داوری‌های شریعتی در باب حرکتش و در باب حسینیه ارشاد در سال‌های ۴۷ تا ۵۱ باید به ضرس قاطع اعلام کنیم که «اصلاً و ابداً حرکت نظری و خودآگاهی‌بخش شریعتی در زمان حیاتش نتوانست از زندان کتاب‌ها و نظریه‌های آکادمیک او خارج بشود و به عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و مبارزه طبقاتی جامعه ایران به عنوان موتور تاریخ و تحول اجتماعی وارد بشود»؛ و البته این بزرگترین رسالتی است که سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از خرداد ۵۵ الی الان برای خود تعریف کرده‌اند و در این رابطه اگر بخواهیم بزرگترین محصول و دستاورد ۴۱ ساله حرکت سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران و در ادامه آن جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را تعریف و تبیین و مشخص کنیم، جز این نخواهد بود که این جریان در طول ۴۱ ساله گذشته حیات سیاسی و اجتماعی خودش به عنوان تک‌سوار این عرصه، پیوسته تلاش کرده است تا اندیشه‌ها و نظریه‌های دو معلم کبیر خود یعنی محمد اقبال لاهوری و شریعتی را از زندان کتاب‌ها و زندان عرصه‌های آکادمیک دانشگاهی به عرصه اجتماعی و ماجراهای سیاسی و مبارزه طبقاتی جامعه‌ساز و تاریخ‌ساز ایران بکشانند؛ و برای آنهایی که عظمت این کار را فهم می‌کنند، خود همین اشاره کافی است تا به سختی راهی که ما چه در گذشته و چه در حال و چه در آینده در پیش داریم، پی ببریم.

۱۲ - علت شکست شریعتی در سرپل قرار دادن شهید محمد اکبری آهنگران و حسن آلابوش و محبوبه متحدین جهت وارد کردن استراتژی آگاهی‌بخش و تحزب‌گرایانه و جنبشی و سازمان‌گرایانه خودش به عنوان آلترناتیو به سازمان مجاهدین خلق و جریان‌های انشعابی این سازمان از بعد از کودتای اپورتونیستی جریان محمدتقی شهرام این بود که شریعتی در «تعیین سازمان مجاهدین خلق به عنوان سرپل دچار اشتباه شده بود»، چراکه «تا زمانیکه استراتژی و تمامی مبانی تنوریک این سازمان در عرصه‌های عام و خاص و مشخص مورد بازسازی مجدد قرار نگیرد و از نو در این رابطه بازسازی همه جانبه تشکیلاتی به انجام نرسد، تمامی تلاش‌های برون تشکیلاتی یا درون تشکیلاتی جهت انجام اصلاحات در سازمان مجاهدین خلق به بن‌بست می‌انجامد»؛ و لذا به همین دلیل است که در طول نیم قرن که از حیات

است که در جامعه امروز ایران بزرگترین رسالت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران است. حاله گفتمان لیبرالیستی و فردگراانه و صوفیانه، حاکم بر جامعه امروز ایران به گفتمان جامعه‌سازانه و آرمان‌گرایانه می‌باشد. در نتیجه تا زمانیکه این «تغییر گفتمان» در جامعه ایران حاصل نشود، هر گونه حرکت «جامعه‌سازانه و سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین گرفتار بحران تشکیلات‌سوز خواهد شد.»

باری بدین ترتیب است که در عرصه داوری تاریخی نسبت به فراز و فرود استراتژی پیشگامی در جامعه ایران در نیم قرن گذشته (از سال ۴۷ شریعتی در حسینییه ارشاد الی الان) و در عرصه حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران مجبوریم که قبل از هر امری، داوری و باور خودمان را نسبت به «استراتژی پیشاهنگی» در جامعه ایران، در یک قرن گذشته و نسبت به استراتژی پیشروئی در ۱۵۰ سال گذشته تاریخ ایران مشخص کنیم؛ و مرزبندی استراتژی پیشاهنگی با استراتژی پیشروئی و استراتژی پیشگامی به روشنی مشخص سازیم، چراکه تنها در چارچوب تعریف و مشخص شدن این مرزبندی‌ها است که «استراتژی پیشگام سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌تواند در جامعه امروز ایران بازتولید بشود.»

۱۳ - «استراتژی پیشاهنگی» در جامعه ایران در یک قرن گذشته حیات سیاسی خود به عنوان یک «استراتژی تغییر» در چهار فرایند مختلف قابل تقسیم و تعریف می‌باشد که این چهار فرایند عبارتند از:

الف - فرایند اول در دهه پیشاکودتای ۱۲۹۹ انگلیسی رضاخان - سیدضیاء.

ب - فرایند دوم از شهریور ۲۰ یعنی تبعید رضاخان توسط انگلیس به جزائر موریس آفریقای جنوبی تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا.

ج - فرایند سوم از نیمه دوم دهه ۴۰ تا پایان نیمه اول دهه پنجاه.

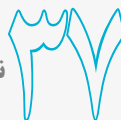
د - فرایند چهارم از مرحله پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ الی الان می‌باشد. ☀

ادامه دارد

درونی و برونی تشکیلات مجاهدین خلق می‌گذرد، (از تابستان ۴۴ الی الان) تمامی جریان‌های اصلاح‌طلب و اصلاح‌گرای درون و برون این تشکیلات به بن‌بست رسیده‌اند و همین امر عامل اصلی این گردیده است تا بنیانگذاران اولیه سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران و در ادامه آن جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از خرداد ۵۵ تا به امروز برعکس شریعتی به جای اینکه «اعتقاد به رویکرد اصلاح‌گرایانه و اصلاح‌طلبانه سازمان مجاهدین خلق از درون و برون این سازمان داشته باشند، معتقد به حرکت درون تشکیلاتی خود نیروی‌های جنبش ارشاد شریعتی، جهت کسب صلاحیت تنوریک و تکیه بر حرکت مستقل خود در عرصه عملی و نظری و تنوریک و سیاسی و تشکیلاتی و استراتژی هستند». هر چند که هزینه پرداختی برای نیل به این آرمان خود کمرشکن و استخوان‌سوز می‌باشد چراکه این رویکرد و استراتژی باید تمامی مشکلات این مسیر را از نو تجربه نماید. لذا بحران‌های تشکیلات‌سوز سال‌های ۵۹ و ۶۰ این جریان حداقل هزینه‌ای بوده است که این جریان پرداخت کرده است؛ و بی‌شک در این رابطه در طول ۴۱ سال حیات خود پیوسته مترصد ظهور هیولای جدید مشکلات تشکیلاتی می‌باشد.

یادمان باشد که مهمترین شاخص و تمایز بین دوران شریعتی و دوران حیات سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این است که در دوران ۵ ساله حیات جنبش ارشاد شریعتی (۴۷ تا ۵۱) به علت مسلط بودن گفتمان آرمان‌خواهانه و جامعه‌سازانه بر جامعه ایران، شرایط برای اعتلای حرکت جامعه‌سازانه شریعتی چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی فراهم بوده است، در صورتی که در دوران حیات جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به علت جایگزین شدن «گفتمان فردگراانه و لیبرالیستی و صوفیانه بر جامعه ایران امروز، شرایط اعتلای جنبش جامعه‌سازانه بسیار سخت و محدود می‌باشد». در نتیجه، در این رابطه هرگز نباید در داوری بین شرایط اعتلای حرکت جنبش آگاهی‌بخش ارشاد شریعتی با شرایط امروز جامعه ایران دچار اشتباه بشویم.

بی‌شک در شرایط امروز جامعه ایران که «گفتمان لیبرالیستی و فردگرایانه و صوفیانه بر جامعه ایران حاکم می‌باشد گرچه در عرصه فضای مجازی توازن قوا به سود جنبش و بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، اما با همه این احوال در مقایسه فضای واقعی جامعه ایران یک منتقال کار جامعه‌سازانه و سازمان‌گرایانه از یک خروار کار اجتماعی و سیاسی زمان شریعتی که گفتمان آرمان‌گرایانه بر جامعه ایران حاکم بوده است، بیشتر دارای دستاورد می‌باشد» و بدین ترتیب



# «توحید» با دو رویکرد

# ۳۶

## «اقبال» و «شریعتی»

حال در چارچوب این رویکرد و نگاه اقبال به «زمان طبیعی» به عنوان بستر تبیین فلسفی و کلامی «توحید از خدا و انسان و جهان» برمی‌گردیم به رویکرد شریعتی و در کل دستگاه فلسفی و کلامی اقبال «ترم زمان» را برمی‌داریم و به جای آن «ترم تاریخ» قرار می‌دهیم تا ببینیم آیا در دستگاه فلسفی و کلامی اقبال تغییری رخ می‌دهد؟ شریعتی در تعریف خود از «تاریخ» می‌گوید:

«تاریخ اطلاع بر گذشته‌ها نیست. تاریخ مجموعه حوادثی که پیش از این روی داده است. نیست. تاریخ مطالعه فرهنگ‌های مستقل. تمدن‌های مستقل و جامعه‌های مستقل و اقوام و نژادهای مشخص و معین در یک عمر خاص نیست. تاریخ حتی اطلاع بر تغییرات و تحولات مختلف این واقعیت‌ها در طول زمان و ادوار مختلف نیست. تاریخ. تاریخ ادبیات. شعر یا هنری که نویسنده، شاعر یا هنرمندی به نام مورخ با انتخاب عناصر موجود در گذشته خلق می‌کند و خود طبق ذوق عقیده و آرمان خویش بدان شکل و جهت و معنی خاص می‌بخشد. نیست. تاریخ آئینه عبرت نیست. تاریخ گفتگو از آنچه بوده است و دیگر نیست. نیست. تاریخ گذشته‌ای است که زمان حال را پدید آورده است. تاریخ حرکتی است که به سوی آینده در جریان است. تاریخ «عمر نوع انسان» است. چنانکه یک فرد انسان واقعیتی است که در مسیر عمر طی سال‌های زندگی از تولد تا حال «شکل گرفته» و شخصیت یافته است. نوع انسان در مسیر عمرش یعنی «تاریخ» که در طی آن زندگی کرده است.

مرغ بر بالا پران و سایه‌اش  
ابلهی صیادان سایه شود  
بی خبر کان عکس آن مرغ هواس  
بی‌خبر که اصل آن سایه کجاست

دفتر اول مثنوی - ص ۱۱ - س ۱۰

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم  
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست  
عبان نشد که چرا آمدم کجا رفتم  
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس

دیوان حافظ - ص ۳۰۵ - س ۱ به بعد

اقبال، برعکس همه اینها «روح را یک امر اکشن و عمل می‌داند و عین حرکت تعریف می‌کند» و در چارچوب این تعریف از روح است که او به «توحید روح و بدن» در چارچوب «توحید حیات و ماده» در جهان می‌پردازد.

خامسا اقبال در تبیین «توحید، بین طبیعت و ماوراءالطبیعت» نه به رویکرد حلولی هگلی اعتقاد دارد و نه به رویکرد اتحاد وجودی تصوف و نه به رویکرد جدا از هم و بیگانه از هم فلاسفه یونانی معتقد است. چراکه او معتقد است که اصلاً «بیرون از خداوند وجودی نداریم و بیرون از خداوند وجود ندارد»؛ به عبارت دیگر از نظر اقبال «همه وجود در خداوند هستند، نه خداوند در همه وجود». (آنچنانکه رویکرد حلولی و اتحاد وجودی معتقد بودند و معتقد نیز هستند) و علت اینکه اقبال اصل علیت ارسطویی را به چالش می‌کشد آن است که می‌خواهد بگوید که «بیرون از خداوند چیزی وجود ندارد که خداوند به عنوان علت اولی باشد، مابقی معلولان.»

سادساً اقبال در رابطه با توحید بین خدا و انسان، این رابطه را در چارچوب «نیاز بانهایت به بی‌نهایت» تبیین می‌نماید. آنچنانکه دکارت در این رابطه می‌گوید: «من می‌خواهم بی‌نهایت را پیدا کنم تا خودم را تسلیم آن بی‌نهایت نمایم.»

به شکل کنونی رسیده است؛ بنابراین مبالغه‌آمیز نخواهد بود اگر به زبان اگزیستانسیالیسم بگوییم: انسان «وجودی» است که در تاریخ «ماهیت» می‌گیرد؛ بنابراین تاریخ آفریننده «چگونگی» انسان است و از این رو تاریخ سرگذشت «انسان گشتن» این حیوانی است که بر روی دو پایش راه می‌رود و این سرگذشت که چنین رسالت دقیق و عظیمی را بر عهده دارد. به این دقت انجام داده است و نمی‌تواند بر عبث و بیهوده و تصادفی و بی‌جهت و فاقد علیت و وحدت عینی و حقیقت علمی باشد؛ بنابراین علم تاریخ «علم شدن انسان» است و چون انسان هم اکنون و نیز همیشه در حال شدن است. بنابراین «تاریخ شناخت گذشته انسان نیست» شناخت «چگونگی شدن انسان و علل و عوامل و قوانین تغییر و تحول و رشد و تکامل و بیماری و سلامت و ضعف و قدرت انسان و جامعه انسانی است»؛ بنابراین بررسی و مطالعه اقوام و جوامع و حوادث گذشته، خود تاریخ نیست. بلکه نمونه‌های جزئی و عینی‌اند که مورخ از این طریق می‌کوشد تا قوانین علمی تاریخ را کشف کند. قوانین علمی‌ای که هم انسان را می‌شناساند و جامعه انسانی را و کیفیت تکوین آن را و هم حال و آینده نوع انسان و تقدیر تاریخی او را و به خصوص به انسان آگاه که تاریخ به او آموخته است که قوانین حرکت و تحول و تکوین جامعه و تمدن و نوع انسان کدام‌اند و معلول چه عللی» (م. آثار ۱۱ - ص ۷۶ - ۷۷).

آنچه از عبارات فوق شریعتی قابل فهم است اینکه:

۱ - آنچنانکه سنگ زیربنای متافیزیک اقبال بر «مقوله زمان طبیعی» استوار می‌باشد، سنگ زیربنای متافیزیک شریعتی بر ترم «تاریخ» استوار می‌باشد.

۲ - آنچنانکه اقبال توسط «زمان طبیعی» می‌کوشد تا رویکرد ذات‌گرایانه و طبایع‌گرایانه و ماهیت‌گرایانه ارسطویی در باب جهان و انسان به چالش بکشد و با تبیین زمان‌مند دانستن خداوند و انسان به صورت مشترک در همین وجود و با «تبیین انسان به عنوان جانشین خداوند و برگزیده خداوند و امانت‌دار خداوند» توسط «زمان طبیعی»، به تبیین اراده و اختیار انسان بپردازد، شریعتی نیز با «بازتعریف تاریخ» به عنوان «علم شدن انسان و وجود» علاوه بر اینکه مانند اقبال با رویکرد ذات‌گرایانه و ماهیت‌گرایانه و طبایع‌گرایانه ارسطویی و فلاسفه یونانی مرزبندی می‌نماید، توسط این رویکرد تاریخی خودویژه خود، می‌کوشد تا رویکرد ذات‌گرایانه چهارده قرن گذشته فلاسفه و متکلمین مسلمان در باب انسان به چالش بکشد و برای انسان مانند اقبال، «به عنوان

جانشین خداوند و برگزیده خداوند و امانت‌دار خداوند، اراده فاعل و خالق قائل شود» و جبر تصوف مولوی و حافظ و غزالی و اشاعره و جبر علیت ملاصدرا و فلاسفه مشاعی و اشراقی به چالش بکشد، لذا در این رابطه است که شریعتی می‌گوید:

«توحید به عنوان یک جهان‌بینی عبارت است از نوع فهم جهان در ذهن انسانی که به توحید معتقد است و بعد انعکاس این جهان‌بینی مبتنی بر توحید در تلقی و در تفسیر دیگر مسائل فلسفی و همچنین تأثیر این جهان‌بینی توحیدی در رفتار، در احساس، در اندیشه، در روابط اجتماعی و در نظام حاکم بر جامعه. در این جهان‌بینی هستی به دو «وجه اعتباری» تقسیم می‌شود: ۱ - غیب، ۲ - شهادت، یعنی به اصطلاح امروز: محسوس و نامحسوس یا به معنی دقیق‌تر، آنچه از دسترس بررسی و مشاهده و تجربه (و در نتیجه علم) دور و از برابر ادراک حسی ما پنهان است و آنچه پیداست و مشهود و این یک نوع ثنویت یا دوگانگی هستی نیست. بلکه این یک تقسیم‌بندی نسبی است. نسبت به انسان و در رابطه با معرفت او. بنابر این تقسیم‌بندی غیب و شهادت، در واقعیت یک بحث «معرفت‌شناسی» است نه جهان‌شناسی و این یک تقسیم‌بندی منطقی است که علم نیز آن را نه تنها قبول دارد که خود بدینگونه تقسیم می‌کند. در جهان‌بینی توحیدی، طبیعت یعنی عالم «شهادت» عبارت است از مجموعه «آیه‌ها» و «سنت‌ها». نفی وابستگی انسان به همه قدرت‌های اجتماعی و ارتباط منحصر آدمی در همه ابعادش. با «شعور و اراده حاکم بر وجود» لازمه جهان‌بینی توحیدی است. انسان در جهان‌بینی توحیدی تنها از یک قدرت می‌هراسد. تنها در برابر یک قاضی مسئول است و تنها به یک قبله روی دارد و تنها به یک دست و دستگاه طمع بسته است و همین. جهان‌بینی توحیدی یک وحدت کلی را در وجود نشان می‌دهد. وحدت میان سه اقنوم جدا از هم: خدا، طبیعت و انسان. زیرا منشأ یکی است. همه یک جهت دارند و همه با یک اراده و یک روح مشترک و حیات دارند» (جهان‌بینی توحیدی - ص ۲۵ - ۲۶ - ۲۹).

۳ - جوهر مشترک دستگاه فلسفی و کلامی اقبال و شریعتی «انسان بما هو انسان» است. همان انسانی که در این دو دستگاه فلسفی و کلامی هم جانشین خداست و هم برگزیده خدا و هم امانت‌دار خداست، مانند خداوند اراده و اختیار و قدرت آفرینندگی دارد و مانند خداوند فاعل و خالق و مدیر می‌باشد.

۴ - هم اقبال و هم شریعتی در چارچوب تبیین جهان توسط توحید

و در دستگاه فلسفی و کلامی خود قبل از هر چیز ماوراءالطبیعت را در پیوند با طبیعت (نه به شکل حولی هگلی و وحدت وجودی اسپینوزائی) به صورت عرضی تبیین می‌نمایند و به جدائی (ارسطوئی و افلاطونی) ماوراءالطبیعت از طبیعت پایان می‌دهند؛ و خدای بازنشسته و خسته و بیکار و ناظر و صانع نشسته در ماوراءالطبیعت به صورت فاعل و خالق و آزاد و مدیر دائماً در حال خلق جدید و محیط بر طبیعت، تبیین می‌کنند؛ و به جای اینکه خدا را مانند هگل و اسپینوزا و عرفا وارد طبیعت کنند، طبیعت را به صورت محاط در خداوند قرار می‌دهند؛ و در آن دایره محیطی خداوند بر وجود، «خداوند را از رگ گردن انسان به انسان نزدیکتر می‌دانند.»

۵ - هم اقبال و هم شریعتی در چارچوب جهان‌بینی توحید و در کادر خداوند محیط بر وجود، «معتقد به تقدم حیات بر ماده هستند» و در چارچوب همین «تقدم حیات بر ماده» تمامی هستی را «حیات‌دار» می‌دانند و حتی خود ماده را هم به صورت مرده نمی‌بینند بلکه مرتبه‌ای نازل از حیات برای آنها قائل هستند و «حیات را در وجود، نشأت گرفته از خداوند می‌دانند؛» که به صورت یک پروسس از آغاز تا انجام وجود در حال حرکت و تکامل آزاد هدف‌دار به طرف جلو می‌باشد. آنچنانکه وحی نبوی پیامبران ابراهیمی که همان پروسه نبوت می‌باشد مرتبه‌ای از همین تکامل پروسس حیات در وجود می‌دانند.

۶ - هم اقبال و هم شریعتی در چارچوب جهان‌بینی توحیدی و دستگاه فلسفی و کلامی خود سه رویکرد را به چالش می‌کشند:

الف - رویکرد فلسفی یونانی‌زده ارسطوئی و افلاطونی و افلوپینی.

ب - رویکرد صوفیانه اشعری مشرب و جبرگرایانه و اختیارستیز و دنیاگریز و عزلت‌نشین و جامعه‌ستیز.

ج - رویکرد فقه‌گرایانه اسلام فقیهانه و اسلام روایتی و اسلام ولایتی تکلیف‌گرایانه و تعبدگرایانه و مقلدگرایانه.

۷ - هم اقبال و هم شریعتی، در چارچوب جهان‌بینی توحیدی به موازات اینکه جهان‌بینی ایده‌الیستی افلاطونی و جهان‌بینی فلسفی ارسطوئی را به چالش می‌کشند و در تمامی عرصه‌ها، با دو رویکرد افلاطونی و ارسطوئی مبارزه می‌کنند و به جای ترم «روح» (در صورت کلان وجودی و خرد انسانی) در برابر ماده و بدن انسان، بر ترم «حیات» تکیه می‌کنند، هستی را در

چارچوب محاط در وجود خداوند پر شده از حیات تبیین می‌نمایند.

۸ - هم اقبال و هم شریعتی، در چارچوب جهان‌بینی توحید و دستگاه فلسفی و کلامی خود، «معتقدند که تفسیر جهان آنها برای تغییر انسانی و جهان و جامعه می‌باشد؛» و آنچنانکه اقبال می‌گوید: «جهان‌نمائی یا همان تبیین جهان. برای جهان‌گشائی یا تغییر جهان می‌باشد». بنابراین، در دو رویکرد توحیدی اقبال و شریعتی «تفسیر برای تفسیر نیست.»

۹ - هم اقبال و هم شریعتی، به علت اینکه هر دو از «اصلاح‌گرایان» عصر و نسل خود می‌باشند، معتقدند که پروژه اصلاح‌گرایانه اجتماعی آنها در گرو دو مؤلفه اصلاحات نظری توسط بازسازی اسلام و اصلاحات عملی توسط بازسازی سیاسی مسلمین، جهت نجات از انحطاط می‌باشد. لذا به همین دلیل است که هم اقبال و هم شریعتی، پروژه اصلاحات عملی خود را در گرو پروژه اصلاحات نظری خود می‌دانند؛ به عبارت دیگر، «نجات مسلمین از نظر آنها در گرو نجات اسلام از زندان اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام صوفیانه و اسلام متکلمانانه اشعری و اسلام فیلسوفانه ارسطوئی و افلاطونی می‌باشد.»

۱۰ - هم اقبال و هم شریعتی، جهت مبارزه با اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام صوفیانه معتقدند که قبل از هر چیز جهت «بازسازی اسلام تطبیقی» در چارچوب «اجتهاد در اصول» باید به بازسازی کلامی اسلام توسط جهان‌بینی توحیدی پردازیم؛ و «اجتهاد در اصول» را از کلام و جهان‌بینی توحیدی شروع کنیم؛ و به همین دلیل هم اقبال و هم شریعتی «بازسازی فقه و عرفان و فلسفه در عرصه اسلام تطبیقی، در گرو بازسازی تطبیقی کلام اسلامی توسط توحید به عنوان جهان‌بینی می‌دانند.»

۱۱ - هم اقبال و هم شریعتی معتقدند که عامل انحطاط تمدنی و انحطاط سیاسی و انحطاط فرهنگی مسلمانان از قرن پنجم به بعد، «انحطاط نظری اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام صوفیانه و اسلام فیلسوفانه یونانی‌زده بوده است». بنابراین در این رابطه بود که هم اقبال و هم شریعتی جهت مبارزه با «انحطاط تمدنی و انحطاط سیاسی و انحطاط فرهنگی مسلمانان، معتقد بودند که باید اسلام فقهاتی و اسلام صوفیانه و اسلام فیلسوفانه و اسلام متکلمانانه اشعری‌گرایانه به چالش کشیده شود.» ☀

ادامه دارد





## که از نو باید او را شناخت!

### استراتژی سه مؤلفه‌ای «اصلاحات» اقبال و شریعتی

بازسازی همه جانبه اسلام در اصول و فروع می‌دانست؟

چرا اقبال لاهوری در عرصه اصلاح دینی در جوامع مسلمان، به جای «احیاء علوم غزالی» به پروژه «بازسازی فکر دینی در اسلام» معتقد بود؟

چرا اقبال لاهوری در عرصه پروژه بازسازی اسلام خود معتقد بود که «تمامی اصول و فروع دین اسلام باید از نو توسط اجتهاد در اصول و فروع» بازسازی بشود؟

چرا اقبال لاهوری در عرصه بازسازی اصول و فروع اسلام (توسط اجتهاد در اصول و فروع) معتقد بود که این پروژه باید از «اصلاحات کلامی» شروع بشود؟

چرا اقبال لاهوری پروژه «بازسازی کلامی اسلام را از بازسازی شناخت ما نسبت به خداوند» آغاز کرد؟

چرا اقبال لاهوری پروژه «بازسازی شناخت ما از قرآن»، از وحی‌شناسی آغاز کرد؟

چرا اقبال لاهوری برای «بازسازی جایگاه عقل برهانی استقرایی انسان» از اصلاح فهم ما نسبت به خاتمیت پیامبر اسلام آغاز کرد؟

بررسی موضوع «استراتژی اصلاحات» در رویکرد اقبال و شریعتی با طرح چند سؤال آغاز می‌کنیم.

آیا بدون «تنویری اصلاحات» می‌توان به عنوان یک مصلح نظری و اجتماعی حرکت اصلاح‌گرایانه انجام داد؟ اگر هر گونه حرکت اصلاح‌گرایانه نظری و عملی نیازمند به تنویری اصلاحات مربوطه باشد و بدون «تنویری اصلاحات» گرفتار پراگماتیست می‌شویم، برای ما «تنویری اصلاحات» چگونه حاصل می‌شود؟

آیا می‌توان با رویکرد انطباقی از تنویری اصلاحات دیگران برای جامعه دیگر کپی - پیست کرد؟

چرا ما اقبال را «مصلح» می‌خوانیم اما شریعتی را «انقلابی»؟

به لحاظ نظری و تئوریک چه تفاوتی بین «مصلح» و «انقلابی» وجود دارد؟

آیا واقعاً شریعتی «مصلح» بود یا «انقلابی»؟

چه تفاوتی بین «مصلح» و «رفرمر» وجود دارد؟

آیا اگر در جامعه‌ای شرایط برای «اصلاحات رادیکال» و همه جانبه وجود داشته باشد، اصلاً «انقلاب» تکوین پیدا می‌کند؟

اگر مؤلفه‌های «تنویری اصلاحات» اقبال در سه مؤلفه «اصلاحات فرهنگی» و «اصلاحات اجتماعی» و «اصلاحات سیاسی» خلاصه نمائیم، در رویکرد اقبال کدامین مؤلفه از «اصلاحات» بر دیگری اولویت دارد؟

چرا اقبال لاهوری به این دریافت رسید که بدون «اصلاحات فرهنگی» در جامعه سنت‌زده و خرافات‌زده نمی‌توان به «اصلاحات اجتماعی» و «اصلاحات سیاسی» دست پیدا کرد؟

چرا اقبال لاهوری در جوامع دینی مسلمانان «اصلاحات فرهنگی» در گرو



اقبال از بازسازی موضوع خاتمیت نبوت پس از پیامبر اسلام چه هدف نظری و عملی دنبال بود؟

چرا اسلام تاریخی نیاز به بازسازی مستمر دارد؟

چرا بازسازی اسلام فراتاریخی غیر ممکن می‌باشد؟

چرا اقبال لاهوری بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی را در فرمول «پیوند ابدیت و تغییر» خلاصه می‌کند؟

چرا شریعتی ضرورت اصلاح دینی و بازسازی تطبیقی اسلام را در شعار «نجات اسلام قبل از مسلمین» خلاصه می‌کرد؟

چرا هم اقبال و هم شریعتی به این حقیقت دست پیدا کرده بودند که «بدون اصلاح دینی در جوامع مسلمان امکان اصلاح اجتماعی» وجود ندارد؟

چرا شریعتی پروژه «اصلاح کلامی» اسلام را از «توحید» شروع کرد، اما اقبال از «اصلاح شناخت ما به الله و خداوند»؟

آیا بدون «بازسازی کلامی شناخت ما نسبت به خداوند و الله» امکان «اصلاح کلامی» اسلام وجود دارد؟

آیا بدون «اصلاح کلامی» اسلامی، امکان «اصلاح فقهی» قرآن وجود دارد؟

آیا آنچنانکه سیدجمال معتقد بود، توسط انحطاط‌دائی جوامع مسلمین می‌توانیم به نجات اسلام دست پیدا کنیم؟

در رابطه با انحطاط اسلام و مسلمین کدامین به لحاظ زمانی اولویت داشته است؟

آیا انحطاط مسلمین باعث انحطاط فهم آنها از اسلام شده است یا اینکه برعکس انحطاط فهم اسلام باعث انحطاط مسلمین گردیده است؟

چرا از زمانیکه موضوع انحطاط‌دائی جوامع مسلمین در دستور کار پیشگامان نظری مسلمان قرار گرفت موضوع بازسازی اسلام توسط اقبال مطرح شد؟

بازسازی فهم ما از قرآن چگونه حاصل می‌شود؟

آیا بدون نفی «اسلام روایتی» می‌توان به بازسازی فهم ما از قرآن دست پیدا کرد؟

اگر پیامبر اسلام را به عنوان یک مصلح بدانیم (نه یک انقلابی)، «تئوری اصلاحات» او برای تغییر جوامع بشری در قرن هفتم میلادی چگونه بوده است؟

چرا اقبال در کلیات اشعار خود سعی وافر دارد تا «استراتژی اصلاحات» خود را در شعار «لا اله الا الله» خلاصه و فرموله نماید؟

چرا هم اقبال و هم شریعتی در عرصه پروژه بازسازی اسلام، فلسفه یونان و تصوف جبرگرا و فقه دگماتیست حوزه‌های فقهاتی را به چالش می‌کشند؟

این شعار شریعتی که می‌گفت «آنچنانکه مصدق به شعار اقتصاد بدون نفت اعتقاد داشت من به شعار اسلام منهای روحانیت معتقد هستم» به چه معنی می‌باشد؟

چرا پیامبر اسلام پروژه «اصلاحات» خود را از «بازسازی کلامی فهم و شناخت بشریت قرن هفتم نسبت به خداوند شروع کرد»، اما امام علی از «بازسازی فهم جامعه مسلمان دهه سوم قرن اول هجری نسبت به عدالت آغاز کرد»؟

آیا پیامبر اسلام بدون بازسازی کلامی شناخت بشر قرن هفتم نسبت به خداوند می‌توانست پروژه اصلاحات خود را به انجام برساند؟

آیا در جامعه دینی «اصلاحات اجتماعی» و «اصلاحات سیاسی» بدون «اصلاحات دینی و فرهنگی» امکان‌پذیر است؟

آیا با «اصلاحات فقهی» تنها می‌توان به بازسازی اسلام دست پیدا کرد؟

چرا اقبال تئوری «اصلاح اجتماعی» خود را از «آزادی انسان» یا «انسان آزاد» در چارچوب تبیین ختم نبوت پیامبر اسلام آغاز می‌کند؟

اگر «اصلاح کلامی» اسلام از بازسازی فهم ما نسبت به خداوند



حاصل می‌شود و بازسازی اجتماع از بازسازی فهم ما نسبت به عدالت حاصل می‌شود، چه پیوندی بین این دو اصل وجود دارد؟

موضوعی که طرح آن در اینجا ضرورت پیدا می‌کند اینکه چه در گذشته و چه در حال و چه در عرصه عمل و چه در عرصه نظر، «تئوری به عنوان راهنمای عمل» نتوانسته جایگاه خود را پیدا کند؛ و در همین رابطه تئوری‌پروری و تئوری‌سازی توسط نظریه‌پردازان به صورت علمی هنوز در دیسکورس ما به صورت یک وظیفه درنیامده است؛ و هنوز به این حقیقت ایمان پیدا نکرده‌ایم که بدون تئوری‌پروری و بدون کشف تئوری‌ها و بدون داشتن تئوری در عرصه عمل و حرکت قطعاً و جزماً حرکت ما گرفتار گرداب و بحران و ورطه پراگماتیست می‌شود.

حتماً این جمله لنین را بارها شنیده‌ایم که «بدون تئوری انقلابی نمی‌توان به عمل انقلابی دست پیدا کرد» و یا اینکه «یک مقال عمل انقلابی نیازمند به یک خروار تئوری می‌باشد» و حتماً این کلام امام علی شنیده‌ایم که می‌فرماید: «حملوا عقولهم علی اسبافهم - اندیشه‌ها و تئوری خود را بر عمل خود سوار کنید». بدون تردید هرگز از خود سؤال نکرده‌ایم که چرا ما هنوز یک تئوری در باب «عدالت» یا «توحید» یا «نبوت» یا «وحی» یا «اخلاق» یا «اصلاحات» و غیره نداریم؟

پیوسته تمامی پیشقراولان نظری و عملی قبلی ما بر پایه یک سلسله دانستنی‌های سیاسی و اجتماعی و مذهبی حرکتی و عملی آغاز کرده‌اند، ولی از آنجائیکه عمل و حرکت آنها نه در آغاز و نه در ضمن عمل به صورت تئوریک تکوین و اجرا و هدایت و بالاخره جمع‌بندی نشده است، حرکت آنها نه به لحاظ افقی و نه به لحاظ عمودی نتوانسته است در جامعه رشد و تکامل پیدا کند. لذا تا زمانیکه «فاعل» و «عامل» اندیشه‌ها و نظریه‌ها حضور فیزیکی داشته‌اند، رویکرد آنها جاری و ساری و زنده بوده است و همینکه حضور فیزیکی آنها ناممکن می‌شده است، دیگر همراه با غیبت فیزیکی آنها حرکت و رویکرد آنها هم خاموش می‌شده است و یا حداکثر حرکت و اندیشه آنها به صورت مجموعه‌ای از دانستنی‌ها و یا خاطرات گذشته درمی‌آمده است؛ که البته تنها به درد افزایش دانستنی‌های نسل بعد می‌خورده است. واقعاً چرا تا کنون یکبار از خود سؤال نکرده‌ایم که چرا برعکس مغرب زمین، در جامعه ما حرکت تشکیلاتی و سازمان‌گرایانه (چه در

جریان‌های جنبش سیاسی و چه در جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و چه در قاعده جامعه بزرگ ایران هنوز پس از ۱۵۰ سال که از عمر جنبش تحول‌خواهانه مردم ایران می‌گذرد و جامعه بزرگ ایران چه در انقلاب مشروطیت که اولین انقلاب دموکراتیک در قاره آسیا بوده است و چه در جنبش رهائی‌بخش ملی کردن صنعت نفت که جامعه بزرگ ایران سر سلسله‌جنبان جنبش رهائی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی بوده است و حتی چه در انقلاب ضد استبدادی ۵۷ که نسبت به جمعیت آن روز ایران عظیم‌ترین انقلاب فراگیر توده‌ای در تاریخ بشر بوده است) نتوانسته است نهادینه بشود؟

حتی در عرصه حرکت‌های تشکیلاتی و سازمان‌گرایانه جریان‌های جنبش سیاسی ایران چه در داخل و چه در خارج از کشور هنوز نتوانسته‌ایم از آفت فردیت رهبری نظری و عملی نجات پیدا کنیم؛ و هنوز نتوانسته‌ایم رهبری جمعی نظری و عملی تشکیلاتی چه در عرصه افقی و چه در عرصه عمودی نهادینه بکنیم؟

شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که چرا پیشقراولان نظری و عملی ما که خود ادعای پیشاهنگی و پیشروئی و پیشگامی در عرصه عمل و نظر داشته‌اند، در طول ۱۵۰ سال گذشته یا به صورت غریزی حرکت می‌کرده‌اند و یا به صورت انطباقی با کپی - پیست کردن تئوری‌های دیگر اندیشمندان و نظریه‌پردازان جوامع دیگر برای حرکت خود دانستنی‌هایی تهیه می‌کرده‌اند که نه تنها به درد هدایت‌گری حرکت در جامعه ما نمی‌خورده است، بلکه تنها فونکسیون آن‌ها اشباع و اغناء ذهنی روشنفکران و صاحب نظران پیشقراول جامعه ما بوده است؟ ☀

ادامه دارد



# مبانی «متافیزیک قرآن» یا «متافیزیک پیامبر اسلام»

## «تفسیر روحانی از جهان»، «آزادی انسان»

# «نفس انوریتها در ذهن و عین»

تاکید نماید، به آن نام «الله» می‌دهد.

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - اللَّهُ الصَّمَدُ - لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ - وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا - بگو الله یگانه است - الله بی‌نیاز است - نه زاید و نه زائیده شده است - و هیچکس همتای او نیست» (سوره اخلاص - آیات ۱ تا ۴).

باز در جای دیگر از قرآن، پیامبر اسلام در تفسیر این تجربه نبوی و باطنی خود از خداوند، الله را در عرصه «زمان» به تفسیر می‌کشد.

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - الله اول است و آخر است و ظاهر است و باطن است و به همه چیز دانا می‌باشد» (سوره حدید - آیه ۳).

همچنین در جای دیگر از قرآن پیامبر اسلام در تفسیر این تجربه نبوی و باطنی خود از خداوند، الله را در عرصه «خلقت مستمر» این جهان تفسیر می‌نماید.

«...كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ - الله دائماً در حال خلق جدید می‌باشد» (سوره الرحمن - آیه ۲۹) و

«وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ - همه وجود با نیروی خود خلق کردیم و اکنون در حال فراخی دادن آنها به سوی آینده باز هستیم» (سوره ذاریات - آیه ۴۷).

باز در جای دیگر، پیامبر اسلام در تفسیر این تجربه نبوی خود از خداوند، در عرصه رابطه خدا با انسان، «الله را در انسان می‌بیند، نه انسان را در الله»،

گرانگه و ثقل پروسس دعوت ۲۳ ساله پیامبر اسلام، تجربه باطنی و نبوی، «شناخت خداوند به عنوان الله» می‌باشد که پیامبر اسلام قبل از بعثت - در دوران ۱۵ ساله حرائش - توانست به آن نائل شود. البته پیامبر اسلام این تجربه باطنی و نبوی‌اش، در قرآن در شرایط و زمان مختلف، به صورت متفاوتی تفسیر کرده است، در جایی از قرآن، پیامبر اسلام این تجربه نبوی و باطنی خود از خداوند را، به صورت «نُورِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» تفسیر می‌کند.

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - الله نور آسمان‌ها و زمین می‌باشد، این نور مثل نوری است که از فتیله شیشه چراغ درون محفظه ساطع می‌شود، البته خود این نور درون شیشه چراغ محفظه، مانند یک ستاره درخشانی است که توسط فتیله از روغن زیتون تغذیه می‌کند؛ که روغن زیتون آن، محصول درخت پر برکت زیتون می‌باشد که این درخت زیتون نه شرقی و نه غربی است، این روغن زیتون چراغ آنچنان قابل احتراق می‌باشد که حتی ممکن است، خود به خود، بدون اینکه آتش به آن برسد، شعله‌ور گردد. لذا طبیعی است که چنین زیتونی در چنین چراغ روشنی، نورش دو چندان، یعنی نوری بالای نور باشد. الله هر که را بخواهد به شناخت نور خود هدایت می‌کند. این مثل‌ها برای فهم مردم زده می‌شود، خداوند به همه چیز دانا است» (سوره نور - آیه ۳۵).

در جای دیگر پیامبر اسلام در تفسیر این تجربه نبوی و باطنی خود از خداوند، به عنوان «خدای بی‌مثال» تفسیر می‌کند.

«...لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ - خداوند مثل هیچ چیزی که ما می‌شناسیم نیست. البته این خداوند بی‌مثال نسبت به ما شنوا و بیناست» (سوره شوری - آیه ۱۱).

در جای دیگر، پیامبر اسلام در تفسیر این تجربه نبوی و باطنی خود از خداوند آن الله را چون یک «من» توصیف می‌کند و بخاطر اینکه بر جنبه فردیت این «من نهائی»



«...وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ - ما به ایشان از رگ گردنشان نزدیکتریم» (سوره ق - آیه ۱۶)؛ و

«...هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ... - هر جا باشند با ایشان هستیم» (سوره حدید - آیه ۴).

در جایی دیگر پیامبر اسلام، در تفسیر این تجربه نبوی و باطنی خود از خداوند، «همه جهان و انسان را در الله می‌بیند، نه الله را در جهان.» «...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - در الله، ما از الله می‌آئیم و به همان الله باز می‌گردیم» (سوره بقره - آیه ۱۵۶) و

«...وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا - الله بر همه وجود، محیط است نه محاط» (سوره نساء - آیه ۱۲۶).

در جای دیگر پیامبر اسلام، در تفسیر تجربه نبوی و باطنی خود از خداوند، همه هستی و خلقت و وجود و جهان را «مولود الله به عنوان خالق در حال خلق می‌داند که بدون نقشه قبلی، به سوی آینده باز خلق می‌کند و پیش می‌رود.»

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ - خزانن همه وجود در کف ما است مادیت یافتن وجود از آن خزانن با اختیار ما انجام می‌گیرد» (سوره حجر - آیه ۲۱).

در جای دیگر پیامبر اسلام در تفسیر تجربه نبوی و باطنی خود از الله، «علم باری، آگاهی به خودش تعریف می‌کند» و علم باری به عنوان حصار بر خلقت و اراده و آزادی الله خالق و فاعل همه هستی نمی‌داند.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا - الله می‌داند آنچه را که پیش روی ایشان و پشت سر آنها است و علم الله بر او محیط نخواهد شد» (سوره طه - آیه ۱۱۰).

در جای دیگر پیامبر اسلام، در تفسیر تجربه نبوی و باطنی خود «از الله به نفی خدای حلولی می‌پردازد.»

«...رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ... - پروردگار شما پروردگار آسمان‌ها و زمین است و الله خالق آسمان‌ها و زمین از آغاز می‌باشد» (سوره انبیاء - آیه ۵۶).

در جای دیگر پیامبر اسلام در تفسیر تجربه نبوی و باطنی خود از الله، «الله را به عنوان خالق و فاعل و یکتا و بی‌شریک و در عرض وجود و دائماً در حال خلق جدید معرفی می‌کند.»

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا... - اگر غیر از الله، الهه دیگری

می‌بود، هستی فساد را می‌گرفت» (سوره انبیاء - آیه ۲۲) و

«...وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا - همه وجود در دایره علم خداوند،

عمل می‌کنند و الله خداوند خالق است» (سوره طلاق - آیه ۱۲) و

«...لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ... - الله خالق همه وجود است، نه ناظر

برونی آن» (سوره انعام - آیه ۱۰۲) و

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ - الله یکتا و بی‌شریک و زنده و پاینده

است» (سوره آل عمران - آیه ۲) و

«...صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْفَعَنَ كُلَّ شَيْءٍ... - الله خالق و فاعل، صانع همه

وجود می‌باشد» (سوره نمل - آیه ۸۸) یعنی الله هم خدای خالق است و

هم خدای فاعل و هم خدای صانع.

«اللَّهُ بِيَدِ الْخُلُقِ ثُمَّ يَعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ - الله به عنوان خالق، هستی

را از آغاز خود خلق کرد و همین وجود در وجود الله، به سوی او باز

می‌گردد. پس شما انسان‌ها هم که مخلوق آن الله خالق هستید، به سوی

آن الله بر می‌گردید» (سوره روم - آیه ۱۱).

«...يَبْدِئُ اللَّهُ الْخُلُقَ ثُمَّ يَعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ - الله هم در آغاز

خالق و فاعل می‌باشد و هم در ادامه و آخر و خلقت برای الله کاری آسان

است» (سوره عنکبوت - آیه ۱۹).

در جای دیگر پیامبر اسلام در تفسیر تجربه نبوی و باطنی خود از

الله، «رابطه وجود و هستی با الله، هم در عرصه خلقت نیازمند به الله

می‌داند و هم در عرصه تکامل و صبرورت و همدفداری این خلقت، در

پیوند با الله می‌داند و هم در دوام و پایداری آنها.»

«...وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ - همه

وجود، هم در عرصه خلقت و هم در عرصه شدن و تکامل در پیوند با

الله می‌باشند» (سوره مائده - آیه ۱۸) و

«...إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ - الله پروردگار من حافظ همه وجود

می‌باشد» (سوره هود - آیه ۵۷) و

«...إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا - الله مهندس و حسابگر کل وجود

است» (سوره نساء - آیه ۸۶) و

«...أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَىٰ

اللَّهِ يَسِيرٌ - الله می‌داند، آنچه در آسمان و زمین است، همانا همه اینها در

کتاب وجود می‌باشد؛ و علم به کتاب وجود برای الله کاری آسان است»

(سوره حج - آیه ۷۰) و

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا

تَسْفُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ - نزد الله است کلیدهای غیب و جز الله کسی از غیب آگاه نیست و الله بر تمامی زوایای وجود اعم از بر و بحر آگاه می‌باشد برگی از درختی نمی‌افتاد و دانه‌ای در ظلمات زمین و تر و خشک قرار نمی‌گیرد مگر اینکه در چارچوب علم او صورت می‌پذیرد» (سوره انعام - آیه ۵۹) و

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا... - الله سماوات را با ستون‌های نامرئی بر پا کرده است» (سوره رعد - آیه ۲) و

«... رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ نُمْ هَدَى - الله خالق است که هم خلق می‌کند و هم خلقت را هدایت می‌نماید» (سوره طه - آیه ۵۰).

در جای دیگر پیامبر اسلام، در تفسیر تجربه نبوی و باطنی خود از الله، «رابطه خداوند با انسان در خلقت را دو طرفه و مشارکتی می‌بیند نه یکطرفه و تکلیفی.»

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ... - الله اوضاع و احوال مردمی را تغییر نمی‌دهد، مگر آنگاه که خود ایشان آنچه را که در خود دارند تغییر داده باشند» (سوره رعد - آیه ۱۱) و

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - الله شما انسان‌ها را در شرایطی از شکم‌های مادرانتان خارج کرد که چیزی نمی‌دانستید و گرچه او ابزار شناخت را برای شما آماده کرد، اما کسب شناخت به خود شما مربوط می‌شود» (سوره نحل - آیه ۷۸).

در جای دیگر پیامبر اسلام، در تفسیر تجربه نبوی و باطنی خود از خداوند در عرصه انسان و اجتماع انسانی، «الله را به عنوان امر بالعدل و ناهی عن الظلم» تعریف می‌کند.

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّْا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ - وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - الله مثالی می‌زند، بنده مملوکی که به هیچ چیز توانائی ندارد با آنکه ما از جانب خویش به او روزی نیکو داده‌ایم که از آن نهان و عیان انفاق می‌کند آیا مساوی هستند، حمد از آن الله است، ولی بیشتر آنها نمی‌دانند - همچنین الله مثالی می‌زند، دو مرد را که یکی از آنها لال است و به هیچ چیز توانائی ندارند و سربار مولای خویش می‌باشد، زیرا هر جا فرستندش سودی نیارد. آیا این فرد با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و به راه راست می‌رود، برابرند» (سوره

نحل - آیات ۷۵ و ۷۶) و

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ... - الله به عدل و احسان امر می‌کند» (سوره نحل - آیه ۹۰) و

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ... - الله به فحشاء امر نمی‌کند» (سوره اعراف - آیه ۲۸).

در جای دیگر پیامبر اسلام در تفسیر تجربه نبوی و باطنی خود از خداوند، «الله را خدای بازنشسته و بیکار و خسته و بیرون از جهان تورات تحریف شده نمی‌داند.»

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يُدِ اللَّهُ مَغْلُوبَةً غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ... - یهودیان الله را خدای دست بسته به زنجیر یاد می‌کنند لعنت بر داوری آنها از الله، چراکه الله خدای دست باز است» (سوره مائده - آیه ۶۴).

در جای دیگر پیامبر اسلام در تفسیر تجربه نبوی و باطنی خود از خداوند، «تمام وجود را می‌بیند که در برابر الله به سجده در آمده‌اند.» «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ... - آیا ندیدی که همه وجود، در برابر الله دانماً در حال سجده کردن می‌باشند» (سوره حج - آیه ۱۸) و

«... وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ... - همه وجود الله را تسبیح می‌کنند و به سمت او شناور هستند و لیکن شما توان فهم تسبیح آنها را ندارید» (سوره اسری - آیه ۴۴) و

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبُحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ - آیا ندیدی که تمامی وجود و مرغان بال گشاده صلاه و نماز و تسبیح خداوند می‌گویند» (سوره نور - آیه ۴۱). ☀

ادامه دارد

# چگونه می‌توانیم «جهان» و «جامعه» را «تغییر» دهیم؟

## تغییر «گفتمان فردگرایانه» به «گفتمان جامعه‌گرایانه»

### در رویکرد امام علی



زیرا خشم توده‌ها نسبت به تو، حمایت طبقه و گروه خواص از تو را بی‌اثر می‌سازد و برعکس خشم و عصیان طبقه و گروه خواص از تو نمی‌تواند زیانی به رضایت مردم از تو وارد سازد. مالکا، گروه و طبقه خواص و نور چشمی‌ها و آقازاده‌ها در دوران آرامش بیش از همه مردم موجب تکلف و مشقت تو می‌گردند و در هنگام مبارزه یاری آنان از تو کمتر از همه گروه‌های اجتماعی و مردم می‌باشد؛ و همین خواص و نور چشمی‌ها و آقازاده‌ها بیشتر از همه گروه‌های جامعه بیزار از عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی و عدالت سیاسی و عدالت قضائی هستند. در هنگام درخواست از بیت‌المال بیشتر از همه مردم می‌خواهند و در هنگام پرداخت کمتر از همه مردم هزینه می‌کنند و چون از بیت‌المال به آنها ندهی دیرتر از همه قبول می‌کنند و در هنگام تنگنا و مبارزه و جنگ و گرفتاری کشور اینها کمتر از همه صبر و تحمل و شکیبایی می‌کنند. مالکا، بدان که ستون دین و ستون جامعه و ستون دفاع در برابر دشمنان فقط توده‌های مردم هستند (نه طبقه و گروه رانت‌خوار خواص) پس تنها تو باید بر توده‌های مردم تکیه کنی نه بر خواص و آقازاده‌ها و طبقه برخوردار. مالکا، در حکومت و زمامداری از آنانیکه پیوسته بر طبل ضعف و عیب و ناتوانی توده‌ها می‌کوبند دوری کن، چراکه وظیفه زمامداران و حکومت‌ها پوشانیدن ضعف‌های توده‌ها و

بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه بگیریم که هر گونه راه حل و پلاتفرمی که بخواهد در چارچوب قانون اساسی موجود به تغییر و اصلاح در جامعه ایران بپردازد اگر شارلاتانیسم نباشد جهل مرکب و عوام‌فریبی خواهد بود؛ و قطعاً محتوم به شکست می‌باشد که نمونه بارز آن جنبش سبز در سال ۸۸ است که عامل اصلی شکست جنبش سبز در سال ۸۸ جز این نبود که آنها می‌خواستند با طلائی کردن دهه ۶۰ حاکمیت خمینی، در چارچوب قانون اساسی و اصل «ولایت مطلقه فقهتی» برای مردم ایران بهشت افلاطونی بیافرینند که البته ۳۹ سال گذشته نشان داده است که تمامی ادعای این جناح و جریان جز جهنم چیزی نصیب ملت ایران نکرده است.

پر پیداست که دغدغه امام علی در فراز چهارم عهدنامه خود به مالک اشتر در خصوص تبیین تمرکز قدرت به عنوان عامل اصلی و آبخور اولیه تمام فسادهای موجود در یک جامعه و اعتقاد به اجتماعی کردن قدرت به عنوان تنها راه مبارزه با فسادهای موجود در جامعه، دغدغه‌ای باور کردنی می‌باشد.

فراز پنجم از عهدنامه امام علی به مالک اشتر: «وَ لِيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَ أَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ وَ أَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَةِ فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يَجْجِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَ إِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يَغْتَفِرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِيِّ مُنُونَةً فِي الرَّخَاءِ وَ أَقَلُّ مُنُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ وَ أَكْرَهُ لِلْإِنصَافِ وَ أَسْأَلُ بِالْإِحْصَافِ وَ أَقَلُّ شُكْرًا عِنْدَ الْإِعْطَاءِ وَ أَبْطَأُ عُدْرًا عِنْدَ الْمَنْعِ وَ أضعَفُ صَبْرًا عِنْدَ مُلِمَاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ وَ إِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَ جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صَعُوكَ لَهُمْ وَ مِيلُكَ مَعَهُمْ وَ لِيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَ أَسْنَأَهُمْ عِنْدَكَ أَطْلُبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ فَإِنَّ فِي النَّاسِ غُيُوبًا الْوَالِيُّ أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ وَ اللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سِتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ أَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ عَفْدَةَ كُلِّ حَفْدٍ وَ أَقْطَعْ عَنْكَ سَبَبَ كُلِّ وَثْرِ وَ تَغَابَ عَنِّ كُلِّ مَا لَا يَضِحُ لَكَ وَ لَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعٍ فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ وَ إِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ وَ لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعِدُكَ الْفَقْرَ وَ لَا جَبَانًا يَضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَ لَا حَرِيصًا يَزِينُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ فَإِنَّ الْبُخْلَ وَ الْجُبْنَ وَ الْحَرِصَ غَرَائِزَ سَتَى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ - مالکا، باید بهترین اعمال در نزد تو آن اعمالی باشد که از حق نگذرد و فراگیرترین در عدالت باشد و توان کسب حداکثر رضایت مردم را داشته باشد،



مردم است، پس مبدا آنچه از ضعف‌های مردم که بر تو نهان است آشکار گردانی و آنچه از ضعف‌های مردم که بر تو آشکار است پوشیده داری و هرگز دنبال کشف اسرار و عیوب توده‌ها نباش، هر کینه‌ای که از مردم داری از دل بیرون کن و ریشه هر دشمنی با توده‌ها را پاره کن بر سخن‌چینان جهت افشای اسرار مردم تکیه مکن زیرا مداحان و سخن‌چینان خیانت پیشه هستند اگر چه در ظاهر سخن‌چینان و مداحان خودشان را خیر خواه تو معرفی می‌کنند. مالکا، هرگز مشاورین خودت را از میان افراد بخیل انتخاب مکن زیرا افراد بخیل تو را از انجام عدالت دور می‌دارند. مالکا، هرگز مشاورین خودت را از میان افراد ترسو و محافظه کار انتخاب مکن چراکه مشاورین ترسو و محافظه کار تو را گرفتار ناتوانی در تصمیم‌گیری می‌کنند. مالکا، هرگز مشاورین خود را در میان افراد حریص انتخاب مکن زیرا مشاورین حریص لثامت ستمکاری را در نگاهت از بین می‌برند. مالکا، هم بخل و هم ترس و هم حرص غرائزی هستند که باعث بدگمانی نسبت به خداوند می‌شود.»

شرح فراز پنجم از عهدنامه امام علی به مالک اشتر: در فراز پنجم امام علی معیار تشخیص کار برای مردم، سه محک «حق و عدالت و رضایت توده‌ها» می‌داند، چراکه اگر امام علی تنها «رضایت توده‌ها» را معیار قرار می‌داد باعث گرایش و ظهور پوپولیسم می‌شد و اگر «عدالت صرف» بدون «رضایت توده‌ها» مبنا قرار می‌داد، باعث ظهور بی‌تفاوتی و فاصله گرفتن توده‌ها می‌شد و اگر تنها بر طبل «حق و حقوق افراد» تکیه می‌کرد، باعث ظهور فردگرایی در جامعه می‌شد.

بنابراین سه مبنای «حق» و «عدالت» و «رضایت توده‌ها» در تعیین جوهر عملکرد مردم باعث می‌گردد تا انسان نه به ورطه پوپولیسم سقوط کند و نه گرفتار فردگرایی بشود و نه توده‌های مردم را در موضع پاسیف و بی‌تفاوتی قرار دهد؛ و در ادامه همین مطلب است که امام علی پس از تعریف جوهر خدمت به مردم در جامعه به تبیین رابطه حکومت و حکام و زمامداران با هرم جامعه می‌پردازد و «بزرگترین خطر برای حکام در این رابطه ایجاد دیوار بین حکام یا زمامداران با مردم توسط طبقه برخوردار و گروه‌های وابسته و آقازاده‌ها تعریف می‌کند» که البته امام علی همه این‌ها را در اینجا به صورت خواص مطرح می‌کند و به مالک سفارش می‌کند «که از خواص فاصله بگیر»، چراکه نخستین فونکسیون پیوند تو با خواص دوری از

مردم و توده‌هاست و در ادامه آن است که «امام علی به تبیین روانشناسی اجتماعی خواص می‌پردازد و آنها را عناصری سست و متوقع، عدالت‌گریز و عافیت‌طلب و بی‌بخار و منفعت‌طلب تعریف می‌نماید»؛ و برعکس آن «امام علی توده‌های مردم هر جامعه را ستون دین و ستون جامعه و ستون امنیت اجتماعی تعریف می‌نماید» و به همین دلیل از مالک می‌خواهد تا از «طبقه خواص» جامعه فاصله بگیرد و بر «قاعده جامعه» یعنی مردم تکیه نماید و برای همین منظور مالک را آگاه می‌کند که «برای پیوند با مردم باید به مردم اعتماد کند و نسبت به مردم محرم باشد عیوب آنها را بپوشاند، اسرار آنها را فاش نکند و تکیه بر مداحان و سخن‌چینان جهت افشای اسرار توده‌ها نکند و در انتخاب مشاورین از سه گروه دوری نماید. اول از افراد بخیل که باعث دوری کردن از عدالت می‌شود و دیگر دوری از افراد محافظه‌کار و ترسو است که باعث ناتوانی و سستی در تصمیم‌گیری می‌گردد و بالاخره عدم تکیه بر افراد حریص است که زشتی ستمکاری بر توده‌ها را از نظر دور می‌دارند.

فراز ششم از عهدنامه امام علی به مالک اشتر: «إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزَيْرًا وَمَنْ شَرِكُهُمْ فِي الْأَثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بَطَانَةً فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثَمَةِ وَ إِخْوَانُ الظُّلْمَةِ وَ أَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلْفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَ نَفَادِهِمْ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ آصَارِهِمْ وَ أَوْزَارِهِمْ وَ آثَامِهِمْ مِمَّنْ لَمْ يِعَاوُنْ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ وَ لَا آثِمًا عَلَى إِثْمِهِ أُولَئِكَ أَخَفَّ عَلَيْكَ مَثْوًى وَ أَحْسَنُ لَكَ مَعُونَةً وَ أَحْسَى عَلَيْكَ عَطْفًا وَ أَقَلُّ لِعَيْرِكَ إِفْئًا فَاتَّخِذْ أَوْلِيكَ خَاصَّةً لِحُلُوتِكَ وَ حَفَلَاتِكَ ثُمَّ لِيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلُهُمْ بِمِرِّ الْحَقِّ لَكَ وَ أَقْلَهُمْ مُسَاعَدَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَائِهِ وَ إِقَاعًا ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ وَ الصِّقُّ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَ الصِّدْقُ ثُمَّ رِضْمُهُمْ عَلَى الْأَلَا يَطْرُوكَ وَ لَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ وَ تُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ وَ لَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَ الْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَ تَدْرِييًّا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ وَ الْأَزْمُ كَلَّا مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ رَاعٍ بِرِعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ وَ تَخْفِيفِهِ الْمَثُورَاتِ عَلَيْهِمْ وَ تَرَكَ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قَبْلَهُمْ فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرِعِيَّتِكَ فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَفْطَعُ عَنْكَ نَصَبًا طَوِيلًا وَ إِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسَنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسَنَ بِلَاوُكٍ عِنْدَهُ وَ إِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بِلَاوُكٍ عِنْدَهُ - مالكا: بدترین وزراء و همکاران تو





آنچه در این فراز از عهدنامه می‌توان در خصوص آبشخور «ظهور ریا و مداحی‌گری به عنوان اخلاق اجتماعی» در رویکرد امام علی فهم کرد این است که امام علی عامل و آبشخور بیماری مهلک ریا به عنوان اخلاق اجتماعی دستگاه حکومت اعلام می‌کند و معتقد است که از طریق دستگاه حکومت این اپیدمی به جامعه انسانی سرازیر می‌شود. لذا به همین دلیل امام علی جهت مقابله با این بیماری مهلک به مالک اشتر امر می‌کند که تلاش کن تا ادبیات مداحی و چاپلوسی در دستگاه تو و در برابر تو از بین برود، چراکه مداحی‌گری و چاپلوسی علاوه بر اینکه باعث طغیان و خودپسندی در تو می‌شود و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا تو ضعف‌های خود را نبینی و نشناسی و حتی آن را به صورت قوت و حُسن بینی و باعث ظهور هیولای اخلاق ریا در جامعه می‌گردد.

لذا به همین دلیل امام علی به مالک سفارش می‌کند که برای مقابله با این بیماری مهلک تلاش کن که در انتخاب وزراء و همکاران و خواصت معیار انتخاب خدمت به مردم باشد نه تعریف و مداحی از تو، چرا که فونکسیون دیگر مداحی‌گری و ریا، جدائی پیوند تو با توده مردم است؛ و خودپسندی در تو باعث می‌گردد تا خدمت‌گزاری به مردم را به فراموشی بسپاری. برای دوری از این بیماری باید پیوند خودت را با توده‌ها هر چه بیشتر مستحکم‌سازی و پای سخن‌چینان و مداحان و ریاکاران و افرادی که انگیزه خدمت‌گزاری به مردم ندارند و طبقه خاص و آقازاده‌ها و گروه اجتماعی برخوردار از دستگاه حکومت قطع کنی چراکه اینها عامل دوری و فاصله گرفتن تو از توده‌های می‌گردند. ☀

ادامه دارد

وزیران و همکارانی هستند که قبل از فرمانروائی تو بر مصر از همکاران و وزراء حکام و فرمانروایان ستمکاران سرزمین بوده‌اند و در ستمکاری آن حکام ستمکار بر مردم مصر شریک بوده‌اند، پس مبدا چنین کسانی محرم تو شوند و از خواص خود قرار دهی. مالکا، وزراء و خواص خود را از میان افرادی از مردمان مصر انتخاب کن که هیچ ستمکاری را در ستمورزی بر مردم مصر یاری نکرده‌اند، بی‌شک تنها چنین افرادی هستند که می‌توانند یاوران صادق در خدمت‌گذاری به مردم مصر باشند و می‌توانند محرم اسرار سیاسی مخفی و علنی تو باشند. مالکا، باید نزدیکترین افراد به تو آنهایی باشند که سخن تلخ حق را به تو می‌گویند و مداح و چاپلوس تو نیستند. مالکا، خواص خود را چنان پرورش بده که مداح و ستایش‌گر بیهوده تو نباشند و از کاری که نکرده‌ای بیهوده خاطرت را شاد نکنند، چرا که مداحی مداحان تو را به خودپسندی و سرکشی و طغیان بر توده‌ها می‌کشاند. مالکا، مبدا در داوری نسبت به خواص و مردم نیکوکار و بدکار در نزد تو مساوی باشند زیرا باعث می‌گردد تا در جامعه انگیزه برای انجام کارهای نیک از بین برود و ریا و دورویی عرف اجتماعی بشود. مالکا، بدان که تنها عامل اعتماد و پیوند بین تو و توده‌های مردم خدمت‌گذاری صادقانه به مردم و سبک کردن رنج توده‌ها و تحمیل نکردن رنج جدید بر توده‌های مردم است، پس باید پیوسته تلاش کنی تا با خدمت صادقانه به مردم پیوند خودت را به جای با خواص با توده‌های مردم مستحکم کنی، نزدیکان و خواص خود را توسط عمل و خدمت‌گذاری صادقانه به مردم مورد آزمایش قرار بده نه توسط مداحی و چاپلوسی، پس شایسته‌ترین افراد باید در نزد تو کسانی باشند که در خدمت‌گذاری به مردم از بوته آزمایش سرفراز بیرون آمدند و منفی‌ترین افراد در نزد تو باید کسانی باشند که در خدمت‌گذاری به مردم انگیزه صادقانه ندارند.»

شرح فراز ششم عهدنامه امام علی به مالک اشتر: در فراز ششم بزرگترین دغدغه امام علی «نرم شدن ریا و مداحی‌گری و چاپلوسی به عنوان اخلاق اجتماعی است»؛ یعنی بزرگترین آفتی که علاوه بر اینکه باعث ظهور هیولای طغیان سیاسی در جامعه می‌گردد خود بخود جامعه انسانی را از درون می‌پوساند به همین دلیل امام علی در فراز ششم عهدنامه خود به مالک اشتر تلاش می‌کند تا به آسیب‌شناسی و کالبد شکافی این بیماری مهلک در جامعه بشری بپردازد.



# انسان‌ها با «عمل آگاهانه»

## جامعه، جهان و خودشان رامی‌سازند

شَمْسٌ...» (سوره شوری - آیه ۱۱) است.

هست قرآن حال‌های انبیاء

ماهیان پاک بحر کبریا

چونکه در قرآن حق بگریختی

با روان انبیاء آویختی

مولوی

همچنین حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری در کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل چهارم - من بشری، آزادی و جاودانی آن - ص ۱۱۱ - ۱۱۲ سطر ۷ به بعد در تفسیر شعار «انا الحق حلاج» می‌گوید:

«با این همه مایه تعجب است که یگانگی خودآگاهی بشری که مرکز شخصیت انسان را تشکیل می‌دهد. هرگز در تاریخ فکر اسلامی به صورت واقعی مورد توجه قرار نگرفته است. متکلمان روح را نوع لطیفی از ماده یا تنها عرضی تصور می‌کردند که با مرگ بدن می‌میرد و در روز بازپسین دوباره آفریده می‌شود. فیلسوفان اسلام از اندیشه یونانی الهام می‌گرفتند. در مورد مکتب‌های دیگر فکری. باید گفت که با گسترش اسلام ملت‌هایی با معتقدات گوناگون از نسطوری و یهودی و زردشتی وارد حظیره اسلام شدند که نظرگاه‌های عقلی ایشان با دسته‌ای از مفاهیم و معانی فرهنگی تشکیل شده بود که مدت‌های دراز بر سراسر آسیای میانه و آسیای باختری حکومت داشت. این فرهنگ و تمدن که

تنها با این رویکرد به خداوند است که برعکس آنچه که آگزیستانسیالیست‌ها می‌گویند، «مواجه شدن انسان با بی‌نهایت باعث له شدن انسان نمی‌شود، چراکه چه بی‌نهایت به صورت وجودی تبیین نمائیم و چه به صورت فلسفی، زمانیکه (آنچنانکه علامه محمد اقبال لاهوری می‌گوید) ما در خداوند قرار داشته باشیم نه بیرون از خداوند، شناوری دینامیک در درون بی‌نهایت، خود صیرورت و تکامل خواهد بود.»

هست یا رب کاروان در کاروان

می‌روند این کاروان‌ها دم به دم

از عدم‌ها سوی هستی هر زمان

باز از هستی روان سوی عدم

مثنوی - دفتر اول - ص ۳۹ - سطر ۱۰

نو شدن حال‌ها رفتن این کهنه‌ها

هر نفس اندیشه نو نو خوشی و نو غناست

می‌رود و می‌رسد نو نو این از کجاست

گر نه و رای نظر عالم بی‌منتهاست

چيست نشانی آنک هست جهانی دگر

روز نو و شام نو باغ نو و دام نو

عالم چون آب جوست بسته نماید ولیک

نو زکجا می‌رسد کهنه کجا می‌رود

مولوی - دیوان شمس تبریزی - غزل ۳۶۲ - ص ۲۱۲ - سطر ۷ به بعد

دکارت می‌گوید «من مفهوم بی‌نهایت را مطرح می‌کنم تا خودم را تسلیم بی‌نهایت کنم». مفهوم «خشیت» در قرآن که در وصف مومنان به «الله» مطرح می‌شود دلالت بر حالت روحی انسان‌هایی می‌کند که به فهم بی‌نهایت می‌رسند، به عبارت دیگر تا زمانیکه بی‌نهایت وجودی و فلسفی توسط ایمان به «الله» فهم نکنیم «خشیت» و تسلیم شدن در برابر بی‌نهایت معنا پیدا نمی‌کند و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که تنها پس از فهم و ایمان به بی‌نهایت وجودی است که «خشیت» حاصل می‌شود. در نتیجه تا زمانیکه «خشیت» حاصل صیرورت به طرف «الله» یا «بی‌نهایت» نباشد، بی‌معنا می‌گردد. عارف واقعی انسانی است که به فهم بی‌نهایت وجودی و فلسفی در هستی برسد؛ و پیامبر اسلام در انتهای دوران ۱۵ ساله فزونی خود بود که توانست در عرصه «پراکسیس باطنی» یا «تجربه درونی خود» به فهم آگزیستانسی بی‌نهایت برسد؛ و دریابد که «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (سوره نور - آیه ۳۵) است و دریابد که «الله»، «... لَيْسَ كَمِثْلِهِ



از لحاظ مبداء تکامل روی هم رفته رنگ مجوسی داشت. نسبت به روح تصویری مبتنی بر ثنوی‌گری داشت و همین طرز تصور است که کما بیش در اندیشه کلامی اسلام رخنه کرده بوده است. تنها متصوفه پایبند به دین بودند که کوشیدند تا معنی وحدت تجربه درونی را فهم کنند که قرآن آن را یکی از سه منبع معرفت شمرده و دو تای دیگر را تاریخ و جهان طبیعت دانسته است. تکامل این تجربه در زندگی دینی اسلام با بیان معرفت «انا الحق» حلاج به اوج خود رسید. معاصران حلاج و نیز جان‌نشینان وی این گفته وی را به صورت همه‌خدایی ترجمه و تفسیر کرده‌اند. ولی نوشته‌های پراکنده او که توسط آقای ماسینیون خاورشناس فرانسوی جمع‌آوری شده و انتشار یافته است شکی در این باقی نمی‌گذارد که آن شهید طریقت از بیان خود این منظور را نداشته است که منکر تعالی ذات حضرت احدیت شود؛ بنابراین معنی حقیقی کلام او این نیست که خود را قطره‌ای لغزنده در دریایی بداند. بلکه با کلام جاودانی خود خواسته است حقیقت و جاودانی من بشری را در یک شخصیت عمیقت اثبات و شجاعانه تصدیق کند. سخن حلاج در واقع سخنی بوده است که برای معارضه با متکلمان گفته شده. دشواری پژوهندگان معاصر در دین آن است که این نوع از تجربه با آنکه در آغاز بسیار عادی و متعارفی بوده. هنگام نضج و کمال خود اشاره به درجات و ترازهای ناشناخته خودآگاهی شده است.

باری، دلیل اینکه سوره صف با آیه «سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (سوره‌های حشر و صف - آیه ۱) شروع می‌شود به خاطر این است که این آیه دلالت بر «توحید» در قرآن می‌کند و فونکسیون توحید در قرآن در سه عرصه:

۱ - وجود و طبیعت.

۲ - جامعه، تاریخ.

۳ - انسان، متبلور می‌گردد.

«توحید در طبیعت» و «وجود و جهان» در بیان قرآن به صورت «میزان» مطرح می‌شود. آنچنانکه نمایش توحید در جامعه در دیسکورس قرآن به صورت «قسط» مطرح می‌گردد؛ و نمایش «توحید در انسان» در زبان قرآن به صورت «فلاح» مطرح می‌شود؛ بنابراین در پنج آیه اول سوره علق «أَفْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - أَفْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» که پیامبر اسلام مأمور به

بازخوانی یا خوانش جدید از عینک توحید می‌شود، این بازخوانی یا خوانش جدید پیامبر اسلام از عینک توحید شامل سه مؤلفه جهان و انسان و جامعه می‌گردد، به عبارت دیگر رسالت نبوی پیامبر اسلام بازخوانی یا خوانش جدید جهان و انسان و جامعه از عینک توحید بوده است که قرآن یا پیامبر اسلام این سه خوانش توحیدی را با سه ترم «میزان و قسط و فلاح» تعریف نموده است، به عبارت دیگر اگر پیامبر اسلام در شعار «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا» با بیان «تَفْلِحُوا» از توحید انسانی یاد می‌کند، یا اینکه در آیات ۶ و ۷ سوره الرحمن «وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ - وَالسَّمَاءِ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» با بیان «میزان»، از توحید در جهان سخن می‌گوید؛ و یا در آیه ۲۵ سوره حدید «...لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» با بیان «قسط» از توحید اجتماعی سخن می‌گوید، همه در راستای تبیین «توحید اجتماعی و توحید طبیعی و توحید انسانی» است.

طرح توحید در سر آغاز سوره صف در راستای پیوند توحید به عنوان جهان‌بینی و فونکسیون سه مؤلفه‌ای آن به عنوان عامل پراکسیس در انسان (که در آیات ۲ و ۳ و ۴ سوره صف مطرح می‌شود) می‌باشد، به عبارت دیگر در رویکرد قرآن در تحلیل نهایی «توحید به عنوان جهان‌بینی» مادیت خود را باید در عرصه «ایدئولوژی و عمل» یعنی در سه مؤلفه «پراکسیس طبیعی یا کار» و «پراکسیس اجتماعی یا مبارزه» و «پراکسیس باطنی یا تجربه عارفانه» به نمایش بگذارد (کار - مبارزه - نیایش).

بنابراین «عمل صالح» در رویکرد قرآن دلالت بر سه نوع پراکسیس تغییرساز فوق می‌باشد؛ و دلیل این امر هم بازگشت پیدا می‌کند به جایگاه «پراکسیس یا عمل آگاهانه انسان و یا عمل صالح قرآن» برای تغییر جهان و جامعه و انسان، چراکه قرآن و پیامبر اسلام گوهر اصلی انسان را «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» تعریف می‌نماید (سوره شمس - آیه ۷) و این «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» در رویکرد قرآن تنها در عرصه «پراکسیس» یا «عمل صالح» می‌تواند اعتلا پیدا کند؛ یعنی در سه عرصه:

۱ - کار تولیدی.

۲ - عمل اجتماعی یا مبارزه عدالت‌طلبانه و قسطخواهانه اجتماعی.

۳ - عمل باطنی یا تجربه درونی است که «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا»



می‌تواند صبرورت بیابد.

حرف زدن عمل نمی‌کنید - بدانید که خشم خداوند بر آنهایی است که بر عمل تکیه نمی‌کنند - و حب خداوند نصیب کسانی می‌شود که در عرصه عمل اجتماعی در راه خداوند مانند کوه مقاومت می‌نمایند» (سوره صف - آیات ۲ و ۳).

ماحصل آنچه که تا اینجا در باب چهار آیه اول سوره صف گفته شد اینک:

۱ - سوره صف از محدود سوره‌های قرآن هست که تمامی آیات آن مدنی می‌باشد. قابل ذکر است که پیامبر اسلام در آرایش و تدوین آیات در سوره‌های قرآن گاه‌ها و بعضاً در سوره‌هایی از قرآن آیات مکی و مدنی در کنار هم قرار می‌داده است، ولی در بعضی سوره‌ها خود پیامبر اسلام عمد داشته است تا آرایش و تدوین سوره‌ها به صورت مشخص و موضوع معین در چارچوب همان نزول فرایندی مکی و مدنی انجام گیرد؛ که از جمله این سوره‌ها همین سوره صف است که چهارده آیه آن مدنی می‌باشد. علت اینکه پیامبر اسلام در آرایش آیات در سوره‌ها تکیه فرایندی مکی یا مدنی کرده است، بازگشت پیدا می‌کند به پیامی که پیامبر اسلام توسط آن سوره یا سوره‌ها می‌خواسته است ابلاغ و اعلام نماید.

برای مثال از آنجائیکه موضوع و پیام سوره بقره انسان با تمامی ابعادش می‌باشد، پیامبر اسلام در آرایش و تدوین و جمع‌آوری آیات سوره بقره که بزرگترین سوره قرآن هم می‌باشد بیشتر عنایت بر موضوع و پیام سوره که انسان می‌باشد داشته است طبیعی است که از آنجائیکه در دو فرایند مکی و مدنی حرکت پیامبر اسلام موضوع انسان مشترک می‌باشد، در تدوین سوره‌ها آیات مکی و آیات مدنی مربوطه در کنار هم قرار گیرند. در خصوص سوره صف از آنجائیکه موضوع و پیام این سوره عمل اجتماعی یا مبارزه سیاسی یا عمل آگاهانه برای تغییر جامعه می‌باشد، از آنجائیکه برعکس فرایند مکی حرکت پیامبر اسلام فرایند مدنی در راستای جامعه‌سازانه یا برپائی مدینه النبی بوده است، لذا به همین دلیل پیامبر اسلام در سوره صف تنها بر آیات مدنی تکیه کرده است. بدین خاطر چهارده آیه سوره صف آیات مدنی می‌باشند. ☀

ادامه دارد

باری، در رویکرد قرآن اگرچه گوهر انسان را در چارچوب «عمل آگاهانه» برای تغییر جهان و طبیعت و جامعه قابل رشد و اعتلا می‌داند؛ اما خود «پراکسیس» یا «عمل آگاهانه» به سه مؤلفه «پراکسیس باطنی و پراکسیس اجتماعی و پراکسیس طبیعی» تقسیم می‌گردد. لذا در این رابطه است علامه محمد اقبال لاهوری در تبیین دلایل ختم نبوت پیامبر اسلام از آنجائیکه او پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام را در چارچوب روند شناخت انسان تبیین می‌نماید، در خصوص دلایل اعتلای شناخت بشر قرن هفتم میلادی که بستر ساز ختم نبوت پیامبر اسلام شده است، معتقد است که عامل اعتلای شناخت بشر در قرن هفتم میلادی «مولود و سنتز چند مؤلفه‌ای شدن منابع شناخت می‌باشد». البته از نظر اقبال تا قبل از ظهور پیامبر اسلام و قرآن بشریت تک منبعی بوده است؛ و تنها منبع شناخت بشر منبع وحیانی بوده است؛ اما قرآن و پیامبر اسلام بزرگترین رهاوردی که برای بشریت آوردند این بود که «انسان تک منبعی در عرصه شناخت و معرفت را سه منبعی کرد».

سه منبع معرفتی «طبیعت و تاریخ و تجربه درونی» که اقبال به عنوان منابع شناخت عرضه شده توسط قرآن برای بشریت مطرح می‌کند، از همین سه مؤلفه «پراکسیس باطنی و پراکسیس طبیعی و پراکسیس اجتماعی» یا «عمل باطنی و عمل اجتماعی و عمل طبیعی یا کار تولیدی» استنتاج کرده است، چراکه آنچنانکه قبلاً هم اشاره کرده‌ایم در رویکرد قرآن «پراکسیس» سه مؤلفه‌ای یا «عمل تولیدی یا کار و عمل اجتماعی و عمل باطنی» هم منبع شناخت است و هم ملاک و محک و معیار شناخت و هم هدف شناخت می‌باشد؛ یعنی پراکسیس که فعالیت انسان برای تغییر خود و جامعه و طبیعت می‌باشد، در شرایطی که انسان در حال تغییر جهان و جامعه و خود توسط پراکسیس می‌باشد، درست در همان زمان و در عرصه همان پراکسیس هم شناخت حاصل می‌کند و هم شناخت حاصل شده را در بوته آزمایش پراکسیس و عمل قرار می‌دهد؛ و به تحول و تکامل باطنی و اجتماعی و کار دست پیدا می‌کند؛ بنابراین عملی که در آیات دوم و سوم و چهارم سوره صف از آن صحبت می‌کند و امر به انجام آن توسط مؤمنین می‌نماید، همان «عمل آگاهانه برای تغییر» می‌باشد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ - كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ - ای کسانی که ایمان آوردید چرا به جای